

آیا جامعه امروز ایران در «موقعیت انقلابی» قرار دارد؟

سرمقاله

برعکس «خیزش دی ماه ۹۶» که تقریباً تمامی جناح‌های درونی قدرت حاکم (رژیم مطلقه فقهاتی) به نفی آن پرداختند، چراکه هر دو جناح درونی قدرت گفتمان نهائی خیزش دی ماه ۹۶ که (عبارت بود از عبور جامعه متکثر و رنگین کمان ایران از جنگ حیدر نعمتی جناح‌های درونی قدرت حاکم که این جنگ حیدر نعمتی درونی قدرت حاکم، از دوم خرداد ۷۶ تا دی ماه ۹۶ به مدت دو دهه به عنوان گفتمان مسلط جامعه ایران درآمده بود) با شعار: «اصلاح طلب، اصول گرا / دیگه تمامه ماجرا» بر علیه موجودیت خود تعریف می کردند. باری، از آنجائیکه در خیزش آبان ماه ۹۸ که کنشگران این خیزش با شعارهای محوری: «بنزین گران تر شده / فقیر، فقیرتر شده» و «فقر، کشتار، گرانی / مردم شدند قربانی» کل رژیم مطلقه فقهاتی را به چالش کشیدند و همچنین از آنجائیکه هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، در جریان سرکوب خیزش آبان ماه ۹۸ با صدها کشته و هزاران زخمی و هزاران اسیر هزینه سنگینی بر جامعه ایران تحمیل کردند و با عنایت به انتخابات مجلس یازدهم در اسفند ۹۸ این همه باعث گردید تا در فرایند پساکرکوب خونین آبان ماه ۹۸ منهای «ایجاد شکاف» بین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با پایگاه اجتماعی قبلی این رژیم، بین رهبری جریان‌های سیاسی درونی قدرت با هسته سخت رژیم و در رأس آنها خود خامنه‌ای هم (در خصوص موضعگیری نسبت به سرکوب خیزش آبان ماه ۹۸) شکاف ایجاد گردد.

۲

☀️ فرایند پسا ۱۸ تیرماه هشتاد و هفت

☀️ فراز و فرود جنبش زنان

☀️ اقبال «پیام-آور» ۳۷

☀️ درس هایی از تاریخ ۵۳

☀️ پرسش و پاسخ هیجدهم

☀️ دموکراسی و آزادی ۵۴

☀️ بحث شناسی ۶۶

☀️ چیستی و چگونگی عدالت

☀️ عاشورا نماد جنبش حق طلبانه

☀️ تقسیم بازتقسیم بین‌المللی و منطقه‌ای خاورمیانه

☀️ شکست انقلاب ضد استبدادی پنجاه و هفت

☀️ آسیب‌شناسی «خیزش معیشتی آبان ماه»

☀️ اصول مانیفست پیشگام

☀️ شریعتی در آینه اقبال ۵۲

☀️ مبانی تئوریک و معرفتی استراتژی

☀️ مبانی تئوریک «خودرہاسازی»

☀️ جنبش «خودبنیاد» کارگری

☀️ ما چه می‌گوئیم

☀️ تفسیر سوره قلم

خمینی که همراه با همین اختیارات مطلقه فقهاتی بود و خمینی قدرت مطلقه فقهاتی خود را قدرت خدائی تعریف می‌کرد و معتقد بود که برای حفظ این نظام مطلقه فقهاتی، مقام عظمای ولایت، می‌تواند حتی حکم به تعطیلی نماز و روز و حج مسلمانان بدهد، به عنوان دوران طلایی برنامه آینده خود تعریف می‌کرد) باری آنچه بیش از همه اینها در این اعلامیه میرحسین موسوی اهمیت داشت، «مقایسه سرکوب خیزش آبان‌ماه ۹۸ (رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) با سرکوب خونین جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ در ۱۷ شهریور ۵۷ در میدان ژاله (توسط دستگاه سرکوب‌گر رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی) بود» که در داوری ما، «قیاسی مع الفارق می‌باشد» چراکه در سرکوب ۱۷ شهریور ۵۷ میدان ژاله تهران، آن سرکوب خونین رژیم پهلوی دروازه‌ای شد که باعث گردید تا «جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ جامعه متکثر و رنگین کمان ایران، از فرایند دوران انقلابی، وارد فرایند موقعیت انقلابی بشود» و همین استحاله و ورود جامعه ایران به فرایند موقعیت انقلابی بود که باعث گردید تا:

اولاً با ورود تمام قد طبقه کارگر ایران تحت هژمونی جنبش کارگران صنعت نفت ایران با شعار: «کارگر نفت ما / رهبر سر سخت ما» (و طرح اعلامیه ۲۴ ماده‌ای سیاسی جنبش کارگران صنعت نفت ایران که در آن اعلامیه ۲۴ ماده‌ای، جنبش کارگران صنعت نفت ایران، از جمله انحلال ساواک شاه، آزادی زندانیان سیاسی، عدم فروش نفت به اسرائیل و آفریقای جنوبی، آزادی تشکیلات مستقل کارگری، آزادی احزاب و جریان‌های سیاسی جزء خواسته‌های محوری خود قرار داده بودند) جنبش خیابانی و آکسیونی ضد استبدادی سال ۵۷ توانست با جنبش کارخانه‌ای ایران پیوند پیدا کند و با این پیوند، جنبش خیابانی ضد استبدادی سال ۵۷ به جنبش طبقه کارگر بود که «شرایط برای استحاله جنبش اعتراضی آکسیونی به جنبش اعتصابی کارگری فراهم گردید.»

ثانیاً سرکوب قهرآمیز ۱۷ شهریور ۵۷ رژیم پهلوی در میدان ژاله تهران، همراه با ورود تمام قد طبقه کارگران ایران (تحت هژمونی جنبش کارگران صنعت نفت ایران) باعث گردید تا «توازن قوا در عرصه میدانی به سود جنبش ضد

بطوریکه بعضی مانند سید محمد خاتمی و شیخ مهدی کروبی با دعوت از مردم و جریان‌های سیاسی طرفدار قدرت حاکم و مشارکت در انتخابات مجلس یازدهم، «به صورت غیر مستقیم از سرکوب خیزش آبان‌ماه ۹۸ (توسط حزب پادگانی خامنه‌ای و دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) حمایت کردند»، و بعضی دیگر مانند میرحسین موسوی (رهبری جنبش سبز) در پیامی که از حصر خانگی در همان زمان سرکوب خیزش آبان‌ماه ۹۸ فرستاد، «برای اولین بار کل حاکمیت که در رأس آنها خود خامنه‌ای قرار دارد به چالش کشید». میرحسین موسوی در آن پیامش کشتن معترضان آبان‌ماه ۹۸ را جنایتی آشکار خواند و گفت: «که گستردگی اعتراض‌ها در تهران و سایر نقاط کشور نشان دهنده سرخوردگی همگانی در میان اقشار جان به کف رسیده از اوضاع کشور است». او در این پیامش ضمن مقایسه کشتار میدان ژاله در ۱۷ شهریور سال ۵۷ (توسط دستگاه سرکوب‌گر رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی) با سرکوب خیزش آبان‌ماه ۹۸ (توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) نوشت: «آدم‌کشان سال ۵۷ نمایندگان یک رژیم غیر دینی بودند، اما ماموران و تیراندازان آبان‌ماه ۹۸ نمایندگان یک حکومت دینی. آنجا فرمانده کل قوا شاه بود و امروز اینجا ولی فقیه با اختیارات مطلقه.»

مع الوصف، تاثیرات مهم سیاسی و اجتماعی که این اعلامیه میرحسین موسوی به همراه داشت، فقط این نبود که میرحسین موسوی «برای اولین بار پس از ده سال از سرکوب جنبش سبز تحت رهبری‌اش، کل حاکمیت و در رأس آن ولی مطلقه فقهاتی یعنی خامنه‌ای را به چالش کشید» و همچنین فقط این نبود که در این اعلامیه میرحسین موسوی پس از ده سال اعلام کرد که «رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، تمامی پایگاه اجتماعی گذشته خود را در جامعه ایران از دست داده است» و باز فقط این نبود که در این اعلامیه میرحسین موسوی «موضوع ولی فقیه با اختیارات مطلقه (که مؤسس اصلی آن خود خمینی در دهه ۶۰ بوده است) به چالش می‌کشد» (یادمان باشد که در سال ۸۸ در جریان هژمونی جنبش سبز، همین میرحسین موسوی در اعلامیه‌های متعدد خود، دهه ۶۰ دوران رهبری



استبدادی سال ۵۷ جامعه ایران تغییر کند» و همین تغییر توازن قوا (به سود جنبش مردمی ضد استبدادی سال ۵۷) بود که باعث گردید تا در شرایط پسا ۱۷ شهریور ۵۷ دیگر نه تنها «جامعه ایران به نفی کامل حکومت پهلوی برسند، بلکه مهمتر از آن اینکه دیگر رژیم پهلوی هم توان سرکوب کنش‌گران عرصه جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ جامعه ایران به علت تغییر توازن قوا نداشت». لذا به همین دلیل بود که شاه در فرایند پاسا سرکوب خونین ۱۷ شهریور ۵۷ با جایگزین کردن دولت نظامی از هاری به جای دولت به اصطلاح آشتی ملی شریف امامی، در پیامش (در مرحله انتقال دولت از شریف امامی به از هاری) خطاب به مردم ایران گفت: «من صدای انقلاب‌تان را شنیدم» و به صورت غیر مستقیم حکومت نظامی را بر کشور ایران حاکم کرد؛ که البته به علت همان تغییر توازن قوا چند روز بعد، آن حکومت نظامی از هاری هم شکست خورد.

ثالثاً سرکوب قهرآمیز ۱۷ شهریور ۵۷ میدان ژاله رژیم پهلوی همراه با فراگیر شدن جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ و رادیکالیزه شدن آن، جنبش و فراگیر شدن جنبش اعتصابی طبقه کار و زحمت به صورت سراسری و تغییر توازن قوا به سود جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ این همه باعث گردید تا ریزش نیروها به نهادهای سرکوب‌گر رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی هم سرایت نماید، لذا در این رابطه بود که با فرار سربازها از پادگان‌ها و ریزش در بدنه ارتش و دیگر نهادهای سرکوب‌گران رژیم، «ماشین سرکوب رژیم پهلوی هم مانند دیگر نهادهای آن رژیم، وارد فرایند فروپاشی خود شد» و البته همین فرایند فروپاشی ارتش و دستگاه‌های سرکوب‌گر رژیم پهلوی و پیوند آنها به جنبش ضد استبدادی مردم ایران بود که باعث گردید تا کشورهای سرمایه‌داری متروپل تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا، جهت جلوگیری از فروپاشی ارتش و جهت ممانعت از پیوند ارتش به مردم و جهت جلوگیری از مسلح شدن جنبش ضد استبدادی مردم ایران، با تشکیل نشست گوادولپ شرایط برای عدم پشتیبانی ارتش از شاه و بی‌تفاوتی ارتش؛ و تسلیم شدن ارتش به خمینی فراهم کنند؛ و البته در راستای انجام این مقصود بود که هائیزر به ایران آمد و ارتش را وادار به تسلیم شدن به خمینی و حمایت از او کرد.

بدین ترتیب است که می‌توان داوری کرد که «تمامی فرایند عبور از دوران انقلابی به دوران موقعیت انقلابی در سال ۵۷ از کشتار ۱۷ شهریور میدان ژاله تهران شروع شد» و بدون تردید بدون سرکوب خونین ۱۷ شهریور ۵۷ جامعه ایران و جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران نمی‌توانست با آن سرعت وارد فرایند موقعیت انقلابی بشود؛ و مع الوصف جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران تا قبل از ۱۷ شهریور ۵۷ «فقط جوهر اعتراضی خیابانی داشت و با جنبش اعتصابی یا کارخانه‌ای پیوندی نداشت» و تا قبل از ۱۷ شهریور ماه ۵۷ «توازن قوا در عرصه میدانی به سود دستگاه سرکوب‌گر رژیم پهلوی بود» و آن رژیم تا قبل از ۱۷ شهریور توان سرکوب جنبش ضد استبدادی مردم ایران را داشت؛ و تا قبل از ۱۷ شهریور ۵۷ «هر چند مردم ایران رژیم پهلوی را نمی‌خواستند، ولی رژیم پهلوی توسط دستگاه‌های سرکوب‌گر خود می‌توانست با پشتوانه سرنیزه بر مردم ایران حکومت کند» اما با وقوع حادثه ۱۷ شهریور ۵۷ در میدان ژاله تهران «همه چیز عوض شد، هم جنبش عوض شد و هم حاکمیت چهره واقعی خود را آفتابی کرد» و البته مهمتر از همه اینکه با «پیوند کارخانه و خیابان» در عرصه جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران و همراه با اعتصابی شدن جوهر جنبش اعتراضی و خیابانی سال ۵۷ مردم ایران، خود به خود همین پیوند بین جنبش اعتصابی کارگران با جنبش اعتراضی خیابانی مردم ایران، شرایط برای سازماندهی همگانی آن جنبش بی‌شکل توده‌ای متمیزه و خیابانی ضد استبدادی سال ۵۷ فراهم گردید که البته همین «استحاله توده بی‌شکل و متمیزه و خیابانی و آکسیونی به کنش‌گران سازمان یافته اعتصابی باعث گردید که در واقعیت امر شرایط برای استحاله خیزش به جنبش واقعی در فرایند پس از سرکوب ۱۷ شهریور ۵۷ جامعه ایران فراهم بشود.»

بر این مطلب اضافه کنیم که هر چند که حادثه ۱۷ شهریور میدان ژاله شرایط برای استحاله خیزش متمیزه توده بی‌شکل به جنبش سازمان یافته اعتصابی فراهم کرد، ولی از آنجائیکه که ورود طبقه کارگر ایران تحت رهبری جنبش کارگران صنعت نفت ایران همراه با اعتصابی کردن جنبش خیابانی «نتوانست رهبری خود را از پائین بر این جنبش نهادینه



نماید، طبقه کارگر و جنبش کارگران صنعت نفت ایران مجبور به پذیرفتن هژمونی از بیرون جنبش خود یعنی هژمونی و رهبری خمینی شدند». مع الوصف، در همین رابطه می‌توان داوری کرد که ۱۷ شهریور ۵۷ از این آفت هم برخوردار بود که «بستر ساز تثبیت خمینی بر عرصه هژمونی جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران شد.»

حال با این مقدمه در اینجا می‌توانیم به پاسخ این سؤال محوری بپردازیم که آیا سرکوب خیزش آبان‌ماه ۹۸ (رژیم مطلقه فقهاتی) می‌تواند در این شرایط دارای همان فونکسیون سیاسی و اجتماعی سرکوب ۱۷ شهریور ۵۷ میدان ژاله تهران (رژیم پهلوی) بشود؟ به عبارت دیگر آیا فونکسیون سیاسی - اجتماعی سرکوب خونین خیزش آبان‌ماه ۹۸ (توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) در این شرایط می‌تواند جامعه ایران را وارد فرایند موقعیت انقلابی بکند؟

برای پاسخ به این سؤال «استراتژی‌ساز و تاکتیک‌ساز در تندپیچ حرکت تحول‌خواهانه امروز جامعه ایران» باید عنایت داشته باشیم که:

اولاً حرکت اجتماعی آبان‌ماه ۹۸ «یک خیزش بوده است نه یک جنبش» (که خودویژگی‌های خیزش عبارتند از: تمیزه و توده‌ای بی‌شکل بودن، بی‌سری و بدون رهبر فردی و جمعی بودن، بی‌برنامه بودن سیاسی و اجتماعی، پراکندگی در شعار، پراکندگی در گفتمان).

ثانیاً باید توجه داشته باشیم که امروز که بیش از دو ماه از خیزش آبان‌ماه ۹۸ می‌گذرد، می‌توانیم داوری کنیم که «هرگز خیزش آبان‌ماه ۹۸ نتوانسته است با جنبش‌های مطالباتی (سه مؤلفه‌ای سیاسی و مدنی و صنفی) و جنبش‌های اعتراضی جامعه متکثر و رنگین کمان ایران پیوند پیدا کند» و با آن شرایط برای اعتلای این جنبش‌ها فراهم نماید.

پرواضح است که در مقایسه بین سرکوب خونین ۱۷ شهریور ۵۷ با سرکوب خونین خیزش آبان‌ماه ۹۸ می‌توانیم داوری کنیم که بدون تردید فونکسیون سیاسی و اجتماعی سرکوب خونین ۱۷ شهریور ۵۷ مهم‌ترین مشخصه‌ای که داشت این بود که آن سرکوب خونین علاوه بر اینکه باعث پیوند بین

جنبش اعتراضی و آکسیونی یا خیابانی در حال اعتلای ضد استبدادی جامعه ایران با جنبش اعتصابی طبقه کار و زحمت تحت هژمونی جنبش کارگران صنعت نفت ایران شد و علاوه بر اینکه سرکوب خونین ۱۷ شهریور ۵۷ باعث عریان شدن ناتوانی رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی در سرکوب جنبش ضد استبدادی مردم ایران گردید (برعکس خیزش آبان‌ماه ۹۸ که به علت توده بی‌شکل بودن آن در عرض یک هفته خونین توسط دستگاه چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای تمام عیار سرکوب شدند) از همه مهمتر اینکه سرکوب خونین میدان ژاله تهران در ۱۷ شهریور ۵۷ باعث فراگیر شدن جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران در عرصه خیابان، کارخانه، شهر و روستا، اداره، کارمند، کارگر، طبقه کار و زحمت و طبقه متوسط شهری و غیره شد (برعکس خیزش آبان‌ماه ۹۸ که به علت عدم توانائی در پیوند با جنبش‌های مطالباتی سیاسی و صنفی و مدنی امروز جامعه متکثر و رنگین کمان ایران نتوانست باعث فراگیر شدن اجتماعی در جامعه بزرگ ایران و در نتیجه باعث کاهش هزینه مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بشود؛ و لذا به همین دلیل است که «خیزش آبان‌ماه ۹۸ با صدها کشته و صدها زخمی و هزاران اسیر حداکثر هزینه ممکن در تاریخ گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه متکثر و رنگین کمان ایران بر جامعه ایران تحمیل کرد») اضافه کنیم که سرکوب ۱۷ شهریور ۵۷ میدان ژاله توسط رژیم پهلوی باعث گردید تا «جامعه ایران از فرایند دوران انقلابی وارد فرایند موقعیت انقلابی بشود» و با ورود حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران به فرایند موقعیت انقلابی بود که باعث گردید تا «گفتمان انقلاب و تغییر از مسیر انقلاب و سرنگونی رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی به عنوان گفتمان مسلط بر جامعه متکثر و رنگین کمان ایران حاکم بشود» و البته از آن مرحله بود که در خلاء گفتمان‌های دیگر انقلابی جامعه سیاسی ایران، شعار: «شاه باید برود خمینی توانست به عنوان یک گفتمان انقلابی بر جامعه آن روز جامعه بزرگ ایران حاکم و مسلط گردد.»

مع الوصف، از آنجائیکه شعار: «شاه باید برود خمینی» تنها یک شعار سلبی بود و جامعه ایران در آن شرایط هیچگونه آلترناتیو ایجابی (در برابر شعار سلبی «شاه باید برود»



خمینی و یا شعار «اگر به جای شاه شمر و عبیدالله زیاد بیاید باز بهتر از شاه است» (او) به عنوان یک گفتمان مسلط نداشت، همین ورود از دوران انقلابی به موقعیت انقلابی توسط سرکوب خونین ۱۷ شهریور ۵۷ برای جامعه ایران آفت‌زا شد که «سنتز آن ظهور هیولای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در طول ۴۰ سال گذشته شد.»

باری، بدین ترتیب است که می‌توانیم داوری کنیم که برعکس آنچه که در اعلامیه میرحسین موسوی آمده است (و بعد از او بسیاری از جریان‌های سیاسی خارج‌نشین در دو جبهه راست و چپ به پیروی از او سرکوب خیزش آبان‌ماه ۹۸ توسط سرکوب خونین ۱۷ شهریور ۵۷ تعریف کردند) اصلاً و ابداً سرکوب خیزش آبان‌ماه ۹۸ با سرکوب خونین ۱۷ شهریور ۵۷ میدان ژاله قابل مقایسه نیست؛ و شاید طرح این داوری در اینجا توسط ما قدری تند باشد که در مقایسه با جنبش مطالباتی سه مؤلفه‌ای سیاسی و صنفی و مدنی امروز جامعه بزرگ ایران، من حیث المجموع «خیزش بی‌شکل، بی‌سر، بی‌گفتمان، بی‌برنامه و متمیزه آبان‌ماه ۹۸ یک آفت بود نه یک اعتلا» چراکه آن خیزش با آن خودویژگی‌های ساختاری‌اش باعث گردید تا با سرکوب همه جانبه و قهرآمیز توسط رژیم مطلقه فقهاتی، «توسط بالا بردن هزینه مبارزه با رژیم مطلقه فقهاتی» در فرایند پاسا سرکوب خونین خیزش آبان‌ماه ۹۸ «فونکسیون بی‌سهمگین و منفی برای جنبش‌های مطالباتی سه مؤلفه‌ای سیاسی و صنفی و مدنی به ارث بگذارد» بطوریکه در این رابطه می‌توانیم به عنوان یکی از سنتزهای منفی سرکوب خونین خیزش آبان‌ماه ۹۸ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به جریان ترور فرمانده نظامی سپاه قدس (سپاه پاسداران یعنی قاسم سلیمانی) و فرمانده نظامی حشد الشعبی عراق (ابومهدی المهندس) اشاره کنیم که حدود ساعت یک بامداد روز جمعه مورخ ۱۳/۱۰/۱۳۹۸ دو خودرو (که قاسم سلیمانی فرمانده سپاه قدس سپاه پاسداران رژیم مطلقه فقهاتی و ابومهدی المهندس معاون نیروهای حشد الشعبی عراق را از فرودگاه بغداد به شهر بغداد می‌برد) به دستور مستقیم ترامپ و حمایت جناح‌ها امپریالیسم آمریکا توسط موشک‌های پهباد و هلیکوپتر نظامی منهدم شدند، در نتیجه آن دو فرمانده نظامی و همراهان آنها ترور شدند؛

که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و همراه با او رژیم حاکم بر کشور عراق، از آنجائیکه هر دو رژیم فوق در عراق و ایران توسط خیزش‌های معیشتی اخیر خود دچار ریزش و شکاف عمیق با پائینی‌های جامعه خود شده بودند، توسط این ترور نابخردانه (دولت ترامپ و جناح‌ها امپریالیسم آمریکا و حمایت دولت صهیونیسم اسرائیل) تلاش کردند تا توسط بهره‌بری از فونکسیون سیاسی اجتماعی این ترور نابخردانه ترامپ شرایطی برای ترمیم آن شکاف‌های عمیق اجتماعی و شکاف‌های عمیق سیاسی درون حکومتی خود فراهم بکنند؛ که البته هم رژیم مطلقه فقهاتی در ایران و هم رژیم حاکم بر عراق در این رابطه موفق شدند. چراکه:

اولاً عامل این ترور به صورت مستقیم دولت ترامپ و خود ترامپ بود که منهای اینکه نماینده هارترین جناح امپریالیسم آمریکا می‌باشد، از خودویژگی‌های (غارت‌گرایانه و زن‌ستیزانه و نژادپرستانه و ضد محیط زیستی و ضد نظام حقوق بین‌المللی و طرفدار ناسیونالیسم کور سرمایه‌داری متروپل جهانی آمریکا) برخوردار می‌باشد، در نتیجه همین امر باعث گردید تا این ترور آتش ضد امپریالیستی مردم ایران و عراق شعله‌ور کند و در ادامه این شعله‌ور شدن آتش ضد امپریالیستی مردم بود که هم رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و هم حکومت متزلزل عراق تلاش کردند تا در عرصه تنور داغ این بسیج اجتماعی ضد امپریالیستی دو جامعه ایران و عراق حول تشییع جنازه آن دو فرمانده در کلان‌شهرهای دو کشور عراق و ایران از آب گل‌آلود به وجود آمده اقدام به ماهی‌گیری برای ترمیم آن شکاف‌های ایجاد شده اجتماعی و حکومتی خود بکنند که البته موفق هم شدند.

ثانیاً از آنجائیکه هر دو فرمانده نظامی ترور شده (قاسم سلیمانی و ابومهدی المهندس) توسط جناح‌ها امپریالیسم آمریکا و حمایت دولت صهیونیستی و کودک‌کش و نژادپرست اسرائیل) از نبوغ نظامی برخوردار بودند و در جریان جنگ با داعش در منطقه این نبوغ نظامی آنها برای مردم منطقه و از جمله مردم عراق و ایران آفتابی شده بود، در نتیجه همین امر باعث گردید تا هر دو فرمانده نظامی فوق در کشورهای خود جایگاه کاریزمائی پیدا کنند و مردم هر دو کشور در باب این دو نفر «داوری مستقل از عملکرد گذشته و از پیوند آنها با رژیم‌های حاکم بر کشور خود داشته باشند» و البته



همین داوری مکانیکی مردم این دو کشور در باب این دو نفر و جایگاه کاریزمایی این دو فرمانده نظامی باعث گردید تا در مراسم یک هفته‌ای تشییع جنازه آنها شرایط برای بسیج گسترده مردم این دو کشور بر علیه امپریالیسم و صهیونیسم اسرائیل فراهم بشود؛ که البته هر دو رژیم عراق و ایران میراث‌خوار این بسیج گسترده اجتماعی در جامعه خود شدند، چرا که غیر از اینکه توانستند میلیون‌ها نفر از مردم این دو کشور حول تشییع جنازه این دو فرمانده نظامی کاریزماتیک بسیج کنند، توانستند توسط ایجاد انحراف در احساسات مردم، این تحریک احساسات را در خدمت تثبیت موجودیت به لرزه افتاده حاکمیت خودشان (که مولود خیزش‌های اخیر در هر دو کشور بود) درآورند.

باری آنچه در رابطه با فونکسیون ترور این دو فرمانده نظامی کاریزماتیک (توسط جناح‌ها امپریالیسم آمریکا) در سطح دو کشور ایران و عراق قابل توجه و جمع‌بندی می‌باشد، اینکه عاملی که باعث گردید تا رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در فرایند پس‌سرکوب خیزش آبان‌ماه ۹۸ از حادثه ناب‌خردانه ترامپ (در ترور این دو فرمانده نظامی) حداکثر بهره‌برداری بکنند همین موضوع «خیزشی و بی‌گفتمانی و بی‌رهبری و بی‌سازماندهی و بی‌برنامه‌ای و بی‌استراتژی خیزش آبان‌ماه سال ۹۸ بود»، چراکه این خودویژگی‌ها و یا آسیب‌ها خیزش آبان‌ماه ۹۸ که خود باعث گردید تا علاوه بر اینکه آن خیزش نتواند به صورت درازمدت ادامه پیدا کند و علاوه بر اینکه باعث گردید تا آن خیزش نتواند به جامعه جنبشی مطالباتی سه مؤلفه‌ای سیاسی و مدنی و صنفی و اعتراضی جامعه ایران پیوند بزند، از همه مهمتر اینکه این آسیب‌ها و آفت‌های خیزش آبان‌ماه ۹۸ باعث گردید تا در مدت نزدیک به «چهار ساعت مانند بشکه باروت، این خیزش در بیش از صد شهر از ۲۴ استان کشور فراگیر بشود» و همین گستردگی دفعی آن خیزش بی‌سر و بی‌شکل و توده‌وار، باعث گردید «تا تنها راه سرکوب آن برای دستگاه چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم فقط و فقط شخم زدن یا بر پا کردن حمام خون، جهت بالا بردن هزینه مبارزه برای مردم ایران بشود.»

مع الوصف، همین بالا بردن هزینه مبارزه برای مردم ایران در جریان سرکوب خیزش آبان‌ماه سال ۹۸ توسط رژیم

مطلقه فقه‌ای حاکم باعث گردید تا «خیزش معیشتی آبان‌ماه ۹۸ نتواند مانند جنبش ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران فراگیر بشود و شرایط برای انتقال به فرایند موقعیت انقلابی در جامعه ایران فراهم بکند» بدین خاطر همین ناتوانی ساختاری خیزش آبان‌ماه ۹۸ باعث گردید تا حداقل فونکسیون مثبت آن خیزش (توسط سوء استفاده رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم از بسیج فراگیر ضد امپریالیستی مردم ایران در جریان تشییع جنازه دو فرمانده نظامی ترور شده توسط امپریالیسم آمریکا) از بین برود. حاصل آنچه که تا اینجا گفته شد این‌که:

۱ - هر چند جریان‌های سیاسی خارج‌نشین چپ و راست جهت سربازگیری و پیدا کردن نیروی پیاده نظام برای حرکت خود، به جای تکیه بر جنبش‌های خودبنیاد و خودسازمانده و خودرهبر دموکراتیک و دینامیک تکوین یافته از پائین نیازمند به خیزش‌های توده‌وار، اتمیزه، بی‌شکل، بی‌برنامه، بی‌گفتمان و بی‌سر هستند، ولی حداقل تاریخ ۴۰ سال عمر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم نشان داده است که «تنها جنبش‌های خودبنیاد مطالباتی سه مؤلفه‌ای سیاسی و صنفی و مدنی جامعه متکثر و رنگین کمان ایران می‌تواند توازن قوا در عرصه میدانی بر علیه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم تغییر بدهد» و گرنه بدون تردید در شرایط موجود که توازن قوا در عرصه میدانی به سود حاکمیت مطلقه فقه‌ای می‌باشد، هر گونه خیزش کنش‌گران بی‌شکل و بی‌سر و بی‌گفتمان و منفک از جنبش‌های خودبنیاد مطالباتی سه مؤلفه‌ای صنفی و سیاسی و مدنی توسط رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم سرکوب می‌شود و قطعاً در این رابطه می‌توان به ضرس قاطع داوری کرد که «هرگز خیزش‌های بی‌شکل توده‌وار و بی‌سر و بی‌برنامه و بی‌تاکتیک و بی‌استراتژی مشخص، نه تنها نمی‌توانند در مبارزه با قدرت چند لایه‌ای سازمان یافته سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم باعث تغییر توازن قوا به سود خود و جنبش‌های خودبنیاد مطالباتی سه مؤلفه‌ای بشوند بلکه برعکس در فرایند پس‌سرکوب توسط رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم، بسترساز رکود این جنبش‌های خودبنیاد سه مؤلفه‌ای مطالباتی سیاسی و صنفی و مدنی می‌شوند.»

۲ - اصلاً و ابداً در شرایط فعلی «جامعه ایران در موقعیت



انقلابی قرار ندارد» لذا هر گونه برنامه تاکتیکی و استراتژی جامعه سیاسی خارج‌نشین ایرانی در دو جبهه راست و چپ بر پایه «تحلیل موقعیت انقلابی جامعه امروز ایران» (چه در چارچوب پروژه رژیم چنج جناح‌ها امپریالیسم آمریکا و حمایت دو لت صهیونیست اسرائیل و ارتجاع منطقه اعم از عربستان سعودی و امارات عربی باشد و چه در چارچوب پروژه مدیریت گذار از رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم باشد و چه در چارچوب پروژه سرنگونی رژیم از طریق قیام مسلحانه دفاعی پیشاهنگی مانند دهه ۴۰ جنبش چریکی باشد در شرایط امروز جامعه ایران) راهی جز تکیه بر «منابع قدرت خارجی به جای جنبش‌های خودبنیاد و خودسازمانده و خودرهبر ندارند». در جامعه‌ای که برای تشییع جنازه یک فرمانده نظامی رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم میلیون‌ها نفر بسیج شده و شرکت کننده خودجوش در مراسم تشییع جنازه، تنها در شهر کرمان بیش از ۶۰ نفر زیر دست و پا کشته می‌شوند «چگونه می‌توان صحبت از ورود این جامعه به موقعیت انقلابی کرد؟»

۳ - از آنجائیکه «مشخصه ورود جامعه به موقعیت انقلابی، عبارت است از نخواستن حاکمیت توسط مردم و نتوانستن حاکمیت بر شیوه حکومت کردن مانند گذشته خود و یا نتوانستن حاکمیت در سرکوب کردن حرکت مردم می‌باشد»، بدون تردید تحقق این امر در گرو تغییر توازن قدرت به سود جنبش‌های خودبنیاد می‌باشد چرا که تا زمانیکه توازن قوا در عرصه میدانی به سود حاکمیت باشد، رژیم‌های سرکوب‌گر حاکم حتی توان سرکوب جنبش‌های خود بنیاد دموکراتیک و دینامیک غیر فراگیر تکوین یافته از پائین هم دارند. مثل شرایط امروز جامعه ایران که هنوز رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم مانند ۴۰ سال گذشته عمر خود توان سرکوب جنبش‌ها و خیزش‌های غیر فراگیر و غیر سازمان‌یافته مردمی را دارد.

۴ - نکته‌ای که در رابطه با «موقعیت انقلابی» جوامع نباید از نظر دور بداریم اینکه ورود به فرایند موقعیت انقلابی به معنای «گارانته شدن انقلاب و جنبش به سمت پیروزی نیست» چراکه در قرن بیستم «بسیاری از جنبش‌های بزرگ حتی در دوران موقعیت انقلاب هم شکست خوردند» بر این مطلب بیافزائیم که تحلیل غیر واقعی کردن از ورود جامعه

به فرایند موقعیت انقلابی، خود آفتی به مراتب بزرگ‌تر از ورود از قبل ناآماده شدن توده‌ها به فرایند موقعیت انقلابی دارد. یادمان باشد که ورود به موقعیت انقلابی در ۱۷ شهریور ۵۷ بسترساز ظهور همان آفت ورود از قبل ناآماده توده‌ها به موقعیت انقلابی شد. آنچنانکه طرح کاذب ورود به موقعیت انقلابی در فرایند پاسسرکوب خیزش آبان‌ماه ۹۸ خود بسترساز عمده کردن منابع قدرت خارجی (از جناح‌ها امپریالیسم آمریکا تا دولت صهیونیسم اسرائیل و ارتجاع منطقه از عربستان تا امارات) می‌شود.

۵ - تفاوت دو خیزش دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ در این است که در واپسین روزهای خیزش دی‌ماه ۹۶ به علت ورود جنبش دانشجویی دانشگاه تهران به خیزش توده‌وار بی‌شکل و بی‌سر و بی‌برنامه دی‌ماه ۹۶ با شعار: «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمامه ماجرا» خیزش دی‌ماه ۹۶ را دارای گفتمان سترگ گذار از جناح‌های درون قدرت و گذار از تغییر از طریق صندوق‌های رأی مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای کردند؛ اما گرچه شعار محوری خیزش آبان‌ماه ۹۸ عبارت بود از: «بنزین گران‌تر شده - فقیر فقیرتر شده» و یا «فقر، کشتار، گرانی - مردم شدن قربانی» و گرچه جوهر خیزش اعتراضی آبان‌ماه ۹۸ «اعتراض معیشتی بود» اما با همه این احوال «خیزش آبان‌ماه ۹۸ نتوانست دارای گفتمان مشخص و فراگیر و بسیج کننده و ماندگار بشود.»

۶ - در مقایسه بین سرکوب خونین ۱۷ شهریور ماه ۵۷ میدان ژاله تهران با حمام خون یا سرکوب آبان‌ماه ۹۸ در چارچوب رویکرد موقعیت انقلابی، باید عنایت داشته باشیم که رژیم توتالیتر پهلوی مولود و سنتز دو کودتای «اسفند ماه ۱۲۹۹ امپریالیسم انگلیس» و «۲۸ مرداد ۳۲ امپریالیسم آمریکا» بود اما رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم «مولود و سنتز عظیم‌ترین انقلاب توده‌ای قرن بیستم بوده است». پر واضح است که فهم این موضوع در تعریف و تعیین موقعیت انقلاب در شرایط امروز جامعه ایران بسیار حائز اهمیت می‌باشد و بدون فهم این مهم هرگز نمی‌توانیم به تعریف مشخصی از ساختار موقعیت انقلابی در جامعه امروز ایران دست پیدا کنیم چرا که «سنتز کودتا با سنتز انقلاب چه در مرحله تکوین و چه در مرحله استحاله و حذف تفاوت کیفی دارد» یعنی اگر فروپاشی نظام توتالیتر پهلوی (به قول شیخ



مرتضی مطهری) «با چند تا راه‌پیمائی به انجام رسید»، قطعاً و جزماً کپی‌برداری از آن (فروپاشی رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی) جهت انطباق بر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم امری ساده‌لوحانه می‌باشد.

یادمان باشد که خمینی در چارچوب یک فرهنگ هزار ساله اسلام دگماتیست روایتی، ولایتی، فقیهانه تقلیدی و تکلیفی و تعبدی توانست (در پروسس تکوینی ابر جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران) عکس خود را در سطح کره ماه قرار بدهد و هژمونی خود را برابر جنبش ضد استبدادی قرن بیستم مردم ایران تثبیت و نهادینه کند، نه با ارتش و لشکر و سازمان و حزب و چریک و غیره و البته این مهم حقیقت سترگی است که حتی پس از ۴۰ سال که از عمر رژیم مطلقه فقهاتی می‌گذرد، هنوز «جامعه سیاسی ایران به خصوص در خارج از کشور توان فهم آن را پیدا نکرده‌اند» و قطعاً در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که «کسانی که به فهم این مهم دست پیدا نکرده‌اند، هرگز نمی‌توانند به حداقل داوری تئوریک در این رابطه دست پیدا کنند» و البته دلیل این امر همان است که اگر باور داشته باشیم که رژیم مطلقه فقهاتی حاکم مولود و سنتز یک انقلاب فراگیر ضد استبدادی مردم ایران بوده است (نه کودتای امپریالیستی خارجی مانند رژیم توتالیتر پهلوی) بدون تردید همین باور باعث می‌گردد تا «در استحال دوران انقلابی به موقعیت انقلابی در شرایط فعلی جامعه ایران، این موضوع را در عرصه توازن قوای جامعه جنبشی خودبنیاد مطالباتی و اعتراضی سه مؤلفه‌ای سیاسی و صنفی و مدنی و سیاسی ایران دنبال کنیم، نه در عرصه مداخله و تجاوز قدرت‌های امپریالیستی و صهیونیستی و ارتجاعی خارجی» به عبارت دیگر در تعیین و تبیین و تعریف موقعیت انقلاب در رژیم کودتائی پهلوی، نقش قدرت‌های امپریالیستی به وجود آورنده آن رژیم ارتجاعی باید به عنوان یک موضوع محوری مطرح باشد، اما در تعیین و تبیین و تعریف موقعیت انقلابی در رژیم مطلقه فقهاتی حاکم که خود (به جای کودتا) مولود و سنتز ابرجنبش ضد استبدادی قرن بیستم بوده است، تنها عامل تعیین کننده موقعیت انقلابی، جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه طبقه

متوسط شهری و عدالت‌طلبانه طبقه کار و زحمت شهر و روستا می‌باشد.

۷ - نخستین فونکسیون مثبت خیزش اعتراض معیشتی آبان‌ماه ۹۸ (در فرایند پاسارکوب آن خیزش توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای) در جنبش دانشجویی ایران در جریان «شصت و ششمین سالگرد شانزدهم آذرماه سال ۳۲» مادیت پیدا کرد که (مانند نقش جنبش دانشجویی دانشگاه تهران در واپسین روزهای حیات خیزش دی‌ماه ۹۶ در میدان انقلاب که با شعار: «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمامه ماجرا» خیزش بدون گفتمان دی‌ماه ۹۶ را گفتمان‌دار کردند) جنبش دانشجویی ایران امسال در جریان شصت و ششمین سالگرد شانزدهم آذر و در فرایند پاسارکوب خونین خیزش معیشت‌گرای آبان‌ماه ۹۸ قبل از اینکه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم پایان ماجرای خیزش آبان‌ماه ۹۸ را جشن بگیرد، به میدان آمدند و تلاش کردن تا با گفتمان‌سازی برای خیزش بی‌گفتمان و بی‌سر و بی‌شکل و بی‌برنامه آبان‌ماه ۹۸ از شکست و خاموشی و فراموشی و رکود خیزش آبان‌ماه ۹۸ جلوگیری کنند. یادمان باشد که تنها عاملی که می‌تواند مانع از رکود و خاموشی و فراموشی خیزش‌ها بشود «فقط گفتمان‌دار کردن آن خیزش‌ها است» که البته این موضوع می‌تواند در چارچوب «وظایف جنبش پیشگامان مستضعفین ایران هم به عنوان یک محور اصلی تعریف بشود.»

باری بدین ترتیب بود که امسال در جریان شصت و ششمین سالگرد ۱۶ آذر، جنبش دانشجویی ایران به میدان آمدند و تلاش کردند تا توسط شعارهای («فقر، کشتار، گرانی - مردم شدند قربانی» و «جوانان تفنگ نیست - این همه کشته کم نیست» و «سرکوب پایان راه نیست - مقاومت زندگی است» و «از هفت تپه تا تهران - زحمتکشان در زندان» و «فرزند کارگرانیم - کنارشان می‌مانیم» و «ستاره در پرونده است - دانشجو در بند است» و «استادان ذلیل‌ند / ذلت می‌پذیرند» و «مجاهد، پهلوی - دو دشمن آزادی» و «دانشجو می‌میرند - ذلت نمی‌پذیرند») اقدام به گفتمان‌سازی کنند. آنچه از شعارهای فوق جنبش دانشجویی قابل فهم است اینکه (برعکس شعار جنبش دانشجویی دانشگاه تهران در واپسین روزهای خیزش دی‌ماه ۹۶ «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه



تمام ماجرا» که خود یک گفتمان سترگ و تبیین کننده استراتژی و مسیر گذار و بستر تغییر جدید در جامعه ایران بود) در شعارهای جنبش دانشجویی در سال ۹۸ و در فرایند پساخیزش آبان ماه ۹۸ هر چند سخن از حمایت از خیزش اعتراضی معیشتی مردم در آبان ماه ۹۸ می باشد و هر چند در شعارهای فوق روز دانشجو در سال ۹۸ جنبش دانشجویی ایران حمایت خودشان از جنبش کارگری و جنبش های مطالباتی سه مؤلفه ای صنفی و مدنی و سیاسی اعلام کرده اند و از سرکوب خونین خیزش اعتراض معیشتی آبان ماه ۹۸ (توسط دستگاه های چند لایه ای سرکوب گرانه رژیم مطلقه فقهاتی حاکم) اعتراض کرده اند، ولی در تحلیل نهائی در شعارهای جنبش دانشجویی در آذرماه ۹۸ «شعار محکم گفتمان سازی وجود ندارد» و البته دلیل این امر همان است که در آذرماه ۹۸ جنبش دانشجویی ایران «به جای حفظ استقلال جنبشی و گفتمانی خودشان تلاش کردند که در چارچوب گفتمان جریان های سیاسی چپ خارج نشین شعارهای خود را تعریف نمایند که البته این موضوع به عنوان سم قاتل برای جنبش دانشجویی ایران می باشد» بنابراین به همین دلیل بود که جنبش دانشجویی (برعکس فرایند پساخیزش دی ماه ۹۶) در آذرماه ۹۸ نتوانست برای خیزش آبان ماه ۹۸ گفتمان سازی بکند.

۸ - مشکل جریان های سیاسی خارج نشین در تعریف و تعیین و تبیین «موقعیت انقلابی در شرایط تندپیچ امروز جامعه ایران» در این است که می خواهند «در چارچوب الگوی کلاسیک جهانی به صورت انطباقی (نه تطبیقی) به تعیین و تعریف و تبیین موقعیت انقلابی در جامعه امروز ایران بپردازند» که البته امری به غایت غلط می باشد چراکه از آنجائیکه (آنچنانکه پرفسور گوروپچ می گوید) «ما جامعه نداریم، بلکه جامعه ها داریم» (برعکس آنچه که تاچر نخست وزیر اسبق انگلیس که می گفت: «که ما جامعه نداریم، بلکه فقط فرد داریم») بنابراین طبیعی است که اعتقاد به رویکرد «جامعه ها» (به جای رویکرد قالبی «جامعه») باعث می گردد تا از رویکرد انطباقی و قالب ریزی شده در چارچوب الگوی کلاسیک برای همه جامعه ها خودداری نمائیم؛ و تنها در چارچوب «تحلیل مشخص از شرایط مشخص، جامعه مشخص به تعریف مشخص از موقعیت انقلابی در جامعه

امروز ایران دست پیدا کنیم.»

۹ - فراموش نکنیم که جامعه ایران از بعد از ۱۷ شهریور ۵۷ تا کنون «هرگز حتی یک اعتصاب سراسری کارگری هم نداشته است» و در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، «تمامی اعتصابات کارگری صورت کارگاهی و غیر سراسری و غیر طبقه ای داشته است». فراموش نکنیم که تنها «اعتصابات سراسری» در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، فقط و فقط «اعتصاب کامیونداران در سال ۹۶ و ۹۷» و «اعتصابات معلمان» به علت تشکیلات سراسری شان بوده است. لذا همین امر باعث گردیده است تا «در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شرایط برای ورود جامعه ایران به موقعیت انقلابی فراهم نشود». یادمان باشد که «بدون ورود تمام قد طبقه کار و زحمت توسط جنبش اعتصابی به عرصه مبارزه هرگز و هرگز امکان ورود به فرایند موقعیت انقلاب در جامعه امروز ایران وجود ندارد» و دلیل این امر هم آن است که منهای اینکه «تنها با ورود تمام قد طبقه کار و زحمت به مبارزه تحول آفرین و تغییر ساز است که جنبش اعتراضی صرف خیابانی، می تواند به جنبش اعتصابی استحاله پیدا کند و پیوند بین کارخانه و خیابان ایجاد گردد» از همه مهمتر اینکه تنها با «ورود جنبش کارگری به صورت طبقه ای و سراسری و فراگیر است که توازن قوا در عرصه میدانی می تواند به سود جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین تغییر کند» بنابراین آنچنانکه در سال ۵۷ شاهد بودیم «جنبش آکسیونی یا خیابانی به صورت منحصر به فرد (هر قدر هم که این جنبش خیابانی مانند جنبش سبز سال ۸۸ فراگیر هم که باشد) تا زمانیکه جنبش طبقه ای و فراگیر و سراسری کار و زحمت وارد عرصه نشوند، امکان استحاله و ظهور فرایند موقعیت انقلابی در جامعه امروز ایران وجود ندارد». آنچنانکه در این رابطه شاهد بودیم که در سال ۸۸ با ظهور جنبش سبز و طبقه متوسط شهری به صورت فراگیر در عرصه جنبش آکسیونی و خیابانی، آن جنبش خیابانی به علت اینکه نتوانست با جنبش طبقه ای کار و زحمت پیوند حاصل نماید، نتوانست جامعه ایران را وارد فرایند موقعیت انقلابی بکند.

۱۰ - تنها با ورود جنبش کارگری به جایگاه هژمونی جامعه

مدنی جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین است که «جنبش کارگری می‌تواند فراخوان اعتصاب سراسری به طبقه کار و زحمت و طبقه متوسط شهری بدهد». پر واضح است که «بدون کسب جایگاه هژمونی جنبش کارگری، امکان فراخوانی سراسری اعتصاب وجود ندارد.»

۱۱ - یادمان باشد که «در شرایط ماقبل موقعیت انقلابی» وظیفه محوری جنبش پیشگامان مستضعفین ایران عبارت است از:

الف - «گفتمان‌سازی» در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای اقتصادی و سیاسی و معرفتی بر پایه اجتماعی کردن اقتصاد و سیاست و معرفت.

ب - «بدل کردن گفتمان دموکراسی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی» در جامعه امروز ایران به «گفتمان حاکم یا گفتمان مسلط» توسط رویکرد ترویج‌گرایانه و تبلیغ‌گرایانه.

ج - «دامن زدن به اعتلای جنبش مطالباتی سه مؤلفه‌ای صنفی و سیاسی و مدنی در جامعه ایران» به جای «دامن زدن به اعتلای خیزش‌های بی‌شکل و بی‌سر و اتمیزه توده‌ای.»

د - تلاش در جهت «پیوند بین کارخانه و خیابان» یا «پیوند بین جنبش اعتراض خیابانی با جنبش اعتصابی طبقه کار و زحمت.»

ه - «توده‌گیر کردن وظایف دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای جهت کاهش هزینه مبارزه مطالباتی سه مؤلفه‌ای سیاسی و صنفی و مدنی» که همین کاهش هزینه مبارزه خود بستر ساز فراگیر و سراسری شدن مبارزه نیز می‌گردد.

و - «تبلیغ و ترویج کار سازمان‌گرایانه در بین کنش‌گران اصلی و میدانی مبارزه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و مبارزه برابری طلبانه طبقه کار و زحمت» نیز از جمله وظایف محوری جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در این شرایط می‌باشد.

ز - «کم کردن هزینه مبارزه برای مردم در برابر افزایش دادن هزینه سرکوب برای حاکمیت» جزء وظایف فوری جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در شرایط امروز جامعه

ایران می‌باشد.

۱۲ - در شرایط امروز جامعه ایران با اینکه پائینی‌ها جامعه ایران حاکمیت را نمی‌خواهند، ولی از آنجائیکه بالائی‌ها قدرت سرکوب دارند و توازن قوا در عرصه میدانی به سود بالائی‌های قدرت می‌باشد، جامعه متکثر و رنگین کمان ایران هنوز وارد فرایند موقعیت انقلابی نشده است.

۱۳ - هر چند که پیوند با جنبش طبقه کار و زحمت و جنبش آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری جز وظایف فوری و امروز جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد «تشکیل شوراهای محلات و پیوند با محل کار و زندگی جامعه ایران جزء وظایف فرایند ورود به موقعیت انقلابی می‌باشد، نه وظایف امروز جنبش پیشگامان مستضعفین ایران.»

۱۴ - عنایت داشته باشیم که «جوهر موقعیت انقلابی در یک جامعه از جمله در جامعه متکثر و رنگین کمان ایران یک جوهر سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی می‌باشد» بنابراین تا زمانیکه توسط سه مؤلفه فوق جامعه به لحاظ جوهری موقعیت انقلابی پیدا نکنند، تنها با یک مؤلفه سیاسی یا مؤلفه صرف اقتصادی و یا مؤلفه تنهای اجتماعی نمی‌تواند وارد فرایند موقعیت انقلابی بشود.

۱۵ - بدون تردید حزب پادگانی خامنه‌ای در شرایط امروز جامعه ایران (که در فرایند پاسرکوب خونین خیزش آبان‌ماه ۹۸ قرار دارد) تلاش می‌کند تا با استفاده از بسیج میلیونی جامعه ایران حول تشییع جنازه یکی از فرماندهان نظامی سپاه (قاسم سلیمانی) از یکطرف به «بازتولید حداقل پایگاه اجتماعی از دست داده خود (در جریان سرکوب خونین خیزش آبان‌ماه ۹۸) دست پیدا کند» و از طرف دیگر «به ترمیم شکاف‌های جناح‌های درونی قدرت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم دست پیدا کند» که در جریان دور زدن مجلس (در خصوص افزایش قیمت ۳۰۰ درصدی بنزین) شکل گرفته‌اند و از همه مهمتر اینکه بتواند «تحریم‌های همه جانبه اقتصادی جناح‌ها را امپریالیسم آمریکا را به شکلی درهم بشکند و یا کاهش بدهد» همچنین شرایط برای «حضور جامعه ایران در پای صندوق‌های مهندسی شده انتخابات نمایندگان مجلس یازدهم فراهم بکند»




بنابراین در این رابطه است که برای خامنه‌ای «تمامی دعاها برای آمین است» یعنی از ضد آمریکائی شدن جامعه ایران توسط برپائی آنچنانی مراسم تشییع جنازه قاسم سلیمانی تا پرتاب موشک‌ها به پایگاه نظامی عین الاسد امپریالیسم آمریکا در عراق و تا اعلام مرحله پنجم عقب‌نشینی از اجرای محدودیت‌های برجام و غیره، همه و همه «برای دستیابی به چهار هدف فوق می‌باشد» که البته تا اینجا در راستای دستیابی به اهداف چهارگانه فوق «شرایط به سود حزب پادگانی خامنه‌ای بوده است» چرا که ترور نابخردانه قاسم سلیمانی توسط ترامپ و جناح‌ها امپریالیسم آمریکا به خاطر جایگاه کاریزمائی قاسم سلیمانی در بین بخش بزرگی از جامعه بزرگ ایران، علاوه بر اینکه باعث ضد آمریکائی شدن جامعه ایران شده است و علاوه بر اینکه باعث بسیج فراگیر بخش بزرگی از جامعه ایران حول تشییع جنازه او گردید و علاوه بر اینکه بسیج مردمی حول تشییع جنازه قاسم سلیمانی باعث «ترمیم ریزش اجتماعی قبلی نیروهای از دست رفته اجتماعی هوادار رژیم مطلقه فقهائی حاکم شد» و علاوه بر اینکه بسیج اجتماعی حول تشییع جنازه قاسم سلیمانی همراه با به جوش آمدن موضع ضد آمریکائی مردم ایران باعث «کاهش تضادهای جناح‌های درونی حکومت شده است» مصوبه مجلس عراق در خصوص «تعطیلی پایگاه‌های نظامی آمریکا در عراق» همراه با «پرتاب موشک به پایگاه نظامی عین الاسد آمریکا در عراق» و واکنش کشورهای منطقه باعث شده است تا ترامپ در این شرایط که گرفتار انتخابات ۲۰۲۰ مرحله دوم رئیس‌جمهوری خود می‌باشد، در موضع تدافعی نسبت به رژیم مطلقه فقهائی ایران قرار گرفته است. در نتیجه همین موضع تدافعی ترامپ، علاوه بر اینکه «انجام جنگ فراگیر در منطقه در این شرایط تقریباً غیر محتمل می‌سازد، شرایط برای مذاکره غیر مستقیم بین رژیم مطلقه فقهائی و دولت ترامپ جهت کاهش تحریم‌ها هم فراهم می‌سازد.»

۱۶- در تحلیل نهائی جمع‌بندی ما از خیزش ضد فقر و ضد بیکاری و معیشتی آبان‌ماه ۹۸ تا سرکوب آن خیزش توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر رژیم مطلقه فقهائی حاکم و فونکسیون اجتماعی سیاسی آن خیزش و آن سرکوب در فرایند پاسا سرکوب خیزش آبان‌ماه ۹۸

تا فرایند ترور نابخردانه دو فرمانده نظامی سپاه و حشد الشعبی (قاسم سلیمانی و ابومهدی المهندس) توسط جناح‌ها امپریالیسم آمریکا به سرکردگی دولت پوپولیسم ستیزه‌گر و نژادپرست و غارت‌گر و زن‌ستیز ترامپ می‌توان بدین ترتیب تبیین کرد که:

الف - فونکسیون تحریم‌های همه جانبه اقتصادی امپریالیسم آمریکا نه تنها باعث فروپاشی رژیم مطلقه فقهائی حاکم نشده است بلکه بزرگترین قربانی و قتل این تحریم‌های اقتصادی، «جامعه بزرگ ایران می‌باشد» که حاصل نهائی این تحریم‌های اقتصادی خانمان‌سوز و استخوان‌سوز طبق آمارهای خود رژیم مطلقه فقهائی حاکم «زایش بیش از ۶۰ میلیون نفر زیر خط فقر و خط بقاء در جامعه امروز ایران می‌باشد که در شرایط فعلی این ۶۰ میلیون نفر (از جمعیت ۸۲ میلیون نفری ایران) برای امرار حداقل معیشت زندگی بخور و نمیر خود نیازمند به کمک‌های صدقه‌ای حاکمیت می‌باشند». پر پیداست که «ظهور این ارتش ۶۰ میلیون نفری نیازمند به کمک‌های صدقه‌ای حاکمیت» در این شرایط نشان دهنده آن است که رژیم مطلقه فقهائی تا چه اندازه توانسته است توسط تحریم‌های همه جانبه اقتصادی جناح‌ها امپریالیسم آمریکا «توازن قوا را به سود خود تغییر بدهد که البته مراسم یک هفته‌ای تشییع جنازه قاسم سلیمانی این واقعیت را آفتابی کرد.»

ب - فونکسیون ترور نابخردانه دو فرمانده نظامی سپاه و حشد الشعبی توسط جناح‌ها امپریالیسم آمریکا به سرکردگی دولت ستیزه‌گر و غارت‌گر و دموکراسی‌ستیز و نژادپرست و زن‌ستیز و پوپولیسم ترامپ در این شرایط بهترین حربه در دست هسته سخت رژیم مطلقه فقهائی قرار داد تا توسط بسیج اجتماعی حول شخصیت کاریزمائی نظامی و فردی قاسم سلیمانی، علاوه بر پاک کردن آثار سرکوب خونین آبان‌ماه ۹۸، جنبش‌های خودبنیاد مطالباتی سه مؤلفه‌ای صنفی و سیاسی و مدنی امروز جامعه ایران را به موضع تدافعی بکشاند. 

پایان



تقسیم باز تقسیم

«بین‌المللی و منطقه‌ای خاورمیانه سیاست و اقتصادی»

همراه با عمیق‌تر شدن

«باتلاق خاورمیانه» در فرایند فعلی

خصوص در طول دو سال گذشته (همراه با زمین‌گیر شدن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در دایره فشارهای حداکثری و تحریم‌های همه‌جانبه امپریالیسم آمریکا که البته پیش از رژیم مطلقه فقهاتی این مردم نگون‌بخت ایران هستند که قربانی این تحریم‌های همه‌جانبه اقتصادی و فشار حداکثری دولت ترامپ شده‌اند) حزب پادگانی خامنه‌ای را وادار کرده است تا با عبور از برجام در چارچوب «استراتژی بالا بردن تنش‌های سیاسی نظامی و تئوری عمق استراتژی در منطقه خاورمیانه»، امپریالیسم آمریکا و دولت ترامپ را «جهت وادار کردن به شکست این تحریم‌های همه‌جانبه اقتصادی تحت فشار همه‌جانبه قرا بدهند».

لذا در چارچوب این رویکرد بود که حزب پادگانی خامنه‌ای با تکیه بر سپاه قدس (تحت فرماندهی قاسم سلیمانی) به عنوان بازوی برون مرزی سپاه پاسداران جهت فشار بر امپریالیسم آمریکا از طریق افزایش تنش‌های نظامی و سیاسی در منطقه دست به کار شدند. پر واضح است که سپاه قدس (تحت فرماندهی قاسم سلیمانی) در عرصه این استراتژی برون مرزی و منطقه‌ای تنها یک تشکیلات صرف نظامی نمی‌باشد، بلکه برعکس یک تشکیلات

از بعد از اعتلای خیزش‌های معیشتی در سه کشور لبنان، عراق و ایران (در ماه‌های مهر و آبان سال جاری) و در ادامه آن در فرایند پساشکست امپریالیسم آمریکا در (افغانستان، عراق، یمن، لیبی و بالآخره) سوریه، اعلام رسمی خروج امپریالیسم آمریکا از سوریه توسط ترامپ، تبانی ترامپ با اردوغان نسبت به حمله نظامی ترکیه به سوریه و اشغال مناطق روزاوا، حضور ۷۰ هزار نیروی نظامی آمریکائی در منطقه خاورمیانه (۷ هزار نفر عراق، ۱۴ هزار نفر افغانستان، ۱۳ هزار نفر در قطر، ۲۵۰۰ نفر در ترکیه و ۴ هزار نفر در عربستان سعودی و بقیه در دیگر کشورهای منطقه) و ۷ تریلیون دلار اسلحه‌های انبار شده در منطقه خاورمیانه، همراه با برهم خوردن توازن قوای قدرت‌های بین‌المللی و منطقه‌ای در فرایند پساشکست داعش در منطقه خاورمیانه، تضاد رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با امپریالیسم آمریکا بر سر هژمونی منطقه در این شرایط و خصلت توسعه‌طلبانه هر دو رژیم حاکم (بر ایران و آمریکا) و حمایت دو امپریالیسم روسیه و چین در این شرایط از رژیم مطلقه فقهاتی حاکم همه و همه باعث گردیده است که هر گونه جنگ تمام عیار بین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم با امپریالیسم آمریکا (در عرصه هژمونی منطقه خاورمیانه) در این شرایط بستر ساز ظهور هیولای یک جنگ جهانی بشود که البته آغازش ممکن است به صورت اتفاقی شکل بگیرد، اما پایانش غیر قابل تصور و غیر قابل کنترل برای همه خواهد بود.

همان جنگ جهانی که کمترین فونکسیون آن برای منطقه خاورمیانه «شعله‌ور شدن جنگ‌های خانمان‌سوز فراگیر داخلی کشورهای منطقه خواهد بود». همان جنگ جهانی که نه رژیم مطلقه فقهاتی و نه امپریالیسم آمریکا و دولت (پوپولیسم ستیزه‌گر و دموکراسی‌ستیز و فاشیست و زن‌ستیز و نژادپرست) ترامپ در این شرایط توان اقتصادی انجام آن را ندارند و به لحاظ درون مرزی مقبولیت اجتماعی انجام آن را هم ندارند. خروج دولت ترامپ از برجام و تحمیل یکطرفه تحریم‌های اقتصادی و فشارهای حداکثری بر مردم نگون‌بخت ایران و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم توسط جناح‌ها امپریالیسم آمریکا و دولت ترامپ (نماینده این جناح‌ها امپریالیسم آمریکا) به

سیاسی به موازات آن تشکیلات نظامی نیز می‌باشد، بنابراین همین جایگاه سیاسی نظامی سپاه قدس (تحت فرماندهی قاسم سلیمانی به عنوان بازوی نظامی - سیاسی برون مرزی حزب پادگانی خامنه‌ای) در عرصه استراتژی تنش‌زائی در منطقه جهت فشار بر امپریالیسم آمریکا و دولت ترامپ در راستای «شکستن تحریم‌های اقتصادی و فشارهای حداکثری ترامپ»، بسترساز آن گردید تا قاسم سلیمانی (به عنوان فرمانده سپاه قدس و استراتژیست و موتور حرکت نظامی - سیاسی حزب پادگانی خامنه‌ای و هسته سخت رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در منطقه خاورمیانه) جهت مادیت بخشیدن به رویکرد فوق، با تشکیل میلشیشیای شیعه در کشورهای مختلف منطقه از لبنان تا سوریه و تا عراق و یمن و افغانستان و پاکستان، شرایط برای موفقیت حزب پادگانی خامنه‌ای به خصوص در عرصه مبارزه با داعش در عراق و سوریه فراهم سازد.

بدین ترتیب بود که قاسم سلیمانی (برای حزب پادگانی خامنه‌ای) در عرصه منطقه و جهانی بدل به یک شخصیت بین‌المللی کرده بود و در داخل کشور ایران بدل به دومین شخصیت (پس از خامنه‌ای) تأثیرگذار سیاسی و نظامی کرده بود. باری، در چارچوب استراتژی تنش‌زائی منطقه‌ای بود که سپاه قدس (و میلشیشیای شیعه تحت فرماندهی قاسم سلیمانی در کشورهای منطقه) به عنوان بازوی برون مرزی سپاه پاسداران که از حمایت استراتژیک حزب پادگانی خامنه‌ای هم برخوردار بودند، در طول شش ماه گذشته (به موازات افزایش فشارهای حداکثری ترامپ) پروژه تنش‌زائی خود را در منطقه بدین ترتیب مادیت بخشیدند:

الف - آتش زدن کشتی‌های نفتی در خلیج فارس تا دریای عمان.

ب - ربودن کشتی نفتی انگلیسی.

ج - حمله موشکی و پهبادی به تاسیسات نفتی آرامکو.

د - سرنگون کردن پهباد آمریکائی در خلیج فارس.

ه - حمله راکتی و موشکی به پایگاه کرکوک و کشتن یک غیر نظامی آمریکائی توسط میلشیشیای تحت‌الامر خود.

و - حمله به سفارت آمریکا در بغداد و آتش زدن آن.

بدین ترتیب بود که جناح هار امپریالیسم آمریکا و دولت ترامپ که نمایندگی این جناح را یدک می‌کشید، رفته رفته

وارد برخورد عکس‌عملی با رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شدند و به این واقعیت رسیدند که تنها توسط تحریم‌های اقتصادی نمی‌توانند رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران را در عرصه منطقه خاورمیانه مهار کنند، از اینجا بود که در چارچوب این برخورد عکس‌عملی دولت ترامپ تصمیم به برخورد دو مؤلفه‌ای، (فشار حداکثری همراه با برخوردهای مهار شده نظامی) تا مرز ورود به جنگ تمام عیار بگیرند (یادآوری می‌کنیم که در این مرحله جنگ تمام عیار هم خط قرمز خامنه‌ای است و هم خط قرمز ترامپ) بدین ترتیب بود که دولت ترامپ ابتدا تصمیم به حمله نظامی به پایگاه کتائب حزب الله (که از نیروهای پیرامونی حشد الشعبی عراق می‌باشند) گرفت و ۲۵ نفر از اعضا و فرماندهان کتائب حزب الله را قتل عام کرد؛ و البته در انتقامگیری این کشتار دولت ترامپ بود که حشد الشعبی به سفارت آمریکا در منطقه سبز بغداد حمله کردند و سفارت آمریکا را به آتش کشیدند.

یادمان باشد که سفارت آمریکا در عراق بزرگترین سفارت آمریکا در جهان است که ۹ برابر زمین فوتبال مساحت دارد و ۷ هزار عمه و اکراه سیاسی و نظامی وابسته به خود در کشور عراق دارد و مرکز ثقل مدیریت هژمونی‌طلبانه امپریالیسم آمریکا در منطقه غرب آسیا می‌باشد. طبیعی است که با تجربه دو اشغال سفارت آمریکا در ایران در سال ۵۸ و بنغازی لیبی در زمان اوباما، ترامپ حمله به سفارت آمریکا به خصوص در عراق، به عنوان خط قرمز استراتژی هژمونی‌طلبانه خود تعریف کند. در نتیجه حمله راکتی و موشکی به پایگاه نظامی کرکوک و در ادامه آن حمله به سفارت آمریکا در بغداد توسط حشد الشعبی باعث گردید تا تیم امنیتی دولت ترامپ ترور قاسم سلیمانی را در این شرایط خودویژه منطقه، در دستور کار خود قرار دهند که البته با عنایت به حفره‌های امنیتی که در سیستم اطلاعاتی رژیم مطلقه فقهاتی و دولت اسد در سوریه و کشور عراق وجود دارد، توسط نفوذی‌های اسرائیل در دو فرودگاه سوریه و عراق پس از کنترل رفت و آمد قاسم سلیمان، در پی تبنانی تیم امنیتی دولت نتانیاهو با تیم امنیتی دولت ترامپ در ساعت یک بامداد روز جمعه مورخ ۹۸/۱۰/۱۳ در نزدیک فرودگاه بغداد، قاسم سلیمانی و ابومهدی المهندس معاون رهبری حشد الشعبی و ۸ نفر از همراهانش با پرتاب سه موشک پهباد آمریکائی این ترور نابخردانه انجام گرفت و با انجام این ترور نابخردانه ترامپ بود که «با عمیق‌تر شدن



باتلاق منطقه خاورمیانه، فرایند جدیدی در این منطقه در این شرایط تندپیچ منطقه آغاز شده است؛ که برای فهم آرایش جدید تضادها در منطقه در فرایند پساترور قاسم سلیمانی و همراهانش، باید نخست به جایگاه و عملکرد سپاه قدس تحت فرماندهی قاسم سلیمانی (حداقل در طول ۱۵ سال گذشته) در سطح منطقه علم و آگاهی پیدا کنیم؛ بنابراین در این رابطه است که می‌توانیم بگوئیم که:

اولاً آنچنانکه نوآم چامسکی نظریه‌پرداز برجسته آمریکائی می‌گوید: «ترور قاسم سلیمانی و همراهانش (در بامداد روز جمعه ۱۳/۱۰/۹۸) توسط حمله موشکی پهباد آمریکائی، اقدام تروریستی و خلاف حقوق بین‌الملل بوده است و مصداق تروریسم بین‌المللی و حتی بدتر از آن بوده است.»

ثانیاً در تحلیل نهائی جوهر و ماهیت ترور قاسم سلیمانی و همراهانش (توسط امپریالیسم آمریکا و همراهی رژیم صهیونیستی اسرائیل) که یک اقدام جنگی و خلاف حقوق بین‌الملل در کشور عراق بوده است، پروژه‌ای در چارچوب تضاد دو رژیم هژمونی طلب (آمریکا و ایران) در عرصه کسب هژمونی منطقه خاورمیانه بوده است نه چیزی بیشتر از آن.

لذا اصلاً و ابداً تصمیم دولت (فاشیست و ضد دموکراسی و ضد مهاجر و زن‌ستیز و نژادپرست و ضد تمامی نظام حقوقی بین‌الملل) ترامپ و همراهی رژیم (صهیونیستی و اشغال‌گر و نژادپرست و ضد دموکراسی) اسرائیل در این پروژه، در راستای دموکراسی‌خواهی برای خلق‌های مظلوم این منطقه نبوده است، آنچنانکه دیدیم که طبق نوشته بلومبرگ پس از ترور قاسم سلیمانی مایک پمپئو وزیر امور خارجه آمریکا به دیپلمات‌های این کشور در سراسر جهان دستور داد تا از هر گونه تماس با اپوزیسیون نظام جمهوری اسلامی ایران که شامل سازمان مجاهدین خلق و کوموله و مدیریت گذار و سلطنت‌طلبان و تجزیه‌طلبان قومی ایران می‌شوند، خود داری کنند؛ و خود ترامپ فاشیست در مصاحبه‌ها و تویتهای پس از ترور قاسم سلیمانی با تکرار این جمله که جامعه ایران توسط همین رژیم فقهاتی حاکم هم می‌تواند به رفاه و تمدن و ترقی برسد (البته در صورتی که زیر بلیت آنها قرار گیرند) سخن از صلح و آشتی با این رژیم و نفی رویکرد سرنگون طلبانه برای این رژیم سر می‌داد.

ثالثاً از آنجائیکه در شرایطی امپریالیسم آمریکا و دولت فاشیست ترامپ اقدام به ترور قاسم سلیمانی و همراهانش

در کشور عراق کرد که «خیزش‌های معیشت‌طلبانه خلق‌های سه کشور لبنان و عراق و ایران در منطقه در حال اعتلا بودند» که البته با انجام این ترور همراه با امنیتی شدن و ضد آمریکائی شدن فضای منطقه و بسیج میلیون‌ها نفر از مردم حول مراسم تشییع جنازه آنها، این خیزش‌های عدالت‌طلبانه مردم منطقه، روند افولی محسوس پیدا کرده‌اند.

رابعاً با عنایت به اینکه از بعد از پیروزی حزب الله لبنان در جنگ ۳۳ روزه سال ۲۰۰۶ بر ارتش اسرائیل که در آن جنگ قاسم سلیمانی جزء ستاد فرماندهی حزب الله لبنان بود و همچنین پیروزی در جنگ با داعش که از سال ۲۰۱۶ به صورت تمام عیار شکل گرفت و قاسم سلیمانی به عنوان فرمانده نیروهای پیاده نظام در دو کشور عراق و سوریه بود، این همه باعث گردید تا در ذهنیت اجتماعی مردم این دو کشور «قاسم سلیمانی به عنوان نماد ضد آمریکائی و ضد داعش و ضد رژیم صهیونیستی بشود»، بنابراین، در این رابطه است که مردم این دو کشور در چارچوب «هویت ملی و هویت مذهبی» (در فرایند پساترور قاسم سلیمانی توسط امپریالیسم آمریکا) هویت قاسم سلیمانی را تعریف کردند؛ و باز «تشییع جنازه بی‌مثال قاسم سلیمانی در دو کشور عراق و ایران، مولود همین تعریف هویت دو مؤلفه‌ای مردم از او بود.»

خامساً فونکسیون پروژه ترور قاسم سلیمانی برای حاکمیت مطلقه فقهاتی و جنبش‌های مطالباتی و خیزش معیشتی آبان‌ماه در فرایند پساترور قاسم سلیمانی عبارت‌اند از:

الف - «بسیج اجتماعی» و میلیونی پائینی‌های جامعه ایران در مراسم تشییع جنازه قاسم سلیمانی (که برای فهم این مهم تنها کافی است که بدانیم بیش از ۵۶ نفر در کرمان در این مراسم کشته شدند).

ب - «ترمیم شکاف‌های درونی جناح‌های قدرت» که از بعد از سرکوب خونین خیزش آبان‌ماه و به موازات نزدیک شدن به انتخابات مجلس یازدهم (در اسفندماه سال جاری) این شکاف‌های درون حکومتی و درونی قدرت عمیق‌تر شده بود.

ج - «ترمیم شکاف عمیقی که بین حاکمیت و بخش حداقلی پایگاه اجتماعی رژیم مطلقه فقهاتی در جریان خیزش آبان‌ماه ۹۸ و سرکوب خونین آن حاصل شده بود.»

د - بسترسازی حزب پادگانی خامنه‌ای جهت «پیوند دادن



این بسیج اجتماعی به انتخابات مهندسی شده مجلس یازدهم در اسفند ماه ۹۸.»

ه - استفاده حزب پادگانی خامنه‌ای از بسیج اجتماعی مراسم تشییع جنازه قاسم سلیمانی جهت «حمله موشکی بامداد چهارشنبه مورخ ۹۸/۱۰/۱۸ به دو پایگاه نظامی امپریالیسم آمریکا در عراق»، البته هر چند این حمله موشکی حزب پادگانی خامنه‌ای «مهندسی شده بود و از قبل توسط عادل المهدی نخست‌وزیر عراق و نامه ظریف به سفیر سوئیس موضوع به اطلاع تیم امنیتی ترامپ رسانیده شد بود تا کشته شدن افراد در پایگاه جلوگیری شود» ولی مع الوصف پرتاب ۱۲ موشک بالستیک نقطه‌زن به پایگاه عین الاسد و دو موشک به پایگاه نظامی اربیل باعث گردید تا «اقتدار ضربه خورده رژیم مطلقه فقهاتی حاکم حداقل برای نیروهای وابسته به این رژیم ترمیم پیدا کند.»

و - استفاده حزب پادگانی خامنه‌ای از بسیج اجتماعی مراسم تشییع جنازه قاسم سلیمانی جهت اعلام «گام پنجم کاهش تعهدات برجامی خود، باعث گردید تا فرجام برجام توسط رژیم مطلقه فقهاتی اعلام بشود». ماحصل آنچه که تا اینجا گفته شد:

۱ - حمله نظامی امپریالیسم آمریکا به پایگاه کتائب حزب الله همراه با کشته شدن ده‌ها نفر از نیروهای جریان‌های وابسته به حشد الشعبی عراق و در ادامه آن حمله انتقام‌جویانه نیروهای وابسته به حشد الشعبی به سفارت امپریالیسم آمریکا و به آتش کشانیدن آن و حمله متقابل راکتی و موشکی به پایگاه‌های نظامی امپریالیسم آمریکا در کرکوک که باعث کشته شدن یک پیمانکار آمریکائی شد و در ادامه آن ترور نابخردانه دو استراتژیست رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و حکومت عراق (قاسم سلیمانی فرمانده سپاه قدس سپاه پاسداران و ابو مهدی المهندس معاون فرمانده حشد الشعبی عراق) در بامداد روز جمعه مورخ ۱۳۹۸/۱۰/۱۳ توسط تیم امنیتی دولت ترامپ و در ادامه آن تشییع جنازه گسترده و فراگیر و سراسری و میلیونی مردم عراق و ایران از آن دو تن و همراه با آن فضای ضد آمریکائی در کشورهای منطقه از لبنان و عراق و ایران گرفته تا افغانستان و پاکستان و غیره و در ادامه آن دو روز بعد از ترور آن دو تن، صدور قطعنامه پارلمان عراق مبنی بر خروج نیروهای خارجی از آن کشور و موضع عادل عبدالمهدی نخست‌وزیر موقت عراق در پیگیری این مطالبه و در ادامه آن حمله انتقام‌جویانه موشکی سپاه

پاسداران (جهت انتقام ترور قاسم سلیمانی در بامداد روز چهارشنبه مورخ ۱۳۹۸/۱۰/۱۸ به پایگاه‌های نظامی عین الاسد در استان الانبار و پایگاه اربیل امپریالیسم آمریکا در عراق) و در ادامه آن اعلام گام پنجم کاهش تعهدات برجامی رژیم مطلقه فقهاتی که باعث اعلام فرجام برجام شد همه و همه باعث عمیق‌تر شدن باتلاق خاورمیانه در این شرایط شده است.

۲ - فرایند جدید تحول منطقه خاورمیانه، فرایندی بالبداهه و مکانیکی با گذشته نیست بلکه برعکس سنتزی از فرایندهای گذشته به خصوص فرایند پسا‌شکست داعش و رویش و زایش نیروها و جنگ‌های نیابتی در منطقه خاورمیانه می‌باشد. بدون تردید شکست داعش توسط قدرت‌های بین‌المللی و امپریالیستی و قدرت‌های منطقه‌ای که در رأس آنها رژیم مطلقه فقهاتی قرار دارد، می‌تواند به عنوان یک نقطه عطفی در این رابطه به حساب آورد، چراکه در تحلیل نهائی برنده این شکست در عرصه بین‌المللی روسیه و پوتین قرار دارد و در عرصه منطقه هم رژیم منطقه فقهاتی حاکم ایران می‌باشد؛ و البته در عرصه محدودتر روزاوی سوریه بودند که توانستند در بستر جنگ داخلی سوریه به خودمختاری داخلی نسبت به دولت مرکزی سوریه دست پیدا کنند؛ و البته بازنده این شکست در عرصه بین‌المللی امپریالیسم آمریکا و متحدین آن بودند، آنچنانکه بازنده منطقه‌ای شکست داعش در مرحله اول عربستان سعودی و امارات بودند و در مرحله ثانی کشور ترکیه است.

لذا از آنجائیکه این تقسیم باز تقسیم قدرت در منطقه خاورمیانه در فرایند پسا‌شکست داعش در عرصه بین‌المللی مورد قبول امپریالیسم آمریکا و متحدین آن نبود و در عرصه منطقه مورد قبول ترکیه و عربستان و سوریه نبود، همین امر باعث گردید تا امپریالیسم آمریکا جهت به چالش کشیدن پروژه تقسیم باز تقسیم قدرت در خاورمیانه بعد از شکست داعش، با اعلام خروج نظامیان از سوریه، این چالش را استارت زد؛ که البته همراه با اعلام خروج امپریالیسم آمریکا از سوریه طبق تبنای قبلی ترامپ با اردوغان، حمله نظامی ترکیه به خاک سوریه و اشغال سرزمین روزاوا و پناه بردن روزاوا به دولت مرکزی سوریه و به چالش کشید شدن خودمختاری روزاوا شکل گرفت.

۳ - طبق گفته عادل المهدی نخست‌وزیر عراق، ورود قاسم سلیمانی به عراق (در روز جمعه مورخ ۹۸/۱۰/۱۳) برای



آن بوده است که قاسم سلیمانی حامل پاسخ رژیم مطلقه فقهاتی به نامه عربستان سعودی، جهت بسترسازی مذاکره و کاهش تنش‌ها بین ایران و عربستان سعودی بوده است. بدون تردید اگر داوری نخست‌وزیر عراق در این رابطه باور کنیم، جناح‌ها امرپالیسم آمریکا و دولت ترامپ از محتوای سفر قاسم سلیمانی به عراق در روز جمعه ۹۸/۱۰/۱۳ مطلع بوده‌اند، ولی از آنجائیکه دولت ترامپ کاهش تنش بین عربستان سعودی و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، بر علیه منافع حاصل از فروش تسلیحات صدها میلیارد دلاری (کارتل‌ها و تراست‌های اسلحه فروش امرپالیسم آمریکا) به کشورهای خلیج فارس و عربستان سعودی تحلیل می‌کرده است، طبیعی است که انتخاب روز جمعه ۹۸/۱۰/۱۳ جهت ترور قاسم سلیمانی توسط تیم امنیتی دولت ترامپ می‌تواند در این رابطه قابل تفسیر و تحلیل باشد.

یادمان باشد که سیستم امنیتی و کنترل فرودگاه بغداد صد در صد در اختیار پیمانکاران آمریکائی می‌باشد و دولت عراق اصلاً و ابداً در سیستم امنیتی فرودگاه بغداد دخالتی ندارد؛ و البته این موضوعی بوده است که قاسم سلیمانی به آن اطلاع کامل داشته است، بنابراین کنترل رفت و آمد قاسم سلیمانی از طریق فرودگاه بغداد توسط سیستم‌های امنیتی و اطلاعاتی امرپالیسم آمریکا کار چندان پیچیده‌ای نبوده است که تیم امنیتی دولت ترامپ برای اولین بار در بامداد روز جمعه ۹۸/۱۰/۱۳ به آن دست پیدا کرده باشد. البته صد در صد هم خود قاسم سلیمانی از این امر مطلع بوده است، ولی او در چارچوب توافقات قبلی با امرپالیسم آمریکا، در روز جمعه (۹۸/۱۰/۱۳) بر این باور بوده است که «تیم امنیتی دولت ترامپ مانند گذشته فیزیک او را به چالش نمی‌کشند». غافل از اینکه امرپالیسم و سرمایه‌داری تنها در چارچوب منافع فوری و استراتژیک خود تصمیم می‌گیرند، نه بر پایه روابط حقوقی و عرفی و شخصی و غیره. اخلاق در رویکرد امرپالیستی و سرمایه‌داری فقط و فقط دستیابی و حفظ منافع سرمایه‌داری متروپل می‌باشد نه چیز دیگری؛ و بدین خاطر در این رابطه بوده است که سفر قاسم سلیمانی به عراق از طریق فرودگاه بغداد آن هم توسط هواپیمای مسافربری امری روتین و مورد توافق دولت ترامپ با رژیم مطلقه فقهاتی بوده است. در این رابطه سؤال مهمی که قابل طرح است اینکه، چرا تیم امنیتی دولت ترامپ بامداد روز جمعه مورخ ۹۸/۱۰/۱۳ جهت ترور قاسم

سلیمانی انتخاب کردند؟

دو پاسخ می‌توان به این سؤال داد. پاسخ اول اینکه در چارچوب داوری عادل المهدی نخست‌وزیر عراق، موضوع سفر روز جمعه قاسم سلیمانی به عراق، تنش‌زدائی بین عربستان سعودی و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بوده است؛ که البته به دلیل اینکه دولت ترامپ تنش‌زدائی بین عربستان سعودی و رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر علیه بازار فروش تسلیحات نظامی (کارتل‌ها و تراست‌های اسلحه فروش امرپالیسم آمریکا که خود نمایندگی آنها را یدک می‌کشد) تحلیل می‌کرده است، طبیعی است که حذف فیزیکی قاسم سلیمانی کنسل کردن آن پروژه می‌دانسته است.

پاسخ دوم در باب انتخاب زمان ترور قاسم سلیمانی توسط تیم امنیتی دولت ترامپ، بازگشت پیدا می‌کند به موضوع حمله به سفارت آمریکا در منطقه سبز بغداد توسط حشد الشعبی و کشته شدن پیمانکار آمریکائی در حمله کتائب حزب الله به پایگاه نظامی کرکوک؛ که البته از بعد از حمله نیروهای نظامی امرپالیسم آمریکا به پایگاه نظامی حشد الشعبی و کتائب حزب الله صورت گرفت و باعث کشته شدن ده‌ها تن از آن نظامیان شد.

۴ - قاسم سلیمانی آنچنانکه در جنگ ۳۳ روزه سال ۲۰۰۶ (در مقام ستاد فرماندهی حزب الله لبنان) با اسرائیل نشان داد و توانست برای اولین بار در تاریخ حیات کشور اسرائیل ارتش آن کشور را شکست بدهد و همچنین آنچنانکه در جنگ با داعش در سال ۲۰۱۶ در مقام فرماندهی پیاده نظام دو کشور عراق و سوریه نشان داد و توانست داعش را شکست بدهد، بدون تردید تنها استراتژیست رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بود که علاوه بر اینکه یک استراتژ کهنه کار در عرصه پراتیک بود، در عرصه تدوین تئوریک استراتژی همید طولانی داشت. در این رابطه است که می‌توان داوری کرد که قاسم سلیمانی تنها استراتژ رژیم مطلقه فقهاتی حاکم در عرصه نظری و عملی بود که «می‌توانست یک جنگ فراگیر و همه جانبه و تمام عیار در منطقه خاورمیانه به صورت درازمدت با ارتش آمریکا و ارتش اسرائیل مدیریت نظری و عملی نماید» که البته در این رابطه تیم امنیتی ترامپ کاملاً به این موضوع آگاهی داشتند و از آنجائیکه در این شرایط قاسم سلیمانی جهت شکست تحریم‌های اقتصادی و فشار حداکثری دولت فاشیست ترامپ به جای مذاکره و به جای تکیه بر برجام معتقد بر تنش‌زائی و

جنگ منطقه‌ای توسط گروه‌های متعدد و متکثر دست‌ساز میلیشیای خود در کشورهای منطقه بود. طبیعی است که دولت ترامپ در فرایند پساشکست امپریالیسم آمریکا در افغانستان، عراق، سوریه، لیبی، یمن، اوکراین، ونزوئلا، کره شمالی، دریای چین و غیره دیگر اعتقادی به جنگ جدیدی در منطقه خاورمیانه نداشته باشد، پیداست که در این شرایط در رویکرد تیم امنیتی دولت ترامپ حذف فیزیکی قاسم سلیمانی، «جاده را برای به پای میز مذاکره کشاندن حزب پادگانی خامنه‌ای مهیا می‌سازد». یادمان باشد که شعار ترامپ در این رابطه این است که: «ایرانی‌ها در هیچ حمله نظامی پیروز نشده‌اند اما در هیچ مذاکره‌ای هم شکست نخورده‌اند.»

۵ - در رویکرد گروهی از نظریه‌پردازان و تحلیل‌گران سیاسی علت ترور قاسم سلیمانی در این شرایط خودویژه منطقه خاورمیانه این بوده است که از آنجائیکه امپریالیسم آمریکا در تمامی جنگ‌های منطقه خاورمیانه در طول سه دهه گذشته (که از سال ۱۹۹۱ با جنگ خلیج بوش پدر در حمله به عراق شروع شده است، الی الان، از عراق و افغانستان و لیبی گرفته تا سوریه و یمن و در خارج از خاورمیانه از اوکراین و کره شمالی گرفته تا ونزوئلا) شکست خورده است و در کشور عراق پس از ۵ هزار کشته دادن و بیش از ۳ تریلیون دلار هزینه کردن، در شرایط فعلی، از بعد از حمله حشد الشعبی و کتائب حزب الله به پایگاه نظامی امپریالیسم آمریکا در کرکوک و کشته شدن یک پیمانکار آمریکائی و حمله انتقام‌جویانه حشد الشعبی به سفارت آمریکا، وضعیت امپریالیسم آمریکا در عراق به آنجا رسیده است که ترامپ می‌گوید: «دیدن تظاهرکنندگانی که ساختمان سفارت آمریکا در بغداد را محاصره کرده بودند و سعی داشتند وارد آن بشوند، موجب شد مسئولان نظامی را احضار کنم و به آنها اعلام کنم که نمی‌خواهم اقدامی مشابه یورش به کنسولمان در لیبی تکرار شود اگر مانع از این اتفاق نمی‌شدیم شاهد بنگازی دیگری در عراق بودیم.» مع الوصف برای ترامپ پروژه ترور و حذف فیزیکی قاسم سلیمانی و ابو مهدی المهندس (توسط حفره‌های امنیتی که در فرودگاه سوریه و عراق وجود داشت) تنها مسیر استمرار حیات امپریالیسم آمریکا در منطقه خاورمیانه است چرا که: اولاً قاسم سلیمانی استراتژ و موتور نظامی رژیم مطلقه فقهاتی در سطح منطقه در چارچوب تعریف عمق استراتژی

رژیم مطلقه فقهاتی بوده است و در جریان مبارزه با داعش در عراق، در طول ۱۲ سال، همکاری میدانی بین قاسم سلیمانی یا سپاه قدس با فرماندهی امپریالیسم آمریکا در منطقه وجود داشته است زیرا در جریان جنگ با داعش امپریالیسم آمریکا تنها توسط نیروی هوایی خود در این جنگ شرکت داشت و فرماندهی قدرت پیاده نظام در جنگ با داعش در عراق و سوریه در دست سپاه قدس و قاسم سلیمانی بود. لذا به همین دلیل در طول یک دهه جنگ و مبارزه با داعش، «امپریالیسم آمریکا و دولت اوباما و تیم امنیتی ترامپ با اطلاع کاملی که از حرکت قاسم سلیمانی و سپاه قدس در منطقه داشتند، هرگز طرح ترور قاسم سلیمانی در دستور کار خود قرار نداده بودند»؛ بنابراین از بعد حمله نظامی سپاه قدس به تاسیسات نفتی آرامکو و سرنگون کردن پهباد آمریکائی و حمله به کشتی‌های نفتی در خلیج فارس و دریای عمان و تهدید بستن تنگه هرمز و حمله حشد الشعبی به پایگاه‌های نظامی آمریکا در عراق و به خصوص حمله به سفارت آمریکا در عراق بود که ترامپ تصمیم به حذف فیزیکی قاسم سلیمانی گرفت تا با انتخاب تب از مرگ و شکست فراگیر خود در منطقه جلوگیری نماید.

یادمان باشد که برای دولت ترامپ فاشیست و نژادپرست و مهاجرستیز و زن‌ستیز و مخالف محیط زیست و مخالف تمامی مقررات حقوق بین‌المللی، ترور قاسم سلیمانی در این شرایط تنها به عنوان یک تاکتیک مطرح است، نه به عنوان یک استراتژی در منطقه خاورمیانه. لذا در این رابطه است که در فردای ترور قاسم سلیمانی، تارنمای بلومبرگ نوشت: «مایک پمپئو وزیر امور خارجه آمریکا به دیپلمات‌های این کشور دستور داده تا برای به خطر نیفتادن دیپلماسی میان تهران و واشتگتن (در فرایند پساترور قاسم سلیمانی) هر گونه تماس با معاندان و جریان‌های برانداز و سرنگون‌طلب ایرانی خارج از کشور محدود شود» بنابه نوشته بلومبرگ «این دستورالعمل به همه نمایندگی‌های دیپلماتیک آمریکا در سراسر جهان ارسال شده است. طبق نوشته بلومبرگ این دستورالعمل پمپئو، علاوه بر سازمان مجاهدین خلق، حزب کومله و مدیریت شورای گذار، جنبش مبارزه عربی برای آزادی الاحواز (اهواز) و سلطنت‌طلبان برانداز هم جزء این گروه‌های ممنوعه بوده‌اند. پمپئو در این دستورالعمل اعلام کرده است که ارتباط مستقیم دولت آمریکا با این گروه‌ها



می‌تواند برای اهداف سیاسی کاخ سفید با هدف توافق جامع با ایران و پرداختن به رفتار بی ثبات کننده آن زیانبخش باشد.»

همچنین ترامپ پس از ترور قاسم سلیمانی به متحدین خودش در منطقه و حتی توسط سفیر سوئیس در ایران به رژیم حاکم اعلام کرده است که «نه قصد جنگ تمام عیار دارد و نه قصد سرنگونی رژیم حاکم» بنابراین از آنها خواسته است که تنش‌زدائی کنند نه تنش‌زائی؛ و باز در این رابطه بود که ترامپ در همین زمان باز تکرار کرد که: «ایرانی‌ها هیچگاه برنده جنگ نبوده‌اند و هیچوقت هم در دیپلماسی شکست نخورده‌اند.»

ثانیاً ترور قاسم سلیمانی توسط تیم امنیتی ترامپ نشان داد که «پروژه محاصره اقتصادی و فشار حداکثری دولت ترامپ در به زانو درآوردن رژیم مطلقه فقهتی حاکم، برای به پای میز مذاکره کشاندن حزب پادگانی خامنه‌ای، نسبت به حذف برجام اوباما و دستیابی به برجام ترامپی شکست خورده است» و ترامپ نتوانسته است که توسط فشارهای اقتصادی رژیم مطلقه فقهتی را به پای میز مذاکره بیاورد تا در انتخابات ۲۰۲۰ مرحله دوم رئیس‌جمهوری خود، بتواند به عنوان یک کارت تبلیغاتی بر علیه دموکرات‌ها استفاده نماید. یادمان باشد که مهمترین عامل مبارزه و مخالفت ترامپ با پروژه برجام از آغاز مخالفت با اوباما و کارهای او بوده است، نه محتوا و جوهر برجام؛ و لذا در این رابطه بوده است که ترامپ در طول سه سال گذشته تمامی پروژه‌های دوران اوباما به چالش کشیده است. در این رابطه است که ترامپ با ترور قاسم سلیمانی تلاش می‌کند تا قدرت نمائی خودش را در انتخابات ۲۰۲۰ «جایگزین شکست خودش در نابود کردن برجام اوباما و شکستش در کره شمالی و ونزوئلا بکند.»

همچنین ترور قاسم سلیمانی توسط تیم امنیتی دولت ترامپ در این شرایط نشان دهنده آن است که دولت ترامپ مطمئن شده است که تنها در غیبت قاسم سلیمانی او می‌تواند حزب پادگانی خامنه‌ای را حاضر به عقب‌نشینی جهت مذاکره با دولت ترامپ سازد. یادمان باشد که در میان جریان‌های حزب پادگانی خامنه‌ای، قاسم سلیمانی فرمانده سپاه قدس و استراتژ و موتور حرکت نظامی و سیاسی حزب پادگانی خامنه‌ای از جمله افرادی بود که «طرفدار جنگ منطقه‌ای با آمریکا بود» بنابراین سپاه قدس تحت فرماندهی

قاسم سلیمانی «فقط یک تشکیلات نظامی نبود، بلکه یک تشکیلات سیاسی هم بود» و در همین رابطه بود که «قاسم سلیمانی بازوی برون مرزی حزب پادگانی خامنه‌ای و نماد عمق استراتژی رژیم مطلقه فقهتی بود». همچنین قاسم سلیمانی یک شخصیت بین‌المللی بود که میلشیشیای شیعه در کشورهای مختلف لبنان، یمن، سوریه، عراق، افغانستان و پاکستان همه در چارچوب یک جنگ ضد داعشی و جنگ ضد آمریکائی و جنگ ضد اسرائیلی بسیج و سازماندهی کرده بود؛ و او در رابطه با این جریان‌های میلشیشیای شیعه نقش محوری و کارزماتیک پیدا کرده بود، بنابراین در این رابطه است که تیم امنیتی ترامپ جهت تصمیم‌گیری نسبت به حذف فیزیکی قاسم سلیمانی «ترامپ را مجاب کرده بودند که ترور قاسم سلیمانی، موضوع جنگ منطقه‌ای با آمریکا را منتفی می‌کند.»

باری، در این رابطه است که می‌توان تحلیل کرد که «هدف نهائی آمریکا توسط ترور قاسم سلیمانی فشار هر چه بیشتر بر رژیم مطلقه فقهتی برای مذاکره جهت برجام جدیدی و حذف برجام قبلی دولت اوباما می‌باشد». البته دموکرات‌های آمریکا با این رویکرد ترامپ از اول مخالف بودند و لذا در این رابطه است که تقریباً تمامی دموکرات‌ها ترور قاسم سلیمانی توسط تیم امنیتی ترامپ رد کردند؛ و باز در این رابطه بود که ترامپ در پروژه ترور قاسم سلیمانی حداقل اطلاعی به کنگره نداده بود. اضافه کنیم که اقدام ترور قاسم سلیمانی توسط تیم امنیتی ترامپ علاوه بر اینکه نفی حقوق بین‌الملل می‌باشد، یک اقدام جنگی در کشور عراق به حساب می‌آید، بنابراین لازم بود که ترامپ قبل از انجام آن کنگره را از این امر مطلع می‌کرد.

ثالثاً هدف رژیم مطلقه فقهتی در حمله موشکی به پایگاه عین الاسد و اربیل (امپریالیسم آمریکا در کشور عراق در روز چهارشنبه مورخ ۹۸/۱۰/۱۸ که در ادامه اعلام انتقام خون قاسم سلیمانی توسط حزب پادگانی خامنه‌ای بود) «قطعاً در راستای استارت جنگ تمام عیار و حتی جنگ محدود با امپریالیسم آمریکا نبوده است»، چراکه حزب پادگانی خامنه‌ای سه ساعت قبل از انجام حمله موشکی فوق (توسط عادل‌المهدی نخست‌وزیر عراق و توسط سفیر سوئیس) تیم امنیتی دولت ترامپ را از این حمله آگاه کرده بودند تا توسط این حمله موشکی (به پایگاه‌های نظامی آمریکا) از پرسنل آمریکائی در آنجا کسی کشته نشود تا شرایط برای



حمله مجدد آمریکا فراهم گردد؛ و البته باز در این رابطه بوده است که هم دولت ترامپ بعد از ترور قاسم سلیمانی توسط سفیر سوئیس به رژیم مطلقه فقهاتی حاکم خبر داده بودند که «ترور قاسم سلیمانی آخرین برخورد آنتاگونیستی آن‌ها می‌باشد» و هم ستاد کل نیروهای مسلح و دبیرخانه شورای عالی امنیت رژیم مطلقه فقهاتی توسط نامه ظریف و سرپلی سفیر سوئیس به دولت ترامپ اعلام کرده بودند که «حمله موشکی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم به پایگاه‌های عین الاسد و اربیل در تاریخ ۹۸/۱۰/۱۸ آخرین حمله نظامی آنها جهت انتقام‌گیری از خون قاسم سلیمانی می‌باشد».

باری، از اینجا است که می‌توان به این جمع‌بندی دست پیدا کرد که حمله موشکی حزب پادگانی خامنه‌ای در تاریخ ۹۸/۱۰/۱۸ در چارچوب نیازی بوده است که خامنه‌ای برای هماهنگی داخلی نظام حکومتی خود نیازمند به آن بوده است، چرا که بزرگترین فونکسیون ترور قاسم سلیمانی به «چالش کشیده شدن اقتدار نظام مطلقه فقهاتی در داخل نیروهای خود بوده است» لذا در راستای این به چالش کشیده شدن اقتدار نظام بود که خامنه‌ای برای جلوگیری از انتقال این شکست و ضعف به نهادهای نظامی و انتظامی و امنیتی خودش تلاش کرد تا توسط این حمله موشکی «اقتدار نظام را در نیروهای نظامی و انتظامی و امنیتی خودش بازتولید نماید». فراموش نکنیم که «فروپاشی و تغییر توازن قوا در عرصه میدانی برای رژیم‌های اقتدارگرا و توتالیتر از مرحله‌ای آغاز می‌شود که آن نیروهای وابسته به حاکمیت، احساس شکست بکنند». مع الوصف از آنجائیکه تحلیل خامنه‌ای در باب ترور قاسم سلیمانی «ضربه به اقتدار نظام بود» در راستای مقابله با انتقال این شکست به نهادهای نظامی و انتظامی و امنیتی خودش و بازتولید اقتدار نظام خودش او تلاش کرد تا منهای حمله موشکی به پایگاه نظامی عین الاسد و اربیل در عراق، در جریان تشییع جنازه یک هفته‌ای قاسم سلیمانی و ابومهدی المهندس توسط تبیین چهره قاسم سلیمانی در دو نماد ملی و مذهبی و حجم عظیم تبلیغاتی‌اش با بسیج میلیون‌ها نفر در دو کشور ایران و عراق، به بازتولید اقتدار نظام دست پیدا کند.

البته فاجعه‌ای که در این رابطه تمامی رشته‌های حزب پادگانی خامنه‌ای را پنبه کرد، تراژدی سقوط هواپیمای بوئینگ ۷۳۷-۸۰۰ متعلق به خطوط هوایی اوکراین با ۱۷۶ مسافر بود که به مقصد کی یف پایتخت اوکراین در ساعت

شش دوازده دقیقه صبح چهارشنبه از فرودگاه خمینی پرواز کرد و چهار دقیقه بعد یعنی شش و شانزده دقیقه صبح چهارشنبه ۹۸/۱۰/۱۸ توسط یک فروند موشک کوتاه‌برد سپاه پاسداران سرنگون شد. تمامی مسافری این هواپیما (که اکثریت آنها از نخبگان دانشگاه‌های مهم کشور از شریف تا امیرکبیر و دانشگاه تهران و علم صنعت و صنعتی اصفهان و غیره بودند و اکثریت آنها به صورت یک تابعیتی و یا دو تابعیتی ایرانی بودند و ده نفر آنها هم افغانی بودند) کشته شدند؛ و البته دست اندرکاران رژیم مطلقه فقهاتی از بالا تا پایین با اینکه از همان ساعت اولیه روز چهارشنبه پس از حمله موشکی به عین الاسد، به واقعیت سقوط هواپیمای فوق توسط موشک سپاه آگاهی داشتند، برای اینکه حمله موشکی آنها تحت‌الشعاع این تراژدی بزرگ قرار نگیرد، برای مدت ۷۲ ساعت به کتمان واقعیت پرداختند و سقوط هواپیما را معلول اختلال فنی هواپیما اعلام کردند؛ که البته در اثر فشار جهانی از روز شنبه پرده‌ها کنار زده شد و اوج فاجعه را برای مردم نگون‌بخت ایرانی آفتابی کردند. با آفتابی شدن فاجعه هولناک سقوط هواپیمای نخبگان کشور (که اکثریت قریب به اتفاق آنها یا به صورت یک تابعیتی و یا به صورت دو تابعیتی فرزندان این آب و خاک بودند) توسط موشک سپاه همه چیز عوض شد، چراکه از همان ساعات اولیه روز شنبه (مورخ ۹۸/۱۰/۲۱) به موازات اعلام بوق‌های تبلیغاتی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و تبلیغات گوبلزی رژیم مطلقه فقهاتی، دست اندرکاران این رژیم توتالیتر و اقتدارگرا از خامنه‌ای و روحانی گرفته تا مجلس و شورای امنیت ملی و بالاخره عاملان این فاجعه یعنی سپاه پاسداران جهت توجیه این تراژدی هولناک (با اینکه همه آنها از خامنه‌ای تا روحانی و عاملان این فاجعه هولناک استخوان‌سوز از همان ساعات اولیه روز چهارشنبه ۹۸/۱۰/۱۸ از واقعیت انجام آن فاجعه توسط موشک پدافند هوایی سپاه پاسداران با خبر بودند) با شارلاتان بازی تلاش می‌کردند تا جنایت و فاجعه هولناک فوق را معلول نقص فنی هواپیما اعلام کنند و توپ را به زمین دیگری بیاندازند و مدت ۷۲ ساعت با پوشیدن لباس سیاه و اعلام عزای عمومی، خود را صاحب عزا معرفی کردند و اشک تمساح بر فاجعه و جنایت دست‌ساز خود ریختند که مبادا تنور داغ تشییع جنازه قاسم سلیمانی سرد بشود. همان تنور داغی که حزب پادگانی خامنه‌ای در صدد آن بود که پنج عدد نان بر این تنور داغ بچسبانند؛ که این پنج عدد نان عبارتند:

۱ - «بازتولید اقتدار ضربه خورده قدرت سیاسی - نظامی خود» در سطح منطقه توسط ترور قاسم سلیمانی.

۲ - «استحاله جایگاه ضعف و ضعیف گذشته خود» (در عرصه مذاکره با امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و ترامپ فاشیست و برجام) به «جایگاه مظلومانه».

۳ - «ترمیم شکاف عمیق جناح‌های قدرت درون حکومتی» که از بعد از سرکوب خونین خیزش آبان‌ماه ۹۸ حاصل شده است.

۴ - «بازتولید پایگاه حداقلی اجتماعی خود» که در جریان سرکوب خونین خیزش آبان‌ماه ۹۸ این پایگاه حداقلی اجتماعی‌اش در جامعه بزرگ ایران، گرفتار ریزش فراگیر شده است.

۵ - «خیز برداشتن برای مصادره مجلس یازدهم، توسط نیروهای اقتدارگرای وابسته به خود» همراه با تصفیه نیروهای به اصطلاح اصلاح‌طلب درون حکومتی، از طریق صندوق‌های رأی مهندسی شده و به میدان انتخابات کشاندن بخش خاکستری رنگ جامعه ایران.

باری، بدون تردید عواملی که باعث ایجاد تراژدی هولناک سقوط هواپیمای بوئینگ ۷۳۷ اوکراینی شد عبارتند از:

الف - موضوع انحصاری بودن امنیت تهران (به خاطر حفظ امنیت خامنه‌ای) در دست سپاه پاسداران و عمله و اکراه آن.

ب - موضوع انحصاری بودن پدافند هوایی تهران در دست نهاد هوا - فضای سپاه.

ج - وجود حفره‌های نرم‌افزاری و سخت‌افزاری امنیتی و مدیریتی و اطلاعاتی در سیستم مدیریتی سپاه از پائین تا بالا.

د - متمرکز کردن تمامی قدرت نرم‌افزاری و سخت‌افزاری امنیتی هوا فضای کشور (و از جمله تهران) در دست سپاه، باعث پاسیف و سترون کردن نهادهای مسئول دیگر کشوری و لشکری (از جمله سازمان هواپیمائی کشوری که مسئولیت مدیریت پروازهای کشور را به عهده دارد) شده است. به طوریکه آنچنان این نهادهای مسئول عقیم و سترون شده «توسط نهادهای موازی تحت مدیریت سپاه» ضعیف و ناتوان شده‌اند که حتی سازمان هواپیمائی کشور در ساعت شش بامداد روز چهارشنبه مورخ ۹۸/۱۰/۱۸ یعنی ۵ ساعت بعد از حمله موشکی سپاه به پایگاه عین الاسد (که بدون تردید در

چارچوب تهدیدهای قبلی ترامپ فاشیست، شرایط جنگی بر هوا و فضای کشور حاکم بوده است) با اینکه سازمان هواپیمائی کشور موظف بوده است که از ساعت یک بامداد روز چهارشنبه مورخ ۹۸/۱۰/۱۸ (پنج ساعت قبل از پرواز هواپیمای اوکراینی ساقط شده) نه تنها تمامی پروازهای هواپیماهای غیر نظامی در فرودگاه‌های مهرآباد و خمینی تهران ممنوع اعلام کند، بلکه مهمتر از آن اینکه «سازمان هواپیمائی کشور موظف بوده است از قبل از حمله موشکی به عین الاسد، هر گونه پرواز غیر نظامی در سطح کشور ممنوع اعلام نماید» و باز در همین رابطه سازمان هواپیمائی کشور موظف بوده است، شرایط جنگی حاکم بر هوا و فضای کشور ایران تا اطلاع ثانوی تمامی کشورهایی که از کریدور هوایی کشور ایران استفاده می‌کنند، مطلع سازد؛ اما اوج فاجعه اینجاست که «منوپل کردن اطلاعات و مدیریت سخت‌افزاری و نرم‌افزاری امور امنیتی و امور اطلاعاتی و امور پدافند هوایی تهران و کشور (توسط خامنه‌ای) در دست سپاه آنچنان سازمان هواپیمائی کشور به عنوان متولی اصلی این امر سترون و عقیم ساخته بود که اصلاً سازمان هواپیمائی کشور حتی تا ساعت سقوط هواپیمای اوکراینی نسبت به جنگی بودن فضای کشور اطلاعی نداشته است» و لذا در فرایند پس‌ساقط هواپیمای اوکراینی، این سازمان به جای اطلاع‌رسانی به مردم نگون‌بخت ایران و پاسخگویی در برابر این فاجعه هولناک به خانواده‌های داغ‌دیده «طبق دستور از بالا» وظیفه خودش را دروغ‌پردازی و کتمان واقعیت جهت تبرئه کردن رژیم مطلقه فقهاتی حاکم می‌دانسته است نه چیزی بیشتر از آن و آنچنان این آش شور شد که حتی پس از آفتابی شدن واقعیت ماجرا در روز شنبه مورخ ۹۸/۱۰/۲۱ (سه روز بعد از واقعه) به جای اینکه سازمان هواپیمائی کشور پاسخگوی مردم ایران باشد، باز هم فرمانده هوا فضای سپاه که متهم اصلی تکوین فاجعه می‌باشد، در برابر دوربین «رسانه میلی» کشور ظاهر می‌شود و جنایت خود را توجیه می‌نماید؛ و باز هم مانند همیشه با شعار: «کی بود؟ کی بود؟ من نبودم» دیدیم که تمامی چهره‌های اصلی و عامل فاجعه، یک به یک به ترتیب در صفحه رسانه میلی کشور ظاهر شدند و به دروغ اعلام کردند که «فاجعه مولود تصمیم فردی بوده است و ما هم در طول ۷۲ ساعت گذشته، از واقعیت ماجرا اطلاعی نداشته‌ایم». فَبَآیَ آلاءِ رَبِّکَمَا تَکذِّبَان. تا سیه روی شود هر که در او غش باشد (گوبلز وزیر تبلیغات هیتلر می‌گفت: «برای آنکه توده‌ها دروغ شما را زودتر باور

کنند سعی کنید دروغ‌های خود را هر چه بزرگتر به توده‌ها تبلیغ و تزریق نمائید»، چرا که دروغ هر قدر که بزرگتر باشد برای توده‌ها باور کردنش آسانتر خواهد بود.

بنابراین از این مرحله بود که حزب پادگانی خامنه‌ای با فرار به جلو، مانند همیشه «با شهید خواندن کشته‌های این تراژدی هولناک، تلاش کردن تا با رانت شهید، آب بر آتش شعله‌ور شده دل‌های داغ دیده مردم ایران بریزند» که البته با به صحنه آمدن جنبش دانشجویی کشور از تهران تا شیراز، این ترغیب رژیم مطلقه فقهاتی حاکم را نقش بر آب ساختند و با اعتلای جنبش دانشجویی از روز شنبه مورخ ۹۸/۱۰/۲۱ بود که هفته‌های یک هفته‌ای تشییع جنازه قاسم سلیمانی توسط رژیم مطلقه فقهاتی حاکم پنبه شد؛ و لذا در این رابطه بود که خامنه‌ای پس از ۷ سال غیبت در کرسی نماز جمعه، دوباره در روز جمعه ۹۸/۱۰/۲۷ به صحنه نماز جمعه آمد تا شاید بتواند تنور داغ یک هفته‌ای تشییع جنازه قاسم سلیمانی که توسط جنبش دانشجویی ایران به چالش کشیده است، دوباره بازتولید کند و بتواند انتخابات اسفندماه ۹۸ مجلس یازدهم، با گرمی کاذب این تنور مهندسی نمایند؛ و انتخابات مجلس یازدهم این بار از طوفان مبارزه جنبش دانشجویی در امان نگهدارد، چراکه «برای خامنه‌ای غیبت توده‌ها در انتخابات مجلس یازدهم تیر خلاص تلقی می‌شود». ماحصل اینکه:

۱ - تضاد بر سر «هژمونی در منطقه خاورمیانه» بین رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و امپریالیسم آمریکا، در این شرایط محور و عامل تمامی تضادهای سیاسی و نظامی منطقه می‌باشد؛ که این تضاد هر چند در فرایند پساخروج دولت ترامپ از برجام صورت تحریم‌های همه جانبه اقتصادی همراه با انزوای سیاسی تحمیلی و فشار حداکثری از جانب امپریالیسم آمریکا بر ارتجاع مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران داشته است ولی در تحلیل نهائی نشان داده است که قتل اصلی پروژه تحریم‌های اقتصادی دولت ترامپ (آنچنانکه در تحریم‌های اقتصادی امپریالیسم آمریکا بر رژیم صدام حسین هم شاهد بودیم که تنها ۵۰۰ هزار کودک عراقی قربانی اولیه آن تحریم‌ها شدند) جامعه نگون‌بخت ایران بوده است که طبق اعلام دولت روحانی جمعیت زیر خط فقر مطلق ایران از ۳۰ میلیون نفر ایرانی پیش از تحریم‌های ترامپ، امروز به ۶۰ میلیون نفر رسیده است که این امر بستر ساز سونامی ریزش طبقه متوسط شهری ایران به سمت

حاشیه‌نشینان و طبقه محروم و پائینی جامعه بزرگ ایران شده است؛ و باعث گردیده است تا ۶۰ میلیون نفر از جمعیت ۸۲ میلیون نفری امروز جامعه ایران، توسط «نیاز صدقه‌ای» که به رژیم مطلقه فقهاتی حاکم پیدا کرده‌اند، دیگر «در انتهای تونل مبارزه رهائی‌بخش خود نوری نبینند» و البته ترور قاسم سلیمانی (توسط ترامپ فاشیست نژادپرست و مهاجرستیز و دموکراسی‌ستیز و زن‌ستیز مخالف تمامی مقررات بین‌المللی) در این شرایط مائده‌ای آسمانی برای حزب پادگانی خامنه‌ای شد تا توسط «بسیج میلیونی جامعه ایران حول تشییع جنازه قاسم سلیمانی» بتواند به سمت ترمیم تمامی خلاءهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و مدیریتی گذشته خود خیز بردارد.

۲ - فراموش نکنیم که در یک سال گذشته رفته رفته به موازات غیر قابل تحمل شدن فشار تحریم‌های یکجانبه اقتصادی بر رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، به خصوص قطع دلارهای نفتی حزب پادگانی خامنه‌ای، جهت شکستن تحریم‌های اقتصادی ترامپ، به این باور رسانیده است که تنها مسیر شکستن فشار تحریم‌های یکجانبه امپریالیسم آمریکا، عبور از پروژه برجام و تنش‌زائی در منطقه جهت به تدافع کشاندن امپریالیسم آمریکا در منطقه می‌باشد. لذا از آنجائیکه قاسم سلیمانی به عنوان استراتژ و بازوی نظامی - سیاسی برون مرزی سپاه توسط تئوری عمق استراتژیک رژیم مطلقه فقهاتی طرفدار جنگ منطقه‌ای با امپریالیسم آمریکا توسط سازماندهی میلیشیای شیعه در کشورهای منطقه از لبنان و غزه گرفته تا سوریه و عراق و یمن و ادامه آن تا افغانستان و پاکستان بوده است و از آنجائیکه این استراتژی قاسم سلیمانی در منطقه برای رژیم مطلقه فقهاتی دستاورد مثبتی داشته است، چراکه با تصمیم ترامپ (در فرایند پساخسکت آمریکا در سوریه، عراق، افغانستان، لیبی و یمن) جهت خروج نیروهای نظامی‌اش از سوریه، حزب پادگانی خامنه‌ای توسط سپاه قدس و میلیشیای تحت فرماندهی‌اش در صدد است تا این خلاء خروج نیروهای نظامی امپریالیسم آمریکا را پر کند. مع الوصف در چارچوب همین رویکرد و استراتژی قاسم سلیمانی و سپاه قدس و میلیشای شیعه تحت فرماندهی او بود که او اقدام به یک سلسله تنش‌های نظامی در سطح منطقه جهت مقابله با امپریالیسم آمریکا و شکستن تحریم‌های اقتصادی و به تدافع وادار کردن امپریالیسم آمریکا در منطقه کرد که



عبارتند از:

الف - آتش زدن تانکرهای نفتی در خلیج فارس تا دریای عمان.

ب - به گروگان گرفتن کشتی نفتی انگلیسی جهت آزادسازی توقیف کشتی نفتی رژیم مطلقه فقهاتی در آب‌های مدیترانه.

ج - ساقط کردن پهباد آمریکائی در خلیج فارس.

د - حمله موشکی و پهبادی به تاسیسات نفتی آرامکو.

ه - حمله به پایگاه نظامی کرکوک که منجر به کشته شدن یک پیمانکار غیر نظامی آمریکائی شد.

و - حمله به سفارت آمریکا و تخریب و آتش زدن آن (در انتقام از حمله نظامی آمریکا به پایگاه حزب الله کتائب و کشته شدن بیش از ۲۵ نفر از نیروهای کتائب حزب الله عراق) و اضافه بر این آنچه‌آنکه عادل المهدی نخست وزیر عراق می گوید، تلاش قاسم سلیمانی «برای فتح باب مذاکره با عربستان سعودی و امارات جهت آب کردن یخ‌های فی مابین رژیم مطلقه فقهاتی با آن دو کشور» همه و همه باعث گردید تا تیم امنیتی ترامپ در این شرایط تندپیچ منطقه خاورمیانه جهت انتقام‌گیری و به زانو درآوردن ماشین نظامی برون مرزی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم و ایجاد بن‌بست در استراتژی جدید حزب پادگانی خامنه‌ای، «ترور قاسم سلیمانی و ابومهدی المهندس در دستور کار خود قرار دهند» که این ترور نابخردانه ترامپ فاشیست در بامداد روز جمعه مورخ ۹۸/۱۰/۱۳ توسط حمله پهبادی با نفی حقوق بین‌الملل، به صورت یک اقدام جنگی در کشور عراق انجام گرفت و با این ترور نابخردانه ترامپ فاشیست بود که بشکه باروت آمریکاستیزی مردم منطقه در فرایند پاساسیاست‌های تجاوزگرانه امپریالیسم آمریکا منفجر گردید؛ و همین امر باعث گردید تا ترور قاسم سلیمانی برای حزب پادگانی خامنه‌ای به صورت یک مائده آسمانی درآید.

البته هدف ترامپ فاشیست از ترور قاسم سلیمانی، ترمیم شکست‌هایش در کره شمالی و ونزوئلا و سوریه و حتی اوکراین و دستیابی به وسیله تبلیغاتی در انتخابات ۲۰۲۰ رئیس جمهوری آمریکا بود؛ که البته با مخالفت کنگره آمریکا و جناح دموکرات‌ها در فرایند پساترور قاسم سلیمانی این آرزوی ترامپ فاشیست هم بر باد رفت. اگرچه هم

ترامپ و هم حزب پادگانی خامنه‌ای تلاش می‌کنند تا از فونکسیون ترور قاسم سلیمانی، مردم جامعه خود را جهت انتخابات آینده در این دو کشور بسیج نمایند، مع الوصف در این شرایط خودویژه منطقه خاورمیانه همین «رویکرد مشترک ترامپ و خامنه‌ای به فونکسیون ترور نابخردانه قاسم سلیمانی (توسط ترامپ فاشیست) باعث گردیده است تا احتمال جنگ تمام عیار در منطقه تقریباً غیر محتمل باشد.»

۳ - عاملی که باعث فریب خوردن ترامپ در موضوع ترور قاسم سلیمانی در این شرایط شد، تحلیل غلط او از «خیزش آبان‌ماه ۹۸ و سرکوب قهرآمیز آن خیزش توسط دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای بود» چرا که بدون تردید سرکوب خونین خیزش آبان‌ماه ۹۸ توسط حزب پادگانی خامنه‌ای باعث «ریزش فراگیر پایگاه حداقلی اجتماعی رژیم مطلقه فقهاتی شد» ترامپ به اشتباه فکر می‌کرد که ریزش پایگاه حداقلی اجتماعی رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بر ایران «باعث روی‌آوری مردم ایران به او و جریان‌های برانداز خارج‌نشین می‌شود»، غافل از اینکه نفرت مردم منطقه (به خصوص در فرایند پساتجاوز نظامی به کشورهای منطقه از افغانستان سال ۲۰۰۱، عراق ۲۰۰۳، خلیج فارس ۱۹۹۱ و در ایران در فرایند پساکودتای ۲۸ مرداد ۳۲) از امپریالیسم آمریکا پیوسته آتش زیر خاکستر بوده است که در این شرایط توسط مراسم تشییع جنازه قاسم سلیمانی و ابومهدی المهندس، این آتش زیر خاکستر دوباره شعله‌ور گردید؛ و نشان داد که این نفرت ضد آمریکائی با اندک تحریکی در جوامع منطقه خاورمیانه شعله ور می‌گردد. بدین ترتیب انتخاب زمان ترور قاسم سلیمانی و ابو مهدی المهندس در فرایند پساخیزش آبان‌ماه ۹۸ مردم ایران و عراق محصول تحلیل غلط ترامپ فاشیست از خیزش‌های مردمی بود؛ و همین امر باعث گردید که به جز نتانیاهو و دولت صهیونیستی و اشغال‌گر و نژادپرست اسرائیل هیچ کشوری و دولتی در جهان عمل ترور قاسم سلیمانی توسط امپریالیسم آمریکا و تیم ترور ترامپ به صورت رسمی تأیید نکنند، هر چند که جریان‌های برانداز حکومت‌طلب و قدرت‌طلب خارج‌نشین تلاش می‌کردند تا با تحریک امپریالیسم آمریکا جهت حمله نظامی به کشور ایران از نمد افتاده برای خود کلاهی بدوزند. آنچه حاصل ترور قاسم سلیمانی برای خلق منطقه و مردم ایران شد



عبارتند از:

الف - ترور قاسم سلیمانی باعث افول موقتی جنبش‌های مطالباتی و خیزش‌های معیشتی گردید.

ب - ترور قاسم سلیمانی باعث ترمیم شکاف جناح‌های درونی حکومتی شد.

ج - ترور قاسم سلیمانی باعث ترمیم ریزش پایگاه حداقلی اجتماعی رژیم مطلقه فقهتی حاکم شد.

د - ترور قاسم سلیمانی باعث عمیق‌تر شدن باتلاق خاورمیانه برای امپریالیسم آمریکا گردید.

ه - ترور قاسم سلیمانی باعث گردید تا مجلس عراق با ۱۷۰ رأی طرح خروج نیروهای آمریکائی از عراق را به تصویب برساند.

و - ترور قاسم سلیمانی باعث گردید تا در فرایند پساجنگ دوم جهانی برای اولین بار پایگاه‌های نظامی امپریالیسم آمریکا توسط یک دولت دیگر مورد حمله موشکی یا نظامی قرار بگیرد به طوری که طبق اعلام پنتاگون در بامداد روز چهارشنبه مورخ ۹۸/۱۰/۱۸ ده موشک به پایگاه نظامی عین الاسد و چند موشک دیگر به پایگاه نظامی کرکوک اصابت کرده است.

ز - ترور قاسم سلیمانی توسط امپریالیسم آمریکا باعث گردید تا چهره خونین رژیم مطلقه فقهتی که معلول سرکوب خیزش آبان‌ماه ۹۸ بود، حداقل در جامعه ایران صورت مظلومانه پیدا کند.

ح - ترور قاسم سلیمانی توسط امپریالیسم آمریکا باعث گردید تا رژیم مطلقه فقهتی به راحتی بتواند «پنج‌مین مرحله عقب‌نشینی از تعهدات برجامی خود را اعلام نماید» و توسط آن فرجام برجام را اعلام نماید.

ط - ترور قاسم سلیمانی باعث گردید که دولت‌های ارتجاعی منطقه در برابر حرکت تهاجمی رژیم مطلقه فقهتی حاکم، حالت تدافعی به خود بگیرند تا آنجا که حتی نتانیاهو که یکی از آتش‌بیاران معرکه ترور قاسم سلیمانی بود، به کابینه‌اش اعلام کرد که هرگز در موضع‌گیری از این ترور وارد مصاحبه و تحلیل نشوند.

ط - فونکسیون تأثیر ترور قاسم سلیمانی تا آنجا پیش رفت که حتی فرماندهی پنتاگون صحبت از خروج نیروهای

نظامی امپریالیسم آمریکا از منطقه کردند و لذا در این رابطه است که می‌توان نتیجه گرفت که از فونکسیون‌های دیگر ترور قاسم سلیمانی توسط امپریالیسم آمریکا «قرار گرفتن منطقه خاورمیانه در آستانه تغییر توازن قوا بین لمللی، توسط ورود بیشتر روسیه پوتین و چین به این کارزار ژئوپولیتیک می‌باشد». یادمان باشد که سفارت آمریکا در عراق که در فرایند پساترور قاسم سلیمانی و ابو مهدی المهندس هدف اصلی انتقام‌گیری میلیشای دست‌پرورده قاسم سلیمانی می‌باشد، بزرگ‌ترین سفارت امپریالیسم آمریکا در جهان می‌باشد که منهای اینکه ۹ برابر زمین فوتبال مساحت دارد و منهای اینکه از بیشترین پرسنل برخوردار می‌باشد، در رویکرد پسااشغال‌گرایانه امپریالیسم آمریکا در سال ۲۰۰۳ این حضور فراگیر امپریالیسم آمریکا در عراق جهت ثقل سازماندهی برای منطقه است.

ی - ترور قاسم سلیمانی باعث رشد ارتجاعی حس نوستالوژی و ناسیونالیستی منفی در جامعه داخل و خارج از ایران شد بطوریکه در برابر تهدید بمباران ۵۲ مراکز فرهنگی و نظامی و اقتصادی توسط ترامپ نه تنها اردشیر زاهدی وزیر خارجه شاه از قاسم سلیمانی به عنوان یک قهرمان یاد کرد و نه تنها محمود دولت‌آبادی به چهره‌پردازی از قاسم سلیمانی پرداخت، حتی در برابر تهدید ترامپ فرح دیبا هم مجبور شد تا علم مخالفت خودش را بلند نماید.

ک - ترور قاسم سلیمانی باعث تشدید تضاد بین دولت آمریکا و هسته سخت رژیم مطلقه فقهتی حاکم گردید. باری به این ترتیب است که ترور قاسم سلیمانی توسط امپریالیسم آمریکا نشان داد که در عرصه هژمونی‌طلبی امپریالیسم آمریکا و رژیم مطلقه فقهتی حاکم در منطقه خاورمیانه این دو قدرت دارای منافع متضاد می‌باشند و پیوند آنها برعکس دوران مبارزه با اشغال داعش امری دور می‌باشد. ♦

پایان



«شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷» مردم ایران در ترازوی

«شکست انقلاب مشروطیت» و

«جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران»

بی‌هدف و یا خیزشی بی‌گفتمان و بی‌رهبر و بی‌برنامه و اتمیزه وجود ندارد، بنابراین اگر بپذیریم که هم «جنبش مشروطیت و هم جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران و هم جنبش ضد استبدادی سال ۵۷» دارای «جوهر مشترک جنبشی بوده‌اند» (نه شورشی و نه خیزشی) همین اعتراف به «جنبشی بودن جوهر این سه حرکت» خود معرف آن است که دریا بیم که «کنش‌گران اصلی این سه جنبش در چارچوب شورانیدن نظری و عملی توسط فرمول تقدم شورانیدن نظری بر شورانیدن عملی تکوین پیدا کرده‌اند» چراکه در پروسس تکوین حرکت‌های اجتماعی - سیاسی، اگر شورانیدن عملی توده‌ها محصول شورانیدن نظری آنها نباشد، «آن شورانیدن عملی صرف فقط دارای جوهر شورشی بی‌هدف و یا خیزشی بی‌سر و بی‌گفتمان و بی‌برنامه و اتمیزه می‌باشد» و اصلاً و ابداً امکان تکوین «جنبش فراگیر ضد استعماری و یا ضد استبدادی و یا ضد استحماری و یا ضد استثماری، بدون تقدم شورانیدن نظری بر شورانیدن عملی وجود ندارد.»

پر واضح است که در چارچوب همین تقدم شورانیدن نظری بر شورانیدن عملی در عرصه تکوین جنبش‌های ضد استعماری، ضد استبدادی، ضد استثماری، ضد استحماری و ضد استخفافی توده‌ها است که در زمانی که این جنبش‌ها

اگر بر این باور باشیم که در تحلیل نهائی هم «انقلاب مشروطیت» و هم «جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران» (دکتر مصدق با سلطه کنسرسیوم نفتی در فرایند پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) و هم «انقلاب ضد استبدادی ۵۷» جامعه بزرگ و رنگین کمان فرهنگی، قومی، مذهبی، سیاسی و اجتماعی ایران شکست خورده‌اند، سؤال محوری که در این رابطه قابل طرح است، اینکه «آیا عامل شکست این سه ابرجنبش قرن بیستم یکسان و مشترک بوده است؟» به عبارت دیگر اگر ما تاریخ حرکت تحول‌خواهانه بیش از یک قرن گذشته جامعه بزرگ ایران را از اول به آخر بخوانیم نه از آخر به اول، «آیا ما می‌توانیم وجه مشترکی برای علل و دلایل شکست این سه ابرجنبش قرن بیستم پیدا کنیم؟»

در پاسخ به این سؤال محوری باید نخست به «مشخصات مشترک ساختاری» این سه ابرجنبش قرن بیستم در عرصه پروسس تکوین آنها دست پیدا کنیم. بدون تردید در راستای فرموله کردن مشخصات مشترک سه ابرجنبش فوق می‌توانیم بگوئیم که این مشخصات عبارتند از:

- ۱ - حرکت از بالا.
- ۲ - گفتمان مشترک مسلط بر این سه ابرجنبش.
- ۳ - رهبری از بالا و بیرون از این سه ابرجنبش.

در خصوص آیتم اول یعنی «حرکت از بالا» در پروسس تکوین سه ابرجنبش فوق باید بگوئیم که چه در جنبش مشروطیت و چه در جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران و چه در جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ جامعه بزرگ ایران، «استارت اولیه حرکت از منطقه روشنفکران و پیشاهنگان و اندیشمندان بوده است»؛ و در ادامه آن حرکت‌ها بوده است که توده‌های جامعه ایران در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه (طبقه متوسط شهری) و برابری‌طلبانه (طبقه کار و زحمت) به حرکت درآمده‌اند و شاید در این رابطه بهتر باشد که اینچنین مطرح کنیم که در چارچوب «شورانیدن توده‌های جامعه ایران» بر علیه وضع موجود، اگر این «شورانیدن را به دو مؤلفه شورانیدن نظری و شورانیدن عملی تقسیم نمائیم» و بر این باور باشیم که همیشه «شورانیدن عملی سنتز و مولود شورانیدن نظری می‌باشد» و بدون شورانیدن نظری و فکری و ذهنی امکان تکوین شورانیدن عملی به صورت جنبشی (نه به صورت شورشی

در بستر زمان دچار انحراف و انحطاط و انسداد بشوند، در آسیب‌شناسی این جنبش‌ها باید «نخست مانیفست شورانیدن نظری توده‌ها به چالش کشیده بشود». یادمان باشد که حتی طبقه کارگر هم به خودی خود (آنچنانکه کارل مارکس معتقد بود) نمی‌تواند به آگاهی طبقاتی دست پیدا نمایند و قطعاً برای تکوین جنبش کارگری باید آگاهی طبقاتی هستی اجتماعی او وارد وجدان طبقه کارگر بشود، چراکه بدون تردید «جنبش کارگری مولود و سنتز دیالکتیکی همان آگاهی طبقاتی می‌باشد که توسط پیشگامان این جنبش وارد وجدان و خودآگاهی او شده است» و البته موتور جنبش کارگری همان «خودآگاهی مولود و سنتز انتقال آگاهی طبقاتی به وجدان طبقه کارگر می‌باشد»، بنابراین از زمانیکه با انتقال آگاهی طبقاتی به وجدان گروه اجتماعی کارگران خودآگاهی در این گروه اجتماعی مادیت پیدا می‌کند، جنبش کارگری تکوین پیدا می‌کند و البته به موازات آن است که طبقه کارگر به معنای علمی کلمه در جامعه مادیت پیدا می‌کنند.

باری تا قبل از تکوین «خودآگاهی طبقاتی» در گروه اجتماعی کارگران توسط انتقال «آگاهی طبقاتی» به وجدان آنها نمی‌توانیم به گروه اجتماعی کارگران هر چند هم که بزرگ و فراگیر باشند نام «طبقه کارگر» بگذاریم؛ به عبارت دیگر «طبقه کارگر در جامعه در شرایطی مادیت پیدا می‌کنند که گروه اجتماعی کارگران جامعه به خودآگاهی طبقاتی رسیده باشند». البته در ادامه این امر است که طبقه کارگر در عرصه جنبش کارگری و مبارزه عدالت‌خواهانه خود، می‌توانند تمام قد به صورت طبقه (نه به صورت صنفی و کارگاهی پراکنده و غیر فراگیر آنچنانکه در ۴۰ سال گذشته شاهد بوده‌ایم) ظاهر بشوند، بنابراین برای اینکه جنبش کارگری در جامعه بزرگ ایران بتواند به صورت طبقه ظاهر بشوند و بتوانند رهبری مبارزه عدالت‌خواهانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران را در دست بگیرند باید مسلح به خودآگاهی طبقاتی باشند؛ و البته همین غیبت خودآگاهی طبقاتی در گروه اجتماعی کارگران ایران در طول ۴۰ سال گذشته به عنوان پاشنه آشیل کارگران ایران بوده است. به طوری که اگر در این رابطه بخواهیم داوری نهائی خود را عرضه نمائیم، باید به ضرس قاطع بگوئیم که آخرین فرایندی از مبارزه طبقاتی گروه اجتماعی کارگران ایران که در سیمای طبقه توانسته‌اند ظاهر بشوند، «فرایند

پسا ۱۷ شهریور جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ بوده است که تحت رهبری جنبش کارگران صنعت نفت ایران، جامعه کارگر ایران به صورت طبقه به میدان آمدند و توازن قوا در عرصه میدانی به سود جنبش ضد استبدادی اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران تغییر دادند» و همین تغییر توازن قوا در عرصه میدانی در سال ۵۷ بود که رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی را به زانو درآورد. هر چند که شوربختانه به علت فقدان سازماندهی فراگیر و سراسری جنبش طبقه کارگری ایران در سال ۵۷ این جنبش نتوانست رهبری خود را بر ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران تثبیت نماید؛ که البته همین خلاء رهبری طبقه کارگر بر ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران، منهای اینکه باعث گردید تا شرایط برای موج‌سواری و میراث‌خواری روحانیت مرتجع و دگماتیست فقهاتی حوزه‌های فقهی فراهم بشود (که در تحلیل نهائی حاصل آن موج‌سواری ظهور هیولای رژیم مطلقه فقهاتی حاکم شد که در طول ۴۰ سال گذشته این مملکت را شخم زدند و فرهنگ و اقتصاد و سیاست و کرامت انسانی در جامعه بزرگ ایران را مغول‌وار به چالش کشیدند).

از همه مهمتر اینکه فقدان رهبری سازماندهی و تثبیت شده طبقه کارگر ایران در سال ۵۷ باعث تولد خمینی از دل جنبش ضد استبدادی ۵۷ مردم نگون‌بخت ایران شد، بنابراین در این رابطه است که برعکس تمامی رویکردهائی که معتقدند که خمینی و روحانیت مرتجع و دگماتیست حوزه‌های فقهاتی در سال ۵۷ «مولد انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ بوده‌اند»، ما بر این باوریم که «رهبری خمینی و روحانیت مرتجع و دگماتیست فقهاتی حوزه‌های فقهاتی بر ابرجنبش ضد استبدادی مردم ایران در سال ۵۷ مولود ابرجنبش ضد استبدادی مردم ایران بوده است، نه مولد آن» چراکه جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران هر چند که حامل «گفتمان عدالت‌خواهانه و آزادی‌خواهانه بود» ولی هرگز آن جنبش عدالت‌خواهانه و آزادی‌خواهانه نتوانست وارد فرایند نهادسازی دموکراتیک جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد و خودسازمانده و خودرهبر بشود. در نتیجه همین خلاء آلترناتیوی خودبنیاد و خودرهبر و خودسازمانده جامعه مدنی در سال ۵۷ در جریان اعتلای جنبش ضد استبدادی بستری شد تا «خمینی در عرصه رهبری این ابرجنبش متولد گردد» و در ادامه آن بود که او توسط تشکیلات سنتی روحانیت توانست رهبری خود را بر آن ابرجنبش

نهادینه نماید.

باری، همین خلاء جامعه مدنی و فقدان ظهور آلترناتیو دموکراتیک و دینامیک تکوین یافته از دل جامعه مدنی جنبشی نه تنها عامل اصلی شکست ابرجنبش ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران شد، بلکه بدون تردید در تحلیل نهائی عامل شکست ابرجنبش مشروطیت و ابرجنبش ملی کردن صنعت ایران، باز همین خلاء جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین بوده است که برای فهم عمق این فاجعه تنها کافی است که عنایت داشته باشیم که از رهبری مصدق برای امروز جامعه ایران تنها یک رهبری فردی و تجربه رهبری فردی باقی مانده است؛ که در مقایسه برعکس گاندی و نهرو در هند و ماندلا در آفریقای جنوبی می‌باشد که برای جامعه امروز هند و آفریقای جنوبی رهبری جمعی نهادینه شده در شکل کنگره و غیره به ارث گذاشته‌اند.

پر واضح است که تا زمانیکه «روحیه جمعی» از پائین در جامعه‌ای شکل نگیرد، امکان تکوین «نهادهای رهبری جمعی» (از شوراها تا احزاب و ان جی اوهای تکوین یافته از پائین و جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین) وجود ندارد؛ و البته تکوین «روحیه جمعی» در یک جامعه هم در گرو ایجاد «کار جمعی و تولید جمعی در عرصه عین و ذهنی می‌باشد»، بنابراین در این رابطه است که می‌توانیم نتیجه بگیریم که اگر ریشه مشترک شکست سه ابرجنبش مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت ایران و ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران در «خلاء آلترناتیو و رهبری جمعی دینامیک و دموکراتیک تکوین یافته از پائین تعریف نمائیم و تزریق رهبری از بالا سنتز و مولود این خلاء رهبری خودبنیاد تعریف بکنیم»، باید خود این خلاء «رهبری جمعی» نهادینه شده دینامیک و دموکراتیک در جامعه ایران، مولود و سنتز فقدان «روحیه جمعی» در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بدانیم؛ که البته در فرایندی دیگر همین خلاء «روحیه جمعی» در جامعه ایران مولود و سنتز فقدان «کار جمعی» و در ادامه آن فقدان «تولید جمعی» در عرصه عین و ذهن می‌باشد.

بر این مطلب بیافزائیم که یکی از عوامل خلاء روحیه جمعی و رهبری جمعی و کار جمعی و تولید جمعی در عرصه عین و ذهن جامعه ایران، حاکمیت هزار ساله اسلام فقاهتی (تکلیف‌محور و فردگرا و تقلیدگرا و تبعدگرای حوزه‌های فقاهتی) بر اراده و اذهان مردم ایران می‌باشد؛

که به صورت مشخص از قرن چهارم و دوران آل‌بویه و در ادامه آن دوران صفویه در قرن دهم این اسلام فقاهتی تکلیف‌محور با رویکرد تقلیدی و فردگرایانه حوزه‌های فقاهتی بر ذهنیت جمعی جامعه ایران تحمیل و تزریق شده است؛ به عبارت دیگر حاصل و سنتز حاکمیت هزار ساله این اسلام فقاهتی و تکلیف‌محور و فردگرا و تقلیدگرا همین «روحیه فردی» امروز جامعه ایران می‌باشد که این روحیه فردی مانع از تکوین نهادهای دموکراتیک جامعه مدنی خودبنیاد، حداقل در طول بیش از یک قرن گذشته و در جریان سه ابرپراکسیس سیاسی اجتماعی مشروطیت و جنبش ملی کردن صنعت نفت و جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ شده است؛ و مانع از نهادینه شدن خودجوش و خودبنیاد و دموکراتیک و دینامیک جامعه مدنی شده است. همچنین مانع از تکوین آلترناتیو جمعی در عرصه رهبری سه ابرپراکسیس مشروطیت و ملی شدن صنعت نفت و جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ شده است، بنابراین هرگز و هرگز امکان تحقق دموکراسی و نهادینه شدن دموکراسی در جامعه بزرگ ایران بدون نهادینه شدن رهبری جمعی (از پائین به صورت دموکراتیک و دینامیک در اشکال شوراها و جامعه مدنی و احزاب تکوین یافته از پائین) وجود ندارد.

البته طرح خلاء روحیه جمعی و رهبری جمعی و کار جمعی و تولید جمعی در عرصه عین و ذهن به عنوان عامل اصلی شکست سه جنبش بزرگ مشروطیت و جنبش ملی کردن صنعت نفت و جنبش ضد استبدادی ۵۷ به معنای آن نیست که ما سه حرکت بزرگ اجتماعی مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت ایران و انقلاب ۵۷ جامعه بزرگ ایران، «سه پراکسیس با جوهر جنبشی» ندانیم و مثلاً آنها را شورش و یا خیزش، تعریف کنیم. بدین خاطر اعتقاد به جوهر جنبشی سه ابرپراکسیس سیاسی اجتماعی فوق باعث می‌گردد تا بر این باور باشیم که در «سه حرکت فوق شورانیدن عملی توده‌ها سنتز و مولود شورانیدن نظری آنها بوده است» که بدون تردید شورانیدن نظری آنها توسط روشنفکران و پیشاهنگان و پیشگامان فکری جامعه بزرگ ایران انجام گرفته است، بنابراین بدین ترتیب است که می‌توانیم به تبیین اولین مشخصه مشترک سه ابر جنبش مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت ایران و انقلاب ضد استبدادی ۵۷ که همان «حرکت از بالا می‌باشد» دست پیدا کنیم. ♦

ادامه دارد

آسیب شناسی «خیزش معیشتی آبان ماه ۹۸»

لحاظ کیفی و طولی هرگز آن جنبش سبز، نه تنها نتوانست با طبقه کار و زحمت پیوند پیدا کند، حتی (برعکس دولت نهم و دهم محمود احمدی نژاد) نتوانست با طبقه ۱۹ میلیون نفری حاشیه نشینان هم پیوندی حاصل نماید. طبیعی است که در چارچوب روانشناسی اجتماعی، طبقه متوسط شهری از آنجائیکه این طبقه توان مبارزه درازمدت ندارد و توان آن را هم ندارد که بتواند گفتمان آزادی خواهانه خود را با گفتمان عدالت طلبانه پیوند دهد، در نتیجه همین امر باعث شده است تا «در جامعه ایران اولویت مبارزه عدالت طلبانه به صورت یک امر تاریخی درآید» و بدین ترتیب بوده است که طبقه متوسط شهری (چه در انقلاب مشروطیت، چه در جنبش دموکراتیک محمد مصدق در سالهای ۳۱ و ۳۲، چه در جنبش ضد استبدادی سال ۵۷، چه در جنبش به اصلاح اصلاح طلبانه ۷۶ و چه در جنبش سبز سال ۸۸) نتوانسته است «مبارزه آزادی خواهانه خود را تعمیق دموکراتیک بدهد و با گفتمان عدالت طلبانه بین کارخانه و خیابان و دانشگاه پیوند ایجاد نماید» و شرایط برای مبارزه درازمدت دموکراسی خواهانه سه مولفه‌های اقتصادی و سیاسی و معرفتی در جامعه بزرگ ایران فراهم نماید.

ثالثاً در خیزش دی ماه ۹۶ از آنجائیکه

باری، بدین ترتیب است که خود این سه حرکت بزرگ اجتماعی (جنبش سبز ۸۸، خیزش دی ماه ۹۶ و خیزش آبان ماه ۹۸) جامعه بزرگ ایران، در نگاهی دیگر در مقایسه با همدیگر دارای تفاوت‌های کیفی می‌باشند که ماحصل این تفاوت‌ها عبارتند از:

اولاً حرکت جنبش سبز سال ۹۸ در مقایسه با حرکت فقرستیزانه دی ماه ۹۶ و آبان ماه ۹۸ «یک جنبش بود نه یک خیزش» و همین شکل بندی جنبشی آن باعث گردید تا جنبش سبز سال ۸۸ دارای رهبری مشخص و گفتمان مشخص و برنامه مشخص باشد که البته تمامی اینها توسط خود میرحسین موسوی مدیریت می‌شد، در صورتی که در خیزش دی ماه ۹۶ و آبان ماه ۹۸ این دو خیزش نه از یک رهبری مشخص برخوردار بودند و نه دارای گفتمان و برنامه سیاسی مشخصی بودند.

ثانیاً جنبش سبز به خاطر مضمون و جوهر سیاسی آن که در چارچوب تقسیم باز تقسیم قدرت بین جناح‌های درونی حکومت قابل تعریف بود، «تنها محدود به طبقه متوسط شهری و آن هم شهرهای بزرگ (که در نوک پیکان آن تهران قرار داشت) می‌شد» و «همین محدود شدن و محصور شدن جنبش سبز به طبقه متوسط شهری بود که باعث گردید تا بین جنبش سبز با جنبش کار و زحمت جامعه بزرگ ایران تا انتهای آن جنبش پیوندی حاصل نشود؛ و جنبش سبز نتواند حرکت خود را از صورت اعتراضی و آکسیونی و خیابانی به حرکت اعتصابی استحاله نماید» به عبارت دیگر «رهبری جنبش سبز نتوانست پیوندی بین کارخانه و خیابان ایجاد نماید» و البته همین امر باعث گردید تا جنبش سبز در سال ۸۸ شکست بخورد؛ و شرایط برای سرکوب جنبش آزادی خواهانه طبقه متوسط شهری توسط دستگاه چند لایه‌ای سرکوب حزب پادگانی خامنه‌ای فراهم بشود.

یادمان باشد که جنبش سبز آنچنانکه در تظاهرات خیابانی ۲۵ خرداد ۸۸ در خیابان آزادی تهران نشان داد به لحاظ کمی از آنچنان پتانسیلی برخوردار بود که تنها قابل مقایسه با جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ بود چراکه طبق گفته قالیباف شهردار وقت تهران در تظاهرات خود به خودی ۲۵ خرداد ۸۸ بیش از سه میلیون نفر در خیابان آزادی تهران شرکت داشتند، اما با همه آن پتانسیل کمی جنبش سبز در سال ۸۸ به

(برعکس جنبش سبز ۸۸) این خیزش یک خیزش فقرستیزانه بود، منهای اینکه خواستگاه اجتماعی خیزش دی‌ماه ۹۶ حاشیه تولید و خواستگاه اولیه تکوین آن حاشیه‌نشینان کلان‌شهر مشهد بودند، در مدت اندکی به صورت عرضی این خیزش در بیش از صد شهر کوچک و بزرگ کشور ایران گسترش پیدا کرد؛ و البته عامل پیوند آن شهرها به خیزش دی‌ماه ۹۶ «شرایط عینی و ذهنی فقر و فلاکت آنها بود» لذا این همه باعث گردید تا در «خیزش دی‌ماه ۹۶ حاشیه تولید نقش محوری داشته باشد، نه طبقه متوسط شهری آنچنانکه در جنبش سبز ۸۸ نقش فعال داشتند». البته عدم پیوند طبقه متوسط شهری به خیزش دی‌ماه ۹۶ به علت آن بود که طبقه متوسط شهری همچنان در حال و هوای پروژه به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون حکومتی بودند که معتقد بودند با «حفظ ساختار» رژیم مطلقه فقهاتی حاکم «سیاست این رژیم» از طریق صندوق‌های رأی مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای تغییر دهند. هر چند در پایان خیزش دی‌ماه ۹۶ جنبش دانشجویی دانشگاه تهران با شعار: «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمامه ماجرا» شعار عبور از جناح‌های درونی حکومت و صندوق‌های رأی مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای مطرح کردند، اما عبور جنبش دانشجویی دانشگاه تهران از جناح‌های درونی قدرت غیر از عبور طبقه متوسط شهری (در سه لایه مرفه، نیمه مرفه و غیر مرفه) از پروژه به اصطلاح اصلاح‌طلبانه درون حکومتی است، چرا که منهای اینکه خود طبقه متوسط شهری از سه لایه مرفه، نیمه مرفه و غیر مرفه تقسیم می‌شوند و منهای اینکه لایه مرفه طبقه متوسط شهری میل پیوند به طبقه سرمایه‌داری حاکم دارند و لایه غیر مرفه طبقه متوسط شهری میل پیوند به جنبش‌های مطالباتی سه مؤلفه‌ای صنفی و مدنی و سیاسی و پیوند با جنبش کار و زحمت و مبارزه طبقاتی دارند، با همه این احوال تنها لایه مرفه طبقه متوسط شهری است که در چارچوب شعار اصلاح‌طلبانه از طریق جناح‌های درونی قدرت، می‌خواهند با حفظ ساختار رژیم مطلقه فقهاتی حاکم، به اصلاحات یا تغییر سیاست رژیم مطلقه فقهاتی در جامعه ایران دست پیداکنند.

صد البته این از خودویژگی‌های خیزش آبان‌ماه ۹۸ بود که برعکس خیزش دی‌ماه ۹۶ لایه میانی و لایه غیر مرفه طبقه متوسط شهری در خیزش آبان‌ماه ۹۸ و در اعتراض به پروژه افزایش ۳۰۰ درصدی قیمت بنزین، به عنوان کنش‌گران اصلی میدانی ظاهر شدند و همین نقش محوری لایه میانی و لایه غیر مرفه طبقه متوسط شهری در خیزش آبان‌ماه ۹۸ بود که وجه تمایز اصلی خیزش آبان‌ماه ۹۸ با خیزش دی‌ماه ۹۶ می‌باشد، چراکه این عامل باعث گردید تا در خیزش دی‌ماه ۹۶ (اگرچه آن خیزش توسط توطئه جریان علم الهدی بر علیه دولت دوازدهم حسن روحانی جهت انتقام‌گیری از انتخابات اردیبهشت ۹۶ به نیابت از داماد شکست خورده‌اش ابراهیم رئیسی ابتدا توسط حاشیه‌نشینان کلان‌شهر مشهد تکوین پیدا کرد و در ادامه آن با خارج شدن مدیریت آن خیزش از دست جریان علم الهدی، آن خیزش ابتدا در شهرهای فقرزده پیرامونی کشور ایران گسترش پیدا کردند و در ادامه آن بود که خیزش دی‌ماه ۹۶ از شهرهای پیرامونی به کلان‌شهرها رسیدند) برعکس خیزش آبان‌ماه ۹۸ که مرکز اصلی اعتلای آن در کلان‌شهرهای شیراز، اهواز، اصفهان، تبریز، تهران و غیره بود؛ و همین امر باعث احساس خطر حزب پادگانی خامنه‌ای در جریان سرکوب خیزش آبان‌ماه ۹۸ شد، گستردگی کشتار و زخمی‌ها و دستگیری‌ها خیزش آبان‌ماه ۹۸ که مولود همین خواستگاه کلان‌شهرها و طبقه متوسط شهری بوده است، به حدی وسیع بوده است که برعکس خیزش دی‌ماه ۹۶ حتی جناح‌های درونی قدرت در این رابطه به نقد حزب پادگانی خامنه‌ای پرداخته‌اند. البته تاکنون آمار رسمی و دقیقی ارائه نشده است، ولی طبق آمارهای نهادهای بین‌المللی اعم از سازمان عفو بین‌المللی و غیره تعداد کشته‌ها از ۱۵۰ نفر تا چهار صد نفر متغیر می‌باشد و تعداد زخمی‌ها بیش از چهار هزار نفر اعلام شده است؛ و تعداد دستگیری‌ها که هنوز هم ادامه دارد، بین ۲۴۳۷ نفر تا ۳۹۸۰ نفر متغیر می‌باشند.

باز هم تکرار و تاکید می‌کنیم که کنش‌گران اصلی در خیزش دی‌ماه ۹۶ حاشیه تولید بودند، در صورتی که

کنش‌گران اصلی در خیزش آبان‌ماه ۹۸ لایه میانی و لایه غیر مرفه طبقه متوسط شهری بودند و به علت همین تمایز کنش‌گران اصلی دو خیزش دی‌ماه ۹۶ و آبان‌ماه ۹۸ بود که باعث گردید تا حزب پادگانی خامنه‌ای در جریان سرکوب خیزش آبان‌ماه ۹۸ احساس خطر بیشتر بکند و با مقابله با مجلس و دور زدن مجلس در عرصه تصمیم‌گیری، از تاریخ ۱۳۹۸/۰۸/۲۶ از هر گونه عقب‌نشینی در برابر خواسته‌های کنش‌گران خیزش آبان‌ماه ۹۸ خودداری کرد و مانند سرکوب جنبش سبز ۸۸ و جنبش دانشجویی ۷۸ در سرکوب خیزش آبان‌ماه ۹۸ خود مستقیم وارد عرصه سرکوب شد. دلیل این امر همان بود که حزب پادگانی خامنه‌ای شرایط برای پیوند لایه‌های میانی و غیر مرفه طبقه متوسط شهری با طبقه کار زحمت و به خصوص حاشیه‌نشینان ۱۹ میلیون نفری کلان‌شهرها در خیزش آبان‌ماه ۹۸ بیشتر فراهم می‌دید؛ و بدون تردید اگر رژیم مطلقه فقهاتی در خیزش آبان‌ماه ۹۸ (به علت اتمیزه و حرکت آنتاگونیستی و بی‌رهبری این خیزش) به صورت نرم‌افزاری و سخت‌افزاری نمی‌توانست بر این خیزش مسلط بشود و اگر توسط قطع اینترنت و موبایل و غیره نمی‌توانست حداقل رابطه بین کنش‌گران خیزش آبان‌ماه ۹۸ را قطع نماید، خیزش آبان‌ماه ۹۸ به راحتی می‌توانست با جنبش‌های مطالباتی صنفی و سیاسی و مدنی پیوند پیدا کند؛ و توسط آن پیوند با تغییر توازن قوا در عرصه میدانی به سود خود، شرایط برای درازمدت کردن مبارزه و تغییر حرکت اعتراضی به حرکت اعتصابی فراهم نماید.

یادمان باشد که «در عرصه مبارزه حرکت رو به جلو در چارچوب توازن قوای میدانی حاصل می‌شود نه آرمان‌های سیاسی» مع الوصف در این رابطه بود که حزب پادگانی خامنه‌ای در برابر خیزش آبان‌ماه ۹۸ احساس خطر همه جانبه کرد و خامنه‌ای (برای اینکه مانند خیزش دی‌ماه ۹۶ خیزش آبان‌ماه ۹۸ باعث شکاف در درون قدرت نشود و برای اینکه پروژه افزایش ۳۰۰ درصدی بنزین وسیله تبلیغاتی جناح‌های درون قدرت در انتخابات مجلس یازدهم در اسفند ماه ۹۸ نشود) مستقیم خود به میدان آمد و شش دانگ از این

پروژه حمایت کرد و با اشرار خواندن کنش‌گران خیزش آبان‌ماه ۹۸ شرایط برای سرکوب همه جانب فراهم کرد، چرا که او به خوبی می‌دانست که اگر مانند گذشته (آنچنانکه به وضوح در جریان پروژه برجام شاهد بودیم) بخواهد «دولا دولا شتر سواری بکند» و «یکی به نعل بزند و یکی به میخ» و «به تازی بگوید بگیر و به آهو بگوید برو»، کار از دستش خارج می‌شود؛ و شرایط برای پیوند این خیزش با جنبش‌های مطالباتی و حاشیه تولید و طبقه کار و زحمت فراهم می‌گردد.

از اینجا بود که حزب پادگانی خامنه‌ای همزمان به صورت نرم‌افزاری و سخت‌افزاری به جنگ با خیزش آبان‌ماه ۹۸ آمدند و با تزریق یارانه معیشتی به حاشیه تولید و طبقه کار و زحمت تلاش کردند تا انگیزه به حرکت درآمدن پائینی‌های جامعه را کم نمایند؛ و از طرف دیگر در مقابله با این خیزش تمامی جناح‌های درونی قدرت را یک دست کرد و دستگاه چند لایه‌ای سرکوب‌گر خود را تیز ناخن کرد بطوریکه حتی از ارتش هم خواست تا خود را برای سرکوب فتنه آماده سازد، بنابراین بدین ترتیب است که می‌توانیم خودویژگی‌های خیزش آبان‌ماه ۹۸ در مقایسه با خیزش‌ها و جنبش‌های گذشته عمر ۴۰ ساله رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بدین ترتیب خلاصه نمائیم:

الف - در تحلیل خیزش آبان‌ماه ۹۸ باید «تحلیل نسلی» را جایگزین «تحلیل طبقاتی» بکنیم و دلیل این امر همان است که:

اولاً در این خیزش «کنش‌گران اصلی جوانان بودند که مانند خیزش فعلی جوانان عراق و لبنان، به علت بیکاری و آینده تاریک به میدان آمده بودند، نه طبقه مشخص کار و زحمت و یا حاشیه تولید.»

ثانیاً در این خیزش طبقه کارگر به علت فقدان سازماندهی و تشکل سراسری نتوانست به میدان بیاید و با پیوند خیابان و کارخانه و حرکت اعتصابی خود بتواند حرکت اعتراضی آکسیونی و خیابانی را دموکراتیک و رهبری نماید و توازن قوا به سود کنش‌گران میدانی تغییر بدهد و امکان سرکوب کردن این خیزش توسط

دستگاه چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای غیر ممکن سازد.

ب - در یک نگاه کلی این خیزش بی‌برنامه و بی‌گفتمان و بی‌سازماندهی و بی‌رهبر بود که بدون تردید با پیوند این خیزش به جنبش‌های مطالباتی سه مؤلفه‌ای صنفی و سیاسی و مدنی می‌توانست خلاء گفتمانی، خلاء برنامه‌ای، خلاء سازماندهی، خلاء رهبری این خیزش برطرف شود.

یادمان باشد که هراس کنش‌گران جنبش‌های سه مؤلفه‌ای از خیزش آبان‌ماه ۹۸ این بود که سرکوب همه جانبه این خیزش توسط دستگاه چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای فضای امروز جامعه ایران را امنیتی بکند و همین امنیتی شدن فضا شرایط برای سرکوب جنبش‌های مطالباتی هم فراهم بکند. فراموش نکنیم که مکانیزم سرکوب رژیم در خیزش آبان‌ماه ۹۸ بسیار خشن‌تر بودند تا مکانیزم سرکوب جنبش سبز ۹۸ و یا خیزش دی‌ماه ۹۶.

ج - خیزش آبان‌ماه ۹۸ یک بار دیگر به نخبگان داخل و خارج‌نشین نشان داد که تنها مسیر تغییر و تحول در جامعه ایران:

اولاً باید از پائین شکل بگیرد نه از طریق تزریق از بالا. ثانیاً تغییر باید اجتماعی‌محور باشد نه نخبه‌محور.

ثالثاً تنها منبع تغییر دموکراتیک در جامعه ایران جنبش‌های خودبنیاد تکوین یافته از پائین می‌باشند نه جریان‌های سیاسی برانداز خارج‌نشین یا نخبگان سیاسی توسط حرکت از بالا و یا دخالت قدرت‌های ارتجاعی و امپریالیستی جهان سرمایه‌داری، به عبارت دیگر هر گونه آلترناتیوسازی و تعیین مسیر گذار جدای از جنبش‌های خودبنیاد توسط جریان‌های سیاسی خواهان کسب قدرت سیاسی در جامعه بزرگ ایران آب در هاون کوبیدن یا سورنا از دهان بزرگش نواختن می‌باشد.

رابعاً هر گونه اعتقاد به کسب قدرت سیاسی در جامعه بزرگ ایران از بالا و به صورت دولت‌محوری (به جای

جامعه‌محوری) مسیر انحرافی می‌باشد، به عبارت دیگر مسیر دموکراتیک تغییر در جامعه ایران منتهای اینکه باید از کانال دموکراسی انجام بگیرد و منتهای اینکه باید جامعه‌محور باشد نه دولت‌محور و منتهای اینکه باید از پائین تکوین پیدا کند نه از بالا تزریق گردد و منتهای اینکه این تغییر دینامیک نیازمند به نخبگان اجتماعی و سیاسی دارد، نه رهبران سیاسی و آلترناتیوساز و جریان‌های سیاسی خودمحور تمامیت‌خواه خارج از کشور و منتهای اینکه مسیر تغییر و گذار دینامیک باید مضمون و جوهر جنبشی تکوین یافته از دل جامعه مدنی داخل کشور داشته باشد، نه مسیر خیزشی اتمیزه و فاقد گفتمان و فاقد سازماندهی و فاقد رهبری درون‌جوش و فاقد برنامه، از همه مهمتر اینکه مسیر تغییر دینامیک باید حتماً و حتماً به صورت دیالکتیکی از مسیر جامعه مدنی داخل کشور حاصل بشود، بنابراین هر گونه آلترناتیوسازی بر پایه جریان‌های سیاسی خارج‌نشین و هر گونه تعیین مسیر گذار در غیبت جامعه مدنی جنبشی داخل کشور و هر گونه تعیین آلترناتیو غیر از جامعه مدنی داخل کشور آب در هاون کوبیدن است. ◇

ادامه دارد



جنبش پیشگامان مستضعفین ایران

کردن سه مؤلفه قدرت می‌باشد، مکانیزمی جهت نظارت بر قدرت توسط پائینی‌های قدرت نیز می‌باشد.

ز - دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای جنبشی مورد اعتقاد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بر پایه پلورالیزم سه مؤلفه‌ای:

۱ - پلورالیزم دینی و فرهنگی.

۲ - پلورالیزم اجتماعی.

۳ - پلورالیزم سیاسی، استوار می‌باشد، چرا که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بر این باورند که تا زمانیکه در جامعه دینی ایران پلورالیزم دینی و فرهنگی به انجام نرسد، امکان تحقق پلورالیزم اجتماعی وجود ندارد؛ و در ادامه تا زمانیکه جامعه ایران نتواند به پلورالیزم اجتماعی دست پیدا کنند، امکان دستیابی به پلورالیزم سیاسی وجود ندارد؛ و البته اگر پلورالیزم سیاسی بدون پلورالیزم دینی و اجتماعی تکوین یافته از پائین حاصل بشود یک پلورالیزم سترون و غیر پایدار می‌باشد که علت ناپایداری دموکراسی سیاسی در جامعه بزرگ ایران چه در فرایند مشروطیت اول و دوم و چه در فرایند پسا شهریور ۲۰ و چه در فرایند دوران دو سال و هفت ماهه دولت مصدق و چه در فرایند پسا انقلاب ضد استبدادی ۵۷ همین پروژه ناتمام پلورالیزم سیاسی، (بدون

یادمان باشد که جوهر رابطه پیشگام و مردم بر این اصل قرار دارد که «پیشگامان نه چند قدم بیشتر باید از مردم فاصله بگیرند و نه پشت سر مردم راه بروند». قابل ذکر است که تجربه سه جنبش عظیم و دوران ساز تاریخ ایران یعنی جنبش مشروطیت و جنبش ملی کردن صنعت نفت تحت رهبری دکتر محمد مصدق و جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، در مقایسه با شکست جنبش چریکی و جنبش مسلحانه و جریان‌های تحزب‌گرایانه لنینیستی از مشروطیت دوم الی الان این حقیقت را برای ما روشن می‌سازد که تنها رمز به حرکت درآمدن موتور بزرگ جامعه ایران «جنبش‌های خودبنیاد تکوین یافته از پائین می‌باشند» و جامعه بزرگ ایران منهای موتور جنبش‌های خودبنیاد امکان به حرکت درآمدن (توسط هیچگونه حرکت تزریقی از بالا در اشکال مختلف مسلحانه و چریکی و ارتش خلقی و تحزب‌گرایانه لنینیستی و تحریم‌های اقتصادی و حمله و اشغال نظامی قدرتهای امپریالیستی) ندارند.

د - دموکراسی سوسیالیستی مورد اعتقاد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در چارچوب رویکرد تحول‌گرایانه جنبشی تکوین یافته از پائین معنی پیدا می‌کند، نه رویکرد اصلاح‌طلبانه سیاسی تکوین یافته از بالا و نه رویکرد انقلابی‌گری معتقد به کسب قدرت سیاسی از بالا.

ه - دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (اجتماعی کردن قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی) مورد اعتقاد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران یک ایدئولوژی نیست، بلکه نماد مبارزه رهایی‌بخش جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران از چهار مهلکه بزرگ استثمار و استبداد و استحمار و استخفاف می‌باشد.

و - دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای مورد اعتقاد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران تنها یک «شکل حکومت» (آنچنانکه لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری و سوسیال دموکراسی سرمایه‌داری دولت رفاه بر طبل آن می‌کوبد) نیست، بلکه به عنوان یک «نظام اجتماعی جنبشی تکوین یافته از پائین» می‌باشد که توسط اجتماعی کردن سه مؤلفه‌ای قدرت علاوه بر اینکه مکانیزمی برای محدود کردن قدرت توسط اجتماعی

نهادینه شدن آن توسط پلورالیزم اجتماعی و پلورالیزم فرهنگی و دینی جامعه ایران) بوده است.

ح - دموکراسی سوسیالیستی مورد اعتقاد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به عنوان نظام اجتماعی (نه شکل صرف حکومتی) تنها مدلی است که در فرایند پسا شکست سوسیالیست مارکسیستی در اشکال مختلف آن و شکست سوسیال دموکراسی دولت رفاه اروپا (سوسیال دموکراسی انترناسیونال دوم) و شکست لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری می‌تواند به عنوان آلترناتیو نظام سرمایه‌داری مطرح بشود، چرا که مدل دموکراسی سوسیالیستی منهای اینکه کل نظام سرمایه‌داری را به چالش می‌کشد، توسط اجتماعی کردن قدرت سه مؤلفه‌ای اقتصادی و سیاسی و معرفتی و یا زر و زور و تزویر، می‌تواند به عنوان یک پروژه ایجابی و آلترناتیوی جایگزین مناسبات سرمایه‌داری بشود، به عبارت دیگر دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای مورد اعتقاد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران تنها مدلی است که هم به صورت ایجابی و هم به صورت سلبی می‌تواند نظام سرمایه‌داری حاکم را مورد چالش قرار دهد.

ط - دموکراسی سوسیالیستی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، علاوه بر اینکه یک دموکراسی و سوسیالیست جنبشی تکوین یافته از پائین می‌باشد و علاوه بر اینکه یک دموکراسی و سوسیالیسم جامعه‌محور (نه طبقه‌محور) می‌باشد و علاوه بر اینکه یک دموکراسی و سوسیالیسم جنبشی (و نه حزبی) می‌باشد، از همه مهم‌تر آنکه این دموکراسی و سوسیالیسم سه مؤلفه‌ای «مولود حرکت انتخابی و اختیاری و آگاهانه جامعه می‌باشد» نه آنچنانکه کارل مارکس معتقد بود سنتز جبری ضرورت رشد ابزار تولید.

ی - دموکراسی سوسیالیستی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران به عنوان یک «گفتمان» تنها گفتمانی است که در جامعه امروز ایران (در رقابت داغ بین گفتمان‌های موجود) بر دو مؤلفه «عدالت و آزادی» استوار می‌باشد. در نتیجه همین دو مؤلفه‌ای بودن زیرساخت گفتمان دموکراسی سوسیالیستی

باعث می‌گردد تا این گفتمان از پتانسیل لازم جهت همبستگی دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه برخوردار باشد. تجربه جنبش سبز سال ۸۸ و خیزش دی‌ماه ۹۶ در بیش از صد شهر بزرگ و کوچک جامعه بزرگ ایران، این حقیقت بزرگ را برای ما آفتابی می‌سازد که در آسیب‌شناسی این دو حرکت جنبشی و خیزشی، عامل اصلی شکست هر دو حرکت فوق «تک مؤلفه‌ای بودن مضمون و جوهر این دو حرکت اجتماعی طبقه متوسط شهری و طبقه زحمتکشان شهر و روستا بوده است». به این ترتیب که مضمون و جوهر جنبش سبز، رویکرد آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری بوده است، در صورتی که مضمون و جوهر خیزش دی‌ماه ۹۶ رویکرد فقرستیزانه و برابری‌خواهانه طبقه زحمتکشان شهر و روستا بوده است؛ که البته تک مؤلفه‌ای بودن مضمون و جوهر این دو حرکت باعث گردید تا در عرصه میدانی تنها همان طبقه متعلق به آن مضمون و جوهر مشارکت نمایند و در نتیجه همین سکتاریست مولود جوهر و مضمون تک مؤلفه‌ای ریشه اصلی شکست دو حرکت فوق گردید. تا آنجا که در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که اگر در جنبش سبز سال ۸۸ طبقه زحمتکش در کنار طبقه متوسط شهری حضور میدانی پیدا می‌کرد، بدون تردید با تغییر توازن قوا به سود جنبش سبز دستگاه چند لایه‌ای سرکوب‌گر حزب پادگانی خامنه‌ای هرگز و هرگز نمی‌توانست این حرکت را سرکوب نماید. همچنین اگر در جریان خیزش دی‌ماه ۹۶ طبقه متوسط شهری در کنار طبقه زحمتکشان آن خیزش قرار می‌گرفت، بدون تردید سرکوب آن خیزش فراگیر (دی‌ماه ۹۶ که در مدت کمتر از ده روز توانست در بیش از ۱۰۰ شهر و بزرگ و کوچک ایران اعتلا پیدا نماید) برای حزب پادگانی خامنه‌ای ممکن نبود.


باری، بدین ترتیب است که دو مؤلفه‌ای بودن دموکراسی سوسیالیستی (مورد اعتقاد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران) به عنوان یک گفتمان می‌تواند این خندق ۱۵۰ ساله بین دو جبهه آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و برابری‌طلبانه طبقه زحمتکشان شهر و روستا را پر کند؛ و لذا بدین ترتیب است که شعار



باری در این رابطه است که در آرایش مؤلفه‌های فوق در چارچوب شعار استراتژیک: «آزادی - برابری - همبستگی» مورد اعتقاد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، این جنبش تقدم زمانی تحقق دموکراسی بر تحقق سوسیالیسم یا تقدم تکوین سوسیالیسم بر تکوین دموکراسی امری انتزاعی و ایده‌آلیستی و ذهنی می‌داند، چراکه در چارچوب مدل دموکراسی سوسیالیستی هر امر سوسیالیستی خود امری دموکراتیک می‌باشد آنچنانکه هر امر دموکراتیک خود امری سوسیالیستی است.

ک - در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی مورد اعتقاد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران حقوق شهروندی مردم ایران بر دو مؤلفه «آزادی شهروندی» و «برابری شهروندی» استوار می‌باشد.

۴ - از وظایف محوری جنبش پیشگامان مستضعفین ایران «شوراندن عقول توده‌های جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران می‌باشد» به عبارت دیگر انداختن یک «رنسانس فرهنگی» و «بازتولید پروژه ناتمام عصر روشنگری تطبیقی» و اعتلای یک «خود آگاهی عمیق فراگیر اجتماعی با یک گفتمان دموکراتیک» (در این فرایند تاریخی جامعه بزرگ ایران) جزء وظایف محوری جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد.

یادمان باشد که در این رابطه «همیشه هدف‌های دموکراتیک از دل روش‌ها و مسیرهای دموکراتیک بیرون می‌آید» و قطعاً و جزماً «بدون روش و مسیرهای دموکراتیک امکان دستیابی به اهداف دموکراتیک وجود ندارد» مهمترین سوالی که در این رابطه در برابر پیشگامان جنبش مستضعفین ایران در دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه و برابری طلبانه قرار دارد اینکه «این شوراندن عقول توده‌های مردم ایران چگونه باید انجام بگیرد؟» 

ادامه دارد

استراتژیک جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در چارچوب مدل دموکراسی سوسیالیستی مورد اعتقاد خود به صورت: «آزادی و برابری و همبستگی درمی‌آید.» (همان شعاری که معلم کبیرمان محمد اقبال در کتاب بازسازی فکر دینی - فصل ششم - اصل حرکت در ساختمان اسلام - ص ۱۷۷ سطر سوم با بیان: «جوهر توحید به اعتبار اندیشه‌ای که کارآمد است، مساوات و مسئولیت مشترک و آزادی است» فرموله می‌کند).

بدین خاطر در چارچوب شعار استراتژیک: «آزادی - برابری - همبستگی» جنبش پیشگامان مستضعفین ایران است که:

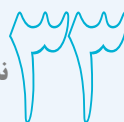
اولاً پیوند دو جبهه بزرگ آزادی خواهانه و برابری طلبانه ممکن می‌شود.

ثانیاً مطابق این شعار سوسیالیسم از دل دموکراسی حاصل می‌شود نه بالعکس.

ثالثاً سوسیالیسم مولود دموکراسی امری اختیاری و انتخابی و آگاهانه می‌باشد نه جبری مولد رشد ضروری ابزار تولید.

رابعاً همبستگی اجتماعی سنتزی است که از دل دموکراسی سه مؤلفه‌ای حاصل می‌شود و لذا بدون دموکراسی، سخن از همبستگی مطرح کردند امری ذهنی و اراده‌گرایانه می‌باشد.

خامساً در عرصه همبستگی اجتماعی پیوند دو مؤلفه آزادی و برابری گسست‌ناپذیر می‌باشند؛ یعنی بدون دموکراسی دستیابی به سوسیالیسم ممکن نیست، آنچنانکه بدون سوسیالیسم امکان تحقق دموکراسی سه مؤلفه‌ای در جامعه غیر ممکن می‌باشد. البته اینها همه در گرو آن است که سوسیالیسم و دموکراسی را امری «انتخابی و اختیاری و آگاهانه» بدانیم؛ و هم سوسیالیسم و هم دموکراسی امری «جامعه‌محور» تعریف نمائیم نه «طبقه‌محور» زیرا با رویکرد «طبقه‌محوری» به دموکراسی و سوسیالیسم و عمده کردن «مبارزه طبقاتی» و نادیده گرفتن دیگر شاخه‌های «مبارزه تاریخی» نمی‌توانیم به همبستگی اجتماعی دست پیدا کنیم.



«جنبش روشنگری ارشاد شریعتی» اکنون در چرخه

«بحران استراتژی» و «بحران هدایت‌گری عملی»

و «بحران تئوری برنامه سیاسی» قرار دارد

ایران بتوانند در جامعه بحران‌زده فرهنگی ایران ایجاد حرکت تازه و اندیشه تازه عملی و نظری بکنند، «باید ابتدا اقدام به پروتستان‌تیسیم اسلامی در جامعه ایران بکنند.»

«من معتقدم که باید از طریق دین در وجدان فردی و اجتماعی یک جامعه مذهبی حلول کرد و او را بیدار نمود. با او زبان و احساس مشترک یافت و حرف زد. این تنها راه ممکن است و تجربه‌های بسیار آن را ثابت کرده است. مبارزه با مذهب تنها نتیجه‌ای که داشته است اسارت بیشتر مردم در چنگ دسیسه‌های سرمایه‌داری غرب بوده است. یک مذهبی که مذهبش را از او می‌گیرند چه می‌شود؟ یک روشنگر؟ هرگز، یک مصرف‌کننده کالاهای اروپایی و هیچ یک موجود رام و بی‌تعصب در برابر هجوم غرب و این نیز تجربه شده است و بسیار» (م. آ - ج ۳۳ - ص ۱۰۳۲).

«روشنفکر نیز باید در عمق وجدان توده خودش حضور پیدا کند... بنابراین روشنفکر ما باید بفهمد که روح غالب بر فرهنگش روح اسلامی است و اسلام است که تاریخ و حوادث و زیربنای اخلاقی و حساسیت‌های جامعه‌اش را ساخته است؛ و اگر به این واقعیت پی نبرد در جو مصنوعی و محدود خودش گرفتار می‌گردد... این روشنفکر به وسیله مبارزه با مذهب در جامعه اسلامی، توده را از قطب روشنفکری می‌هراساند و

باری، به همین دلیل است که شریعتی در تبیین استراتژی جنبش روشنگری خود (در فرایند ۵ ساله ۴۷ - ۵۱) بر شعار: «نجات اسلام قبل از مسلمین تکیه محوری می‌کند» و او بر این باور است که «بدون جنگ نظری آزادی‌بخش اسلام در عصر حاضر اصلاً و ابداً امکان نجات جامعه دینی ایران وجود ندارد». البته باز هم تاکید می‌کنیم و از این تکرار خود خسته نمی‌شویم که این رویکرد شریعتی به مذهب و دین در جامعه دینی ایران از آنجا بر می‌خواست که شریعتی به «اولویت بحران فرهنگی در جامعه ایران نسبت به بحران‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و غیره اعتقاد داشت» و در خصوص همین هیرارشی بحران‌ها و جایگاه خودویژه و زیرساختی بحران فرهنگی نسبت به دیگر بحران‌ها در دیسکورس شریعتی بود که او جهت مقابله با بحران فرهنگی در جامعه دینی ایران اعتقاد به تکیه بر مذهب و نجات اسلام تاریخی از انحطاط اسلام فقهاتی و اسلام تصوف‌زده نئوافلاطونی‌ها و اسلام فلسفی یونانی‌زده ارسطوئی و افلاطونی و اسلام جبرگرای اشعری‌گری داشت.

باز در این رابطه بود که شریعتی برای مقابله با این بحران فرهنگی و این اسلام انحطاط زده تاریخی معتقد بود که باید کار ریشه‌ای بشود و در چارچوب این کار ریشه‌ای بود که او با تاسی از محمد اقبال شعار بازسازی تطبیقی اسلام را مطرح کرد و در بستر شعار بازسازی تطبیقی (نه انطباقی) اسلام تاریخی توسط «اجتهاد در اصول و فروع» (این اسلام تاریخی انحطاط‌زده فقهاتی و فلسفی و عرفانی و زیارتی و مداحی‌گری ولایتی و غیره) بود که او «مسیر رهائی جامعه استبدادزده و فقه‌زده و تصوف‌زده ایران را ترسیم می‌کرد»؛ و به همین دلیل است که می‌توانیم شریعتی را معمار بزرگ مقابله با بحران فرهنگی و اسلام انحطاط‌زده تاریخ ایران معرفی کنیم؛ و باز به همین دلیل است که شریعتی در تبیین و تدوین استراتژی جنبش روشنگری ارشاد خودش معتقد بود که این استراتژی در جامعه دینی ایران «باید از مذهب آغاز بکند» و باز در همین رابطه بود که شریعتی در بستر استراتژی جنبش روشنگری ارشاد خودش معتقد بود که پیشگامان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه چه مسلمان باشند و چه نباشند «باید اسلام‌شناس باشند.»

باز در این رابطه بود که شریعتی در چارچوب استراتژی جنبش روشنگری ارشاد خودش معتقد بود که برای اینکه پیشگامان اردوگاه بزرگ مستضعفین

می‌ماند و او برای فرار از دست روشنفکری ضد مذهبی، به عوامل ارتجاعی و انحرافی و استعماری که به ظاهر حامی مذهبند پناه می‌برد و به این شکل رابطه مردم با روشنفکر قطع می‌شود و روشنفکر تنها می‌ماند... مبارزه روشنفکران علیه مذهب در جامعه‌های اسلامی بزرگترین خدمت را به عمال جنایت و ارتجاع و دشمنان فریبنده مردم کرده است، زیرا با مخالفت اینان توده مردم مذهبی دست از دین برنمی‌دارند ولی کسانی که خود را پاسدار دین و وضع خود را منطبق با دین معرفی می‌کنند زیر پایشان محکم‌تر می‌شود و در حمله به نهضت روشنفکری و عدالتخواهی و آزادی، قوی دست‌تر می‌شوند. روشنفکر جامعه ما باید این دو اصل را بداند که اولاً جامعه ما اسلامی است و ثانیاً اسلام یک حماسه اجتماعی و متحرک. اگر یک متفکر بتواند نهضت خود را برای بیداری و آگاهی و رشد اجتماعی و فرهنگی توده‌های ما بر این پایه استوار کند موفقیتش حتمی و سریع است... بنابراین روشنفکر جامعه اسلامی از نظر دینی و ایمانی هر اعتقادی که داشته باشد، قطعاً و جبراً لازم است که اسلام‌شناس باشد و آن وقت بعد از شناخت اسلام است که ناگهان دچار یک حالت انقلابی و شگفت‌انگیز و غیر قابل پیش‌بینی می‌شود و متوجه می‌گردد چه فاجعه بزرگی رخ داده و چگونه روشنفکران دیگر همه وقت و استعداد و نبوغ خودشان و مردم را با «بد آغاز کردن» تباه نمودند و با «بد فهمیدن» و عوضی گرفتن‌ها و ارتباطات نامعقول و نامنتقی موجب فاجعه‌های بزرگ شدند... بنابراین تکیه به اسلام در جامعه سنتی اسلامی، مسئولیت هر روشنفکر وابسته به این جامعه است، چه مذهبی و چه غیر مذهبی. برای غیر مذهبی به عنوان یک فرهنگ و برای روشنفکر مذهبی در عین حال به عنوان یک عقیده نیز... بر اساس همه اینهاست که روشنفکر در این جامعه و در این لحظه برای آزاد کردن مردم و هدایت آن‌ها و ایجاد یک عشق و ایمان و جوشش تازه و روشنایی بخشیدن به ذهن‌ها و اندیشه‌ها و آگاه نمودن مردم از عوامل جهل، خرافه، ستم و انحطاط، در جوامع اسلامی باید از «مذهب» آغاز کند. مذهب به معنای این فرهنگ مذهبی خاص و آن برداشت و تلقی درست و مستقیم، نه آنچه که موجود است و در برابرش می‌بینید، بلکه درست علیه آن و حتی برای نفی آنچه که در برابرش می‌بینید، روشنفکر باید به ایجاد یک پروتستانتیسم اسلامی بپردازد تا همچنان که پروتستانتیسم مسیحی اروپای قرون وسطی را منفجر کرد و همه عوامل انحطاطی را که به نام

مذهب، اندیشه و سرنوشت جامعه را متوقف و منجمد و سرکوب کرده بود بتواند فورانی از اندیشه تازه و حرکت تازه به جامعه ببخشد» (م. آ - ج ۲۰ - ص ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۹۷ و ۲۸۶).

آنچه از عبارات فوق شریعتی قابل فهم است اینک:

الف - شریعتی در تبیین استراتژی جنبش روشنگری ارشاد خودش بر این باور است که برای خودآگاهی بخشی و بیدارسازی جامعه دینی و بحران‌زده ایران باید از طریق دین در وجدان فردی و اجتماعی این جامعه حلول کرد.

ب - در عبارات فوق در چارچوب تدوین استراتژی روشنگری ارشاد، در فرایند پنج ساله ۴۷ - ۵۱ دآوری شریعتی بر این امر قرار دارد که مبارزه با مذهب و دین و به نقد کشیدن دین و مذهب در جامعه دینی ایران باعث می‌گردد تا توده‌های ایران برای فرار از دست روشنفکران ضد مذهبی (آنچنانکه از جنبش مشروطیت الی الان شاهد بوده‌ایم) به عوامل ارتجاعی و انحرافی روحانیت حوزه‌های فقهتی پناه ببرند.

ج - در عبارات فوق شریعتی معتقد است که نخستین وظیفه پیشگامان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در راستای تدوین استراتژی خود «تحلیل مشخص از جامعه مشخص ایران می‌باشد» که مطابق این تحلیل مشخص از جامعه مشخص ایران است که پیشگامان درمی‌یابند که «روح غالب بر فرهنگ جامعه بزرگ ایران روح اسلامی است؛ و اسلام است که تاریخ و حوادث و زیربنای اخلاقی و حساسیت‌های جامعه ایران را می‌سازد» و مطابق این تحلیل مشخص است که پیشگامان درمی‌یابند که:

اولاً جامعه ایران یک جامعه مسلمان است.

ثانیاً اسلام یک حماسه اجتماعی و متحرک است.

د - در عبارات فوق شریعتی «اسلام‌شناسی» را شرط ضروری پیشگامی نظری و عملی جنبش پیشگامان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران می‌داند و در همین رابطه او معتقد است که با اسلام‌شناسی است که پیشگامان اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران به صورت غیر مترقبه و ناگهانی متوجه می‌شوند که در آسیب‌شناسی جنبش پیشاهنگان جامعه ایران در سه مؤلفه حزب‌گرایانه حزب طراز نوین لنینیستی و ارتش خلقی مائوئیستی و چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ای در ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران،

چگونه همه وقت و استعداد و نبوغ خودشان و مردم ایران را با «بد آغاز کردن» تباہ نموده‌اند و با «بد فهمیدن و عوضی گرفتن‌ها و ارتباطات نامعقول و نامنتقی» موجب فاجعه‌های بزرگ شده‌اند.

ه - در عبارات فوق شریعتی بر این باور است که در عرصه تدوین استراتژی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران، نادیده گرفتن فرایند بازسازی تطبیقی اسلام تاریخی و محدود کردن حرکت نظری و عملی خود به یک محدوده عمل مطلقاً سیاسی، این کار موجب آن می‌شود که اسلام نو در جنین خفه بشود و میراث‌خوار این اسلام روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهاتی بشوند. همان تجربه‌ای که در سه جنبش بزرگ اجتماعی مشروطیت و ملی کردن صنعت نفت و جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ تجربه کرده‌ایم و حاصلش هیولای ۴۰ سال گذشته رژیم مطلقه فقهاتی حاکم بوده است.

و - در عبارات فوق شریعتی در عرصه استراتژی مانند محمد اقبال بین فرایند نظری و فرایند عملی استراتژی بازسازی و تحول‌گرایانه خود دیوار چین ایجاد نمی‌کند، بلکه برعکس خود همان فرایند نظری را هم عمل می‌داند و می‌گوید:

«ما نباید مثل نیمه روشنفکرانی که از کلمات فقط صدای حروفش را می‌شنوند و سپس حوصله‌شان سر می‌رود و فریاد می‌زنند حرف بس است باید عمل کرد متوجه نباشیم که حرف داریم و حرف. حرفی داریم که حرف است و حرف هم می‌ماند، حرفی داریم که عمل می‌زایاند و حرکت می‌آفریند و بیداری می‌دهد و رسواگری می‌کند و حرفی داریم که خود زدنش عمل است و نیز حرفی داریم که عمل وسیله‌ای است برای زدن آن. یعنی حرف، هدف عمل است و عمل مقدمه و وسیله حرف» (م. آ - ج. ۱ - ص ۶۲).

ز - در عبارات فوق استراتژی جنبش روشنگری ارشاد شریعتی تنها در چارچوب «ابلاغ پیام» خلاصه می‌شود و بنابراین در این رابطه است که او می‌گوید:

«مگر پیامبران که تاریخ‌ها را دگرگون کرده‌اند و زمان‌ها را خلق و تمدن‌ها را بنیاد، جز پیام را ابلاغ کرده‌اند؟ کار روشنفکر هم همین است ابلاغ پیام» (م. آ - ج. ۱ - ص ۶۳).

ح - در استراتژی جنبش روشنگری شریعتی که در عبارات فوق او به تدوین آن پرداخته است، شریعتی مبنای جنبش رهایی‌بخش اجتماعی خود را در جامعه دینی ایران در گرو

فرایند بازسازی تطبیقی اسلام تاریخی تعریف می‌نماید و می‌گوید:

«بر اساس همه اینها است که روشنفکر در این جامعه و در این لحظه برای آزاد کردن مردم و هدایت آن‌ها و ایجاد یک عشق و ایمان و جوشش تازه و روشنایی بخشیدن به ذهن‌ها و اندیشه‌ها و آگاه نمودن مردم از عوامل جهل، خرافه، ستم و انحطاط در جوامع اسلامی باید از مذهب آغاز کند» (م. آ - ج. ۲۰ - ص ۲۹۲).

ط - شریعتی در عبارات فوق فرایند نظری استراتژی خودش در چارچوب بازسازی اسلام تاریخی همان پروژه بازسازی محمد اقبال می‌نامد و می‌گوید:

«مقصودمان از تکوین ایدئولوژی مذهبی همان معنائی است که اقبال می‌گوید یعنی ما داریم تجدید ساختمان می‌کنیم» (م. آ - ج. ۱ - ص ۲۷).

ی - شریعتی در عرصه استراتژی روشنگری ارشاد خودش در پنج سال ۴۷ - ۵۱ «حسینیه ارشاد را یک ساختمان نمی‌داند» بلکه فرایندی از حرکت خودش می‌دانست و لذا در این رابطه است که می‌گوید:

«یکی از خوبی‌هایی که حسینیه ارشاد از بین رفت همین است که آدرس خیلی از فکرها هم از بین رفت. بچه‌هایی که دیگر هیچ سربندی ندارند، هر هفته جزوه‌ای نمی‌گیرند... این‌ها خودشان شروع کرده‌اند به تولید کردن و تولید کننده فکر شده‌اند. ارزش ۱۰ تا دانشجویی که تولید کننده‌اند از هزار تا حسینیه ارشاد که ده هزار نفر آنجا کف بزند بیشتر است؛ یعنی نسل جوان از شیر و شده است این چقدر عالی است فاطمه کلمه قشنگی است و یکی از معنی‌های فاطمه از شیر و شده است یعنی شکوفا شده‌اند» (م. آ - ج. ۲۳ - ص ۲۵۴). ◇

ادامه دارد

۳ مبانی تئوریک و معرفتی استراتژی

تحول، اصلاح و انقلاب

می‌باشد. یادمان باشد که هم محمد اقبال و هم شریعتی معلمان کبیرمان هم «انقلاب» و هم «اصلاحات» و هم «تحولات» را پدیده‌های اجتماعی می‌دانند و در این راستا است که در برابر دو پدیده اجتماعی «انقلاب» و «اصلاحات» بر پدیده آلترناتیوی «تحول» تکیه می‌کنند، چراکه در رویکرد آنها تفاوت پدیده «تحول» با دو پدیده اجتماعی «انقلاب» و «اصلاحات» در این است که چه در رویکرد محمد اقبال و چه در رویکرد شریعتی برعکس رویکرد انقلابی‌گری (و چریک‌گرایی مدرن رژی دبره‌ای و برعکس آنچه که مسعود احمدزاده در کتاب «مبارزه مسلحانه هم تاکتیک و هم استراتژی» می‌گوید) موتور بزرگ توسط موتور کوچک اعم از چریک و حزب و ارتش آزادی‌بخش خلقی به حرکت در نمی‌آید. در رویکرد اقبال و شریعتی موتور بزرگ تنها و تنها و توسط «خودآگاهی به حرکت در می‌آید.»

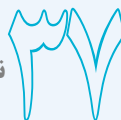
خودآگاهی در رویکرد اقبال و شریعتی «سنتز جدیدی» است که از انتقال آگاهی‌های طبقاتی و سیاسی و اجتماعی محصول نابرابری‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی به وجدان انسانی گروه‌های مختلف اجتماعی (اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه) حاصل می‌گردد بنابراین «مسئولیت جنبش

همچنان بینی که در دور فرنگ	بندگی با خواجگی آمد بجنگ
روس را قلب و جگر گردیده خون	از ضمیرش حرف لا آمد برون
آن نظام کهنه را بر هم زد است	تیز نیشی بر رگ عالم زد است
کرده‌ام اندر مقاماتش نگه	لا سلاطین لا کلیسا لا اله
فکر او در تند باد لا بماند	مرکب خود را سوی الا نراند
آیدش روزی که از زور جنون	خوبش را زین تندباد آرد برون
در مقام لا نیاساید حیات	سوی الا می‌خرامد کائنات
لا و الا ساز برگ امتان	نفی بی‌اثبات مرگ امتان
در محبت پختگی گردد خلیل	تا نگرده لا سوی الا دلیل
ای که اندر حجره‌ها سازی سخن	نعره لا پیش نرودی بزین
این که می‌بینی نیرزد با دو جو	از جلال لا اله آگاه شو

کلیات اقبال لاهوری - فصل پس چه باید کرد؟ - ص ۳۹۵ - سطر ۸ به بعد

آنچنانکه در ابیات فوق محمد اقبال لاهوری به صراحت ضمن نقد انقلاب اکتبر روسیه شکست آینده این انقلاب را یک قرن قبل از فروپاشی آن پیش‌بینی می‌کند و در این رابطه معتقد است که انقلاب اکتبر روسیه به علت اینکه از جوهر «لائی» برخوردار می‌باشد و دارای جوهر «الائی» نیست، این انقلاب به بن‌بست و شکست گرفتار می‌شود. بدین ترتیب در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که محمد اقبال ضعف بزرگ تمامی انقلاب‌ها در خصوص همین خصیصه «لائی» و غیبت خصیصه «الائی» تعریف می‌نماید؛ و اعتقاد دارد تا زمانی که این تحولات انقلابی‌گری که همراه وجه «سلبی» می‌باشد از وجه «اثباتی» یا «الائی» برخوردار نشوند، نمی‌توانند حرکتی رو به جلو داشته باشند.

بنابراین بدین ترتیب است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که در رویکرد محمد اقبال آنچنانکه «رویکرد اصلاح‌طلبانه از بالا» داری اشکال استراتژیک می‌باشد، «رویکرد انقلابی‌گری» هم دارای ضعف استراتژیک



پیشگامان مستضعفین ایران تنها و تنها انتقال آگاهی در عرصه پراتیک اجتماعی و حرکت افقی به وجدان گروه‌های مختلف اجتماعی اردوگاه بزرگ مستضعفین و از جمله طبقه کارگر و دیگر زحمتکشان طبقه متوسط شهری می‌باشد». لذا در این رابطه است که جنبش پیشگامان مستضعفین ایران هرگز و هرگز نباید در عرصه حرکت عمودی خود اقدام به ایجاد حزب سیاسی (مجرد از جنبش‌های خودبنیاد مطالباتی تکوین یافته از پائین اقتصادی و سیاسی و اجتماعی) بکنند و مدعی باشند که توسط آن حزب سیاسی عمودی (مجرد از جنبش‌های افقی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران) می‌توانند موتور بزرگ را به حرکت درآورند.

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران هرگز نباید جنبش‌های پیشرو خودبنیاد (و خودسازمانده و دینامیک مطالباتی اقتصادی و سیاسی و مدنی یا اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه) بر پایه حزب سیاسی عمودی قالب‌ریزی کنند.

در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران حزب مستضعفین ایران علاوه بر تکوین از پائین باید فقط و فقط توسط خود جنبش‌های رو به اعتلای مطالباتی اقتصادی و اجتماعی و سیاسی تکوین یافته از پائین خودبنیاد تکوین پیدا کنند نه مانند حزب طراز نوین لنینیستی انقلاب اکتبر روسیه توسط نخبگان و جانشینی جنبش‌های پائینی جامعه.

لذا در این رابطه است که ما بر این باوریم که جنبش‌های پیشرو اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران «ابتدا باید در نبرد دموکراتیک به پیروزی برسند نه در نبرد مستقیم سوسیالیستی».

جنبش پیشگامان مستضعفین ایران هر گونه مبارزه سوسیالیستی یا برابری‌طلبانه خارج از «تقدم مبارزه دموکراتیک بر مبارزه سوسیالیستی صرف» ارتجاعی و محکوم به شکست می‌داند. فاجعه قرن بیستم و شکست تمامی انقلاب‌های قرن بیستم در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران فقط و فقط محصول «تقدم مبارزه سوسیالیستی بر مبارزه دموکراتیک و دموکراسی‌خواهانه (پیشاهنگی سه مؤلفه‌ای تحزب‌گرایانه لنینیستی و چریک‌گرایی رژی دبره‌ای و ارتش خلقی مائوئیستی)

می‌داند».

در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران و در کادر مدل دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای (اقتصادی و سیاسی و معرفتی این جنبش که توسط اجتماعی کردن قدرت سه مؤلفه‌ای اقتصادی و سیاسی و معرفتی حاصل می‌گردد) «سوسیالیسم سنتز تعمیق دموکراسی می‌باشد نه محصول تعلیق دموکراسی در جوامع» (آنچنانکه در سوسیالیسم دولتی قرن بیستم شاهد بودیم و همین امر علاوه بر ظهور هیولاهای استالینیستی و کاستروئیسم و مائوئیسم و غیره سرانجام باعث فروپاشی بلوک شرق و اتحاد جماهیر شوروی در دهه آخر قرن بیستم گردید).

باری به همین دلیل است که ما بر این باوریم که انحراف اصلی بحران تئوریک سوسیالیسم کلاسیک جهان ریشه در اندیشه‌های خود کارل مارکس داشته است چرا که در تحلیل نهائی کارل مارکس در بیانیه مانیفست کمونیستی خود «دموکراسی را در چارچوب سوسیالیسم طبقه کارگر مورد ادعای خود تعریف می‌نماید» در صورتی که برعکس کارل مارکس، هم اقبال و هم شریعتی سوسیالیسم را در چارچوب دموکراسی تعریف می‌نمایند؛ و برعکس کارل مارکس معتقدند که «سوسیالیسم از دموکراسی می‌گذرد نه دموکراسی از مسیر سوسیالیسم».

فراموش نکنیم که علت اینکه کارل مارکس در سال ۱۸۷۲ «موضوع کسب قدرت سیاسی و تسخیر ماشین دولت» به بیانیه مانیفست کمونیستی خود اضافه کرد (۲۳ سال پس از انتشار مانیفست کمونیستی خود که در سال ۱۸۴۸ منتشر شد) به این خاطر بود که کارل مارکس در شکست پروژه مانیفست کمونیستی خود در جریان کمون پاریس (در سال ۱۸۷۱) به درستی دریافت که «تحقق سوسیالیسم مقدم بر دموکراسی در جوامع سرمایه‌داری جز از طریق دیکتاتوری ممکن نیست»، لذا به همین دلیل بود که کارل مارکس در سال ۱۸۷۲ (یکسال بعد از کمون پاریس) موضوع دیکتاتوری به عنوان مسیر تحقق «سوسیالیسم مقدم بر دموکراسی» مورد ادعای خود را برای اولین بار در «نقد برنامه گوتا» تحت عنوان «دیکتاتوری پرولتاریا» به عنوان «شکل دولت» تعریف کرد. همان دیکتاتوری پرولتاریائی که در جریان انقلاب اکتبر روسیه در سال ۱۹۱۷ در کنگره دوم



حزب سوسیال دموکرات‌های روسیه بنا به پیشنهاد پلخانف (و حمایت لنین از پیشنهاد پلخانف در آن کنگره) به عنوان شکل دولت در روسیه (پسا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه) تصویب شد؛ و همین انحراف بزرگ لنین و پلخانف در «تائید دیکتاتوری پرولتاریا به عنوان شکل دولت در روسیه بود» که باعث ظهور هیولای استالینسم از دل رویکرد حزب - دولت لنینیستی گردید، چراکه پیوند رویکرد تک حزبی کمونیستی حاکم با دولت با مدل دیکتاتوری پرولتاریا آنچنانکه گرامشی می‌گوید: «باعث ظهور فاشیسم و سیستم پلیسی در اتحاد جماهیر شوروی و در تمامی کشورهای سوسیالیست دولتی قرن بیستم گردید» و همچنین باعث فروپاشی شوروی و بلوک شرق در دهه آخر قرن بیستم گردید. کمون پاریس که تجربه‌ای خلاف تمام باورهای کارل مارکس بود (چرا که: اولاً به لحاظ نظری تمامی پیشروان کمون پاریس معتقد به اندیشه‌های پرودون بودند نه کارل مارکس. ثانیاً در عرصه عمل اصلاً و ابداً طبقه کارگر پاریس رهبری کمون پاریس در دست نداشت بلکه این جنبش‌های تکوین یافته از پائین طبقه متوسط شهری از سربازان ارتش گرفته تا جوانان شهر پاریس بودند که رهبری کمون پاریس را در دست داشتند. ثالثاً برعکس رویکرد کارل مارکس کمون پاریس در یک شهر که پاریس بود تکوین پیدا کرد نه در یک کشور و یا در جهان آنچنانکه مارکس می‌گفت) به کارل مارکس آموخت که «سوسیالیسم خارج از بستر دموکراسی و مسیر دموکراتیک و جنبش‌های خودبنیاد تکوین یافته از پائین اجتماعی تنها توسط کسب قدرت سیاسی و ماشین دولت و دیکتاتوری پرولتاریا می‌تواند به انجام برسد نه از طریق دموکراسی» آنچنانکه کارل مارکس در سال ۱۸۴۸ در بیانیه کمونیست خود مدعی آن بود.

لذا به همین دلیل است که طرح کسب قدرت سیاسی و تسخیر ماشین دولتی در مانیفست کمونیست فعلی ۲۴ سال بعد یعنی در مرحله پسا کمون پاریس توسط کارل مارکس به مانیفست کمونیست موجود اضافه شده است؛ و همچنین طرح «دیکتاتوری پرولتاریا به عنوان شکل دولت» برای اولین بار در کتاب «نقد برنامه گوتا» در سال ۱۸۷۲ یعنی یکسال بعد از کمون پاریس مطرح گردیده است به عبارت دیگر جایگزینی «سوسیالیسم حزبی» و «سوسیالیسم

دولتی» (که همان سوسیالیسم از بالا می‌باشد) به جای «سوسیالیسم جنبشی» (که همان سوسیالیسم از پائین می‌باشد) در رویکرد کارل مارکس از فرایند پسا کمون پاریس (و شکست کمون پاریس) توسط کارل مارکس صورت گرفته است. بدین خاطر آنچه که می‌توان از پروژه مارکس و مارکسیسم دریافت اینکه امکان دستیابی به «سوسیالیسم مقدم بر دموکراسی» جز از طریق بالا و کسب قدرت سیاسی و دیکتاتوری پرولتاریا ممکن نمی‌باشد. بنابراین بدین ترتیب است که می‌توانیم سوسیالیسم را به سه نوع:

۱ - سوسیالیسم جنبشی.

۲ - سوسیالیسم حزبی.

۳ - سوسیالیسم دولتی تقسیم نمائیم. در میان این سه دسته سوسیالیسم تنها «سوسیالیسم جنبشی» سوسیالیسم تکوین یافته از پائین و در مسیر دموکراتیک می‌باشد.

لذا به همین دلیل «لازمه دستیابی به سوسیالیسم جنبشی دموکراسی و تقدم دموکراسی بر سوسیالیسم است» (البته در رویکرد جنبش پیشگامان مستضعفین ایران از آنجائیکه سوسیالیسم در مدل دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای اقتصادی و سیاسی و معرفتی تعریف می‌گردد و سوسیالیسم سنتز تعمیق دموکراسی می‌باشد و دموکراسی به عنوان نظام اجتماعی می‌باشد نه شکل دولت و سوسیالیسم مولود جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین می‌باشد دیگر از پارادوکس تئوریک مارکس در این رابطه برخوردار نمی‌باشد) بنابراین در این رابطه است که می‌توانیم داوری کنیم که بدون تقدم دموکراسی و بدون مسیر دموکراتیک امکان تحقق سوسیالیسم جنبشی تکوین یافته از پائین وجود ندارد. ♦

ادامه دارد

مبانی تئوریک «خود رهاسازی»

جنبش‌های چهارگانه کارگران، معلمان، دانشجویان و دانش‌آموزان ایران

اعتلای این جنبش‌ها.

۹ - تکیه بر شعار استراتژیک محمد اقبال یعنی شعار: «آزادی، برابری و همبستگی» «جوهر توحید به اعتبار اندیشه‌ای که کارآمد است عبارت است از: مساوات یا برابری، مسئولیت مشترک یا همبستگی، آزادی یا دموکراسی» (کتاب بازسازی فکر دینی - فصل ششم - اصل حرکت در ساختمان اسلام - ص ۱۷۷ - سطر ۳).

۱۰ - دفاع از حقوق انسانی و حقوق شهروندی یا برابری اجتماعی برای همه گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران در عرصه‌های مختلف سیاسی و قومی و مذهبی و فرهنگی و زبانی.

۱۱ - اعتقاد به این حقیقت که سعادت و خوشبختی را نمی‌توان به مردم یک جامعه تزریق کرد بلکه برعکس سعادت و خوشبختی مردم باید خودشان در چارچوب آگاهی و انتخاب حاصل نمایند.

۱۲ - تکیه بر این باور که جامعه تنها توسط آگاهی‌های طبقاتی و سیاسی و اجتماعی است که می‌تواند با خودآگاهی به این درجه از اعتلا و رشد برسد که در عرصه مناسبات سرمایه‌داری، این مناسبات با کالائی کردن همه چیز و استثمار بی‌رحمانه فرد از فرد و طبقه از طبقه و ملت از ملت، جامعه را به استضعاف کشیده شده است و همین خودآگاهی به استضعاف کشیده شدن جامعه است که باعث می‌گردد تا جامعه

ح - آنچه در آسیب‌شناسی این جنبش‌های چهارگانه قابل طرح است اینک:

اولاً بحران ارتباط میدانی این جنبش‌های چهارگانه با مردم.

ثانیاً بحران حزبیت و سازمان‌یابی.

ثالثاً بحران ارتباط ارگانیک بین خودشان و جنبش‌های دیگر به صورت عمودی و افقی.

ط - خود رهاسازی این جنبش‌های چهارگانه در گرو:

۱ - سازمان‌یابی مستقل این جنبش‌ها.

۲ - پیوند افقی این جنبش‌های چهارگانه با یکدیگر.

۳ - اعتقاد به این واقعیت که جنبش‌های خودبنیاد تنها توسط نیروهای خودشان به رهائی می‌رسند.

۴ - اعتقاد به این حقیقت که خودرهائی این جنبش‌ها تنها از مسیر «خودرهائی از مناسبات سرمایه‌داری و کالازدائی از نیروی کار و آموزش و غیره می‌باشد.»

۵ - اعتقاد به این امر که مسیر تحول اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی جامعه بزرگ ایران تنها از کانال جامعه مدنی جنبشی خودبنیاد تکوین یافته از پائین ممکن شدنی می‌باشد.

۶ - تکیه بر مکانیزم‌های تشکیلاتی و سازمان‌یابی به صورت تطبیقی در چارچوب تحلیل مشخص از شرایط مشخص خاص و میدانی که دارند، به جای تکیه بر مکانیزم تشکیلاتی و سازمان‌یابی انطباقی با تاسی از تجربه تشکیلاتی دیگر کشورها و جوامع.

۷ - پیوند بین فضای مجازی و فضای میدانی با اصل و متن قرار دادن فضای میدانی جهت تغییر توازن قوا به سود خود.

۸ - طرح خواسته‌های مشترک سراسری این جنبش‌ها توسط طرح مطالبات دموکراتیک (به جای مطلق کردن مطالبات سوسیالیستی در شرایط امروز جامعه ایران که باعث سکتاریست طبقه زحمتکشان شهر و روستا از طبقه متوسط شهری می‌شود) و صنفی و مدنی و سیاسی در راستای بسترسازی



و اردوگاه بزرگ مستضعفین در دو جبهه آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه بالنده بشوند و به عنوان نیروی تغییر دهنده تاریخ بدل گردند.

۱۳ - اعتقاد به این باور که جنبش‌های خودبنیاد در عرصه سازمان‌یابی به صورت کنکرت و مشخص می‌توانند خود را پیدا کنند و تا زمانیکه این جنبش‌ها خود را به صورت فردی و جمعی در عرصه سازمان‌یابی پیدا نکنند، نمی‌توانند خود را فهم نمایند.

۱۴ - تکیه بر این باور که مردم و جامعه یک ایده کلی افلاطونی نیستند، بلکه برعکس یک واقعیت مشخص می‌باشند که همین گروه‌های مختلف اجتماعی مادیت آنها را تشکیل می‌دهند و کشور ایران هم تنها دلالت بر نقشه جغرافیائی و خاک آن نمی‌کند، بلکه مهمتر از همه اینکه کشور ایران دلالت بر مردم ایران می‌کند.

۱۵ - اعتقاد به این حقیقت که تا زمانیکه گروه‌های مختلف اجتماعی و جنبش‌های پیشرو مطالباتی خودبنیاد صنفی و مدنی و سیاسی هویت جمعی خود را پیدا نکنند سازمان‌یابی نمی‌شوند.

البته هویت جمعی گروه‌های اجتماعی تنها در عرصه پیوند و همبستگی مبارزاتی حاصل می‌شود آگاهی و خودآگاهی که باعث ظهور هویت جمعی برای گروه‌های اجتماعی در بستر پراتیک اجتماعی و پراتیک سیاسی و پراتیک طبقاتی می‌شود از دو عرصه برای این گروه‌های اجتماعی حاصل می‌شوند:

الف - آگاهی‌های جنبشی یا آگاهی‌های افقی.

ب - آگاهی‌های پیشگامی یا آگاهی‌های عمودی.

آگاهی‌های افقی که در عرصه پراتیک جنبش‌های خودبنیاد مطالباتی برای آن گروه‌های مختلف اجتماعی حاصل می‌شوند دلالت بر آگاهی طبقاتی و آگاهی سیاسی و آگاهی اجتماعی و آگاهی اقتصادی و غیره می‌کنند که این گروه‌ها در عرصه جنبش خود به خودی به آن دست پیدا می‌کنند. یادمان باشد که در این رابطه گروه‌های مختلف جنبش‌های مطالباتی خودبنیاد جامعه بزرگ ایران تنها در «مکتب و مدرسه پراتیک و مبارزه اجتماعی خود است که آموزش پیدا می‌کنند نه در کلاس‌های نظری و آکادمیک» لذا به همین

دلیل هر چند که آگاهی‌های افقی جنبشی مولود پراتیک و مبارزه صنفی و مدنی و سیاسی گروه‌های مختلف اجتماعی در دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه نمی‌توانند آگاهی‌های عمیق و همه‌جانبه در دو مؤلفه سلبی و ایجابی باشند، ولی بدون تردید در این رابطه می‌توان داوری کرد که بدون این آگاهی‌های خودآموز و خودبنیاد و خودسامان‌گر هرگز گروه‌های مختلف اجتماعی نمی‌توانند از آگاهی عمودی ایجابی پیشگامان بهره‌مند شوند.

اما در خصوص آگاهی‌های عمودی و یا آگاهی‌های پیشگامی، منظور آگاهی‌های روشن‌گرایانه جنبش پیشگامان مستضعفین ایران می‌باشد که در چارچوب حرکت نظری و عملی خود، آگاهی‌های طبقاتی و اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و غیره که «توسط حرکت تبلیغی و یا حرکت ترویجی و یا حرکت تهییجی خود وارد وجدان اجتماعی و طبقاتی و سیاسی این گروه‌های مختلف اجتماعی می‌کنند» و البته در پیوند این مؤلفه‌های دو گانه آگاهی‌های افقی و آگاهی‌های عمودی است که گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه ایران می‌توانند به «آگاهی‌های ایجابی و سلبی دست پیدا کنند.»

پر واضح است که آگاهی‌های افقی برای گروه‌های مختلف اجتماعی هر چند که گسترده هم باشد «تنها مشمول آگاهی‌های سلبی می‌شوند، نه آگاهی‌های ایجابی و آلترناتیوی» به عبارت دیگر گروه‌های اجتماعی در عرصه آگاهی‌های افقی مولود پراتیک اجتماعی خود تنها درمی‌یابند که «چه نمی‌خواهند و درمی‌یابند که چه باید نباشد» اما در عرصه آگاهی‌های افقی به تنهایی گروه‌های مختلف اجتماعی در چارچوب «مبارزات مطالباتی صنفی نمی‌توانند دریابند که پس از نفی وضع موجود چه آلترناتیوی باید جایگزین آنها بشوند» به عبارت دیگر «می‌دانند که چه نمی‌خواهند و بر پایه فهم این رویکرد سلبی است که باید توسط جنبش پیشگامان مستضعفین ایران رویکرد ایجابی و آلترناتیوی پیدا کنند»، بنابراین «توسط دانستن چه نمی‌خواهند و دانستن چه می‌خواهند است که آگاهی‌های افقی یا آگاهی‌های جنبشی (که تنها دارای مضمون سلبی نسبت به وضع وجود می‌باشند) با آگاهی‌های پیشگامی یا عمودی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران (که از مضمون ایجابی



و آلترناتیوی نسبت به وضع موجود برخوردار می‌باشند) ترکیب و تلفیق پیدا می‌کنند.»

به این ترتیب است که می‌توانیم نتیجه‌گیری کنیم که تنها با تلفیق دو نوع آگاهی‌های افقی جنبشی و آگاهی‌های عمودی پیشگامی است که آگاهی‌های گروه‌های مختلف اجتماعی می‌توانند از فرایند آگاهی، وارد فرایند خودآگاهی به عنوان موتور حرکت این جنبش‌های خودبنیاد مطالباتی بشوند.

باری، هر چند که هر مبارزه‌ای خواه صنفی و خواه مدنی و خواه سیاسی و اجتماعی خودبخود آگاهی‌خواهند آورد، ولی آگاهی زائیده مبارزه طبقاتی و مبارزه سیاسی و مبارزه صنفی و اجتماعی فقط مشمول آگاهی‌های سلبی می‌شوند نه آگاهی‌های آلترناتیوی و ایجابی یعنی فقط مشمول آگاهی‌های «چه نمی‌خواهند می‌شود و به آگاهی‌های چه می‌خواهند تعلق پیدا نمی‌کنند»؛ و زمانی این آگاهی‌های «چه نمی‌خواهند» مولود مبارزه طبقاتی و سیاسی و اجتماعی خودگروه‌های مختلف اجتماعی بدل به «آگاهی‌های چه می‌خواهند» می‌شوند که آگاهی‌های عمودی پیشگامی جنبش روشنگری جنبش پیشگامان مستضعفین ایران بتواند با این آگاهی‌های افقی و جنبشی ترکیب بشوند و شاید بهتر باشد که این موضوع را اینچنین مطرح کنیم که «کار جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در عرصه حرکت افقی خود این است که همان آگاهی‌های سلبی جنبش‌های مطالباتی صنفی و سیاسی و مدنی را به آگاهی‌های آلترناتیوی و ایجابی استحاله کنند.»

برای فهم این مهم تنها کافی است که عنایت داشته باشیم که بزرگترین آفت جنبش‌های خودبنیاد مطالباتی آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه طبقه متوسط شهری و طبقه زحمتکشان شهر و روستای ایران در طول ۱۵۰ سال حرکت تحول‌خواهانه جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران، «همین تک مؤلفه‌ای بودن یا محدود بودن آگاهی آنها به آگاهی جنبشی افقی و یا همان چه نمی‌خواهند بوده است» که برای طرح مصداق در رابطه با این مفاهیم تئوریک کافی است که به آسیب‌شناسی دو انقلاب بزرگ مشروطیت و ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران بپردازیم چراکه «در هر دو انقلاب، مردم ایران تنها می‌دانستند که چه نمی‌خواهند، بدون اینکه

بدانند که چه می‌خواهند». در نتیجه همین خلاء در آگاهی و فهم مردم ایران باعث گردید تا هم در مشروطیت با شعار: «ما شرع نبی خواهیم، مشروطه نمی‌خواهیم» روحانیت حوزه‌های فقهاتی تحت هژمونی شیخ فضل الله نوری و حتی جریان روحانیت مشروطه‌خواه حوزه‌های فقهاتی این انقلاب مشروطیت شکست بخورد و هم در جریان انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران هم باز به علت اینکه مردم ایران در عرصه مبارزه ضد استبدادی خود توانسته بودند «به چه نمی‌خواهند» یا نفی رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی دست پیدا کنند.

از آنجائیکه در خلاء جنبش پیشگامان جامعه ایران در سال ۵۷ نتوانستند به آگاهی عمودی دست پیدا کنند در نتیجه جامعه ایران در جریان جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ هم نتوانستند به آگاهی‌های ایجابی و عمودی در خصوص «چه می‌خواهند» یا آگاهی آلترناتیوی نسبت به رژیم جایگزینی رژیم توتالیتر پهلوی دست پیدا کنند. بدین خاطر همین خلاء آگاهی‌های ایجابی و آلترناتیوی و «چه می‌خواهند» بود که باعث گردید تا روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهاتی به قول شیخ هادی غفاری با شعار: «ملاًتیریا به جای پرولتاریا» با موج‌سواری رهبری جنبش ضد استبدادی مردم ایران را در دست بگیرند؛ و عکس این روحانیت را بر سقف کره ماه ببرند. ◇

ادامه دارد



در شرایط امروز جامعه بزرگ ایران با کدامین

مکانیزم در عرصه «خودسازماندهی» حرکت می‌کند؟

هفت تپه و فولاد اهواز در حافظه تاریخی جنبش‌های آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران در حد جنبش‌های کارگران هپکو و آذراب باقی می‌ماند.

شاید بهتر باشد برای فهم بیشتر این مهم موضوع را اینچنین مطرح کنیم که در داوری ما بین جنبش کارگاهی و صنفی کارگران هپکو و آذراب با جنبش صنفی و کارگاهی و مطالباتی کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز تفاوت چندانی وجود نداشته است؛ و شاید هزینه‌ای که جنبش کارگران هپکو و آذراب در عرصه جنبش مطالباتی خود پرداخت کردند بیشتر از هزینه‌ای بود که جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز پرداخت کردند. فراموش نکنیم که جنبش کارگران هپکو و آذراب هم از نظر زمانی طولانی‌تر از جنبش نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز بودند و هم به لحاظ فراگیری در پیوند با جامعه ایران و مردم اراک فراگیرتر از جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و کارگران فولاد اهواز عمل کردند، چیزی که جنبش کارگران هپکو و آذراب نداشتند (اما کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز داشتند) پیوند افقی با جنبش‌های مطالباتی از جنبش معلمان تا جنبش بازنشستگان و مهمتر از همه با جنبش دانشجویی بود که باعث گردید تا جنبش کارگران آذراب نتوانند در پروسس جنبش خودبنیاد و خودسازمان‌گر و خودسامانده خود به مقام جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد

یادمان باشد که آنچنانکه در خیزش دی‌ماه ۹۶ پائینی‌های جامعه ایران جنبش دانشجویی تهران با حضور در آن خیزش با شعار: «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمامه ماجرا» حرکت اتمیزه و بی‌سر و بی‌برنامه خیزش دی‌ماه ۹۶ را «بدل به یک گفتمان تاریخی در پروسس جنبش دو مؤلفه‌ای آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران کردند» و بدون تردید اگر جنبش دانشجویی با حضور خود در مرحله پایانی خیزش دی‌ماه ۹۶ و شعار: «اصلاح‌طلب، اصول‌گرا - دیگه تمامه ماجرا» خیزش دی‌ماه ۹۶ را بدل به یک گفتمان تاریخی در پروسس حرکت تحول‌خواهانه ۴۰ سال گذشته و پروسس ۲۰ ساله جنبش به اصطلاح اصلاح‌طلبان درون و برون حکومت و داخل و خارج از کشور نمی‌کردند، خیزش اتمیزه و بی‌سر و بی‌برنامه دی‌ماه ۹۶ مانند دیگر خیزش‌های دوران رژیم مطلقه فقهاتی از خیزش اسلامشهر گرفته تا خیزش شهرک طلاب مشهد از حافظه تاریخی مردم ایران حذف می‌شد؛ بنابراین آنچه که باعث گردید تا خیزش دی‌ماه ۹۶ پائینی‌های جامعه ایران بدل به یک نقطه عطفی در حرکت ۴۰ ساله جنبش‌های آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه اردوگاه بزرگ مستضعفین ایران بشود یقیناً فقط و فقط حضور جنبش دانشجویی در آن خیزش (فراگیر و سراسری که بیش از ۹۰ شهر بزرگ و کوچک ایران را در طول ۹ روز در برگرفت) بود که عامل استحاله آن خیزش به یک گفتمان شد.

عین همین پروسه در جریان اعتلای جنبش‌های کارگاهی کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز در سال ۹۷ اتفاق افتاد، چرا آنچه که باعث گردید تا جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز بدل به نقطه عطفی در حرکت جنبشی خودبنیاد و خودسازمان‌گر و خودگردان و خودسامانده مطالباتی جامعه بزرگ ایران بشود نه فقط خود این دو جنبش کارگری بودند بلکه حضور و پیوند همه جانبه جنبش دانشجویی با این جنبش و با شعار: «فرزندان کارگرانیم - کنارشان می‌مانیم» بود که باعث گردید تا جنبش مطالباتی و صنفی کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز بدل به یک گفتمان جدید در عرصه جنبش‌های مطالباتی خودبنیاد و خودسازمان‌گر و خودسامانده سه مؤلفه‌ای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی امروز جامعه ایران بشود؛ و قطعاً اگر توسط پیوند جنبش دانشجویی با جنبش کارگاهی و صنفی کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز و شعار: «فرزندان کارگرانیم - کنارشان می‌مانیم» نبودند، جنبش کارگران نیشکر



اهواز دست پیدا کنند.

ذکر این نکته در آسیب‌شناسی جنبش کارگاهی نیشکر هفت تپه در سال ۹۷ ضرورت دارد که عنایت داشته باشیم که شعار: «نان، کار، آزادی، اداره شورائی» که در بستر جنبش کارگران نیشکر هفت تپه مطرح گردید، هر چند این شعار یک شعار استراتژی برای جنبش طبقه کارگر ایران می‌باشد و هر چند این شعار در تحلیل نهائی می‌تواند بسترساز طبقه‌ای شدن جنبش کارگاهی جامعه امروز ایران بشود و هر چند این شعار می‌تواند بسترساز پیوند جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری با جبهه برابری‌طلبانه طبقه زحمتکشان شهر و روستای ایران بشوند، ولی هرگز نباید فراموش کنیم که این شعار از جوهر صد در صد سیاسی برخوردار بود که در زمان و مکانی مطرح شد که جنبش کارگاهی نیشکر هفت تپه فرایند صد در صد صنفی طی می‌کردند و خواسته کارگران نیشکر هفت تپه پرداخت حقوق سه ماهه معوقه خود و نفی خصوصی‌سازی صنایع نیشکر هفت و دولتی کردن این صنایع بود؛ و دیدیم که به مجرد اینکه رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم توانست به نحوی حقوق معوقه سه ماه کارگران نیشکر هفت تپه را پرداخت نماید، این جنبش به یکباره از روند اعتلائی وارد فرایند تدافعی شد؛ و شعار «آزادی زندانیان نیشکر هفت تپه» هم فراموش کردند؛ بنابراین در این رابطه است که ما می‌توانیم داوری نمائیم که بین شعار: «نان، کار، آزادی، اداره شورائی» مطرح شده در جریان جنبش صد در صد صنفی و کارگاهی نیشکر هفت تپه با بستر و جوهر آن جنبش تناقض داشت؛ و به همین ترتیب است که شعار «نان، کار، آزادی، اداره شورائی» هرگز و هرگز از دایره فردی نتوانست فراتر برود و حتی در عرصه جنبش کارگران نیشکر هفت تپه بدل به گفتمان میدانی بشود.

آنچنانکه دیدیم که زمانی که رهبری جنبش کارگران نیشکر هفت تپه تهدید کرد که در صورتی که به خواسته‌های آن‌ها ترتیب اثر داده نشود، فردا می‌رویم اداره صنایع نیشکر هفت تپه را از دست امید اسدیگی و کادر اداری‌اش پس می‌گیریم این شعار او در حد حرف باقی ماند، مثل شعار میرحسین موسوی در ۲۵ خرداد ۸۸ در خیابان آزادی که پشت بلند گو دستی حزب پادگانی خامنه‌ای را تهدید کرد که در صورتی که به خواسته آنها تن ندهند کارگران را دعوت به اعتصاب می‌کند که البته دیدیم که میرحسین

موسوی از آنچنان پتانسیلی که می‌گفت برخوردار نبود. البته هرگز و هرگز این شعارها نتوانستند مادیت میدانی واقعی پیدا کنند و سرانجام این شعارها در عرصه میدانی به آنجا رسید که خواسته کارگران «دولتی کردن صنایع نیشکر هفت تپه شد» که صد در صد یک شعار ارتجاعی می‌باشد چراکه دولتی شدن در چارچوب رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم چیزی جز قبول سلطه سرمایه‌داری نامتعارف غارت‌گر و رانتی و نفتی موجود بر این صنایع نیست.

باری اصل مهمی که در خصوص سازمان‌یابی جنبش کارگری ایران باید در نظر بگیریم اینکه هرگز نباید با نگاه استاتیک به سازمان دهی و سازمان‌یابی جنبش کارگری برخورد کنیم و هرگز نباید در تعیین شکل‌بندی و مکانیزم سازماندهی جنبش کارگران به صورت انتزاعی و مجرد از حرکت جنبش طبقه کارگر ایران برخورد کنیم. اینگونه رویکرد استاتیکی به سازمان‌یابی و سازماندهی طبقه کارگر ایران باعث می‌گردد تا در تعیین مکانیزم و شکل‌بندی سازماندهی هرگز برای خود حرکت مشخص طبقه کارگر جایگاهی قائل نشویم در نتیجه همین اعتقاد به بیگانگی بین حرکت مشخص و تعیین مکانیزم سازماندهی و سازمان‌یابی جنبش‌های کارگری باعث می‌گردد تا با برخورد انطباقی (به جای برخورد تطبیقی) به صورت مکانیکی به تجویز شکلی و یا اشکالی از سازمان‌یابی که در کشورهای دیگر تجربه شده است، بپردازیم و همین رویکرد باعث می‌گردد تا تجویز مکانیکی مکانیزم‌های سازماندهی و سازمان‌یابی جنبش‌های کارگری دیگر جوامع نه تنها باعث اعتلای مبارزه و حرکت جنبش‌های کارگری در جامعه ایران نشوند بلکه بالعکس اینگونه مکانیزم‌های مکانیکی سازماندهی و سازمان‌یابی بسترساز رکود حرکت جنبش‌های کارگری هم بشوند.

برای فهم این موضوع در این جا مجبور به ذکر مثالی می‌باشیم و آن اینکه اگر مثلاً ما جهت سازماندهی و سازمان‌یابی جنبش‌های کارگاهی کارگران امروز جامعه ایران بر دو مدل شورائی و سندیکائی تکیه بکنیم و همین دو مدل را در دستور کار خود قرار بدهیم و در عرصه حرکت ترویجی و تبلیغی خود نسبت به طبقه کارگر ایران تنها بر طبل این دو مدل بکوبیم و کارگران و جنبش کارگاهی کارگران جامعه امروز ایران را بین انتخاب یکی از این دو مدل جهت سازماندهی و سازمان‌یابی قرار بدهیم، حداقل فایده این رویکرد آن می‌شود که این دو مدل برای جنبش کارگران



به صورت دو هدف در عرصه مبارزه خودبنیادشان درمی‌آید، در صورتی که تعریف ما از سازمان‌یابی و سازماندهی در این رابطه برای آن بود که سازماندهی بتواند به عنوان یک وسیله و ابزار در خدمت مبارزه و حرکت جنبش‌های کارگری درآیند و بتوانند توسط ایجاد پیوند بین جنبش‌های کارگاهی کارگران ایرانی کارگران را از دایره «در خود» به مرحله «برای خود» استحاله دهند و شرایط برای مبارزه درازمدت آنها فراهم سازند؛ و بسترها برای تغییر قوا در عرصه میدانی فراهم کنند؛ و کارگران از پراکندگی در عرصه عمل نجات بدهند و شرایط برای پیوند با گروه‌های اجتماعی متحد خود فراهم نمایند و بستر برای مدیریت دموکراتیک خودشان فراهم کنند و کارگران ایران را با هم متحد نمایند. پر واضح است که برای اینکه مکانیزم سازماندهی و تشکیلات جنبش‌های کارگری بتوانند دارای فونکسیون فوق برای کارگران بشوند لازم است که:

اولاً سازماندهی و سازمان‌یابی در پروسس مبارزه افقی طبقه کارگر ایران موخر بر حرکت و مبارزه کارگران باشد.

ثانیاً مکانیزم سازماندهی کارگران به صورت مشخص و انضمامی از دل همان حرکت کارگران بیرون بیاید. تنها در این صورت است که «سازماندهی جنبش کارگران باعث قالب‌ریزی توسط سازماندهی نمی‌شوند بلکه سازماندهی در این رابطه از آنجائیکه از جوهر دینامیکی برخوردار می‌باشند، خود دارای جوهر حرکت است». برای مثال در عرصه حرکت وجود از آنجائیکه حرکت تکاملی وجود در چارچوب نظم و قوانینی از آغاز تا انتها سازماندهی شده می‌باشند ولی چون سازماندهی حرکت تکامل وجود توسط سازماندهی و نظم و قوانین جزئی از وجود و حرکت تکاملی وجود می‌باشند همین امر باعث می‌گردد که امکان جداسازی بین وجود و حیات و حرکت در هستی نباشد و البته به فرض محال در صورت جداسازی نظم و قوانین شکل سازماندهی هستی از آنها آن حیات و حرکت ناپود می‌شوند.

در خصوص سازماندهی جنبش‌های کارگری با رویکرد تطبیقی هم می‌توانیم در این چارچوب دآوری نمائیم که شکل‌بندی و سازماندهی حرکت و جنبش‌های کارگری نباید منفک از حرکت آنها باشند بلکه برعکس به صورت دینامیک باید از دل آنها رویش و زایش نمایند. این رویکرد باعث می‌گردد تا علاوه بر اینکه مکانیزم سازماندهی از آغاز تا انتها

صورت ثابت نداشته باشد و دائماً به موازات پیچیده شدن حرکت و مبارزه طبقه کارگر این مکانیزم‌ها هم پیچیده‌تر بشوند خود سازماندهی هم جزء حرکت می‌شود؛ بنابراین اگر به تقدم حرکت بر سازماندهی اعتقاد داشته باشیم و اگر به رابطه دینامیک بین حرکت و سازماندهی قائل باشیم این همه باعث می‌گردد تا که قبل از تعیین نوع مکانیزم سازماندهی به صورت انتزاعی و مجرد به تعریف شاخه‌های حرکت بپردازیم. لذا در این رابطه است که می‌توانیم بر حسب جوهر حرکت کارگران حرکت آنها را به چهار دسته تقسیم نمائیم که عبارتند از:

- الف - حرکت‌های صنفی - صنفی.
- ب - حرکت‌های صنفی - سیاسی.
- ج - حرکت‌های سیاسی - صنفی.
- د - حرکت‌های سیاسی - سیاسی.

طبیعی است که بر حسب هر کدام از این فرایندهای حرکتی، کارگران مکانیزم سازماندهی و سازمان‌یابی آنها تغییر می‌کنند؛ یعنی اگر مثلاً در فرایند حرکت صنفی - صنفی مکانیزم مجمع عمومی و انجمن‌های صنفی به عنوان سازماندهی می‌توانند فونکسیون مثبتی برای حرکت کارگران داشته باشند. در فرایند سیاسی - سیاسی جز مکانیزم شورائی به عنوان سازماندهی نمی‌تواند برای جنبش طبقه کارگر ایران مکانیزم دیگری جایگزین کرد. یادمان باشد که از زاویه جامعه‌شناسی اگر بخواهیم این موضوع را در سطح کلان مورد تحلیل قرار بدهیم باید بگوئیم که در حرکت تحول‌خواهانه جوامع مختلف ما نمی‌توانیم نسخه واحدی برای تغییر همه جوامع تعریف نمائیم آنچنانکه در عرصه سازماندهی و سازمان‌یابی جنبش‌های دموکراتیک و سوسیالیستی هم ما نه تنها نمی‌توانیم از نسخه‌های وارداتی جهت سازماندهی این جنبش‌ها در جامعه امروز ایران استفاده نمائیم بلکه مهمتر از آن اینکه اگر «تعیین مکانیزم سازماندهی یک امر دینامیک بدانیم نه موضوع مکانیکی قطعاً باید در تعیین مکانیزم سازماندهی بر مکانیزم‌های خودجوش مشخص انتخابی این جنبش‌های خودبنیاد (و خودسازمانده مطالباتی در سه مؤلفه صنفی - اقتصادی و اجتماعی - مدنی و سیاسی تکیه) داشته باشیم.»

ادامه دارد

«ما» چه می‌گوئیم؟

ما می‌گوئیم پروسه دموکراتیک کردن در یک جامعه مقدم بر پروسه دموکراسی می‌باشد، چراکه در چارچوب پروسه دموکراتیک کردن است که اراده جمعی در یک جامعه مادیت و تحقق پیدا می‌کنند شاید بهتر باشد که این مهم را اینچنین مطرح کنیم که تحقق اراده جمعی تکوین یافته از پائین جهت دستیابی به آزادی‌های دموکراتیک یا دموکراسی سه مؤلفه‌ای در گرو دستیابی به جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر دینامیک تکوین یافته از پائین می‌باشد؛ و لذا تا زمانیکه جامعه مدنی دینامیک در یک جامعه تکوین پیدا نکند امکان تحقق اراده جمعی تکوین یافته از پائین در آن جامعه وجود ندارد؛ که البته در ادامه آن در خلاء اراده جمعی امکان دستیابی به آزادی‌های دموکراتیک هم در آن جامعه وجود نخواهد داشت.

یادمان باشد که در مدل دموکراسی سوسیالیستی مورد اعتقاد ما موضوع بر سر تقسیم اجتماعی کردن سه مؤلفه‌ای اقتصادی و سیاسی و معرفتی می‌باشد نه ایجاد برابری حقیقی افراد جامعه، آنچنانکه لیبرال دموکراسی بر طبل آن می‌کوبد. پر پیداست که در رویکرد ما برابری حقوقی افراد جامعه آنچنانکه لیبرال دموکراسی به دنبال آن می‌باشد تنها در شرایطی تحقق پیدا می‌کند که تقسیم اجتماعی قدرت در آن جامعه صورت گرفته باشد، به عبارت دیگر تا زمانیکه در جامعه تقسیم اجتماعی قدرت سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی به انجام نرسد امکان دستیابی به برابری حقوقی افراد آن جامعه آنچنانکه

ما می‌گوئیم تعریف پروسه فرهنگی دموکراسی در هر جامعه باید به صورت کنکرت و مشخص در چارچوب فرهنگ همان جامعه تعریف بشود. هر گونه رویکرد انطباقی در این رابطه محکوم به شکست خواهد بود و تا مردم و جامعه با فرهنگ دموکراسی آشنا نشوند نمی‌تواند دموکراسی در صورت یک پروسه از پائین تمرین کرد.

ما می‌گوئیم از آنجائیکه در تحلیل نهائی دموکراسی در سه مؤلفه آن مکانیزمی برای محدود کردن قدرت می‌باشد. محدود کردن قدرت سه مؤلفه‌ای اقتصادی و سیاسی و اجتماعی تنها توسط قدرت ممکن می‌باشد لذا در این رابطه است که در دموکراسی سوسیالیستی اعمال اراده جهت مهار قدرت سه مؤلفه‌ای از پائین و توسط جامعه مدنی جنبشی حاصل می‌شود. البته در لیبرال دموکراسی مکانیزم محدود کردن قدرت از بالا توسط تقسیم قوا و انتخابات و فدرالیسم به انجام می‌رسد.

ما می‌گوئیم اگر جوهر و مضمون دموکراسی را آزادی تعریف بکنیم می‌توانیم در یک تقسیم بندی کلی آزادی‌ها را به سه دسته:

الف - آزادی‌های لیبرالیستی.

ب - آزادی‌های دموکراتیک.

ج - آزادی‌های سوسیالیستی، تقسیم نمائیم.

البته تقسیم آزادی به دو دسته آزادی‌های فردی و آزادی‌های جمعی همچنین تقسیم انواع آزادی به دو دسته آزادی‌های مثبت و آزادی‌های منفی جز همان سه دسته آزادی‌های لیبرالیستی و آزادی‌های دموکراتیک و آزادی‌های سوسیالیستی قرار می‌گیرند.

ما می‌گوئیم آزادی‌های دموکراتیک و آزادی‌های سوسیالیستی در پیوند و به موازات هم عمل می‌کنند تفاوت جوهری بین آزادی‌های لیبرالیستی با آزادی‌های دموکراتیک در آن است که در آزادی لیبرالیستی تکیه بر برابری حقوقی افراد جامعه می‌شود در صورتی که در آزادی‌های دموکراتیک تکیه بر برابری قدرت‌های سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی می‌باشد که البته این مهم توسط اجتماعی کردن قورت ثلاثه فوق به انجام می‌رسد. پر واضح است که در رویکرد ما آزادی‌های دموکراتیک فراتر از آزادی‌های لیبرالیستی می‌باشد.

ما می‌گوئیم لازمه دستیابی به آزادی‌های دموکراتیک تحقق اراده جمعی در جامعه است، یعنی تا زمانیکه در یک جامعه اراده جمعی تحقق پیدا نکند، دستیابی به آزادی‌های دموکراتیک در آن جامعه غیر ممکن می‌باشد.

لیبرال دموکراسی به دنبال آن می‌باشد نیست.

ما می‌گوئیم دموکراسی سوسیالیستی به عنوان یک مدل مانند لیبرال دموکراسی تنها شکل سیاسی حکومت نیست بلکه برعکس، دموکراسی سوسیالیستی یک نظام اجتماعی است که بر پایه سه شالوده اجتماعی کردن قدرت‌های سیاسی و معرفتی و اقتصادی استوار می‌باشد.

ما می‌گوئیم دموکراسی سوسیالیستی عبارت از حق برابری و آزادی همه شهروندان یک جامعه و سوسیال دموکراسی عبارت است از تلاشی برای به هم وصل کردن دو پایه دموکراسی یعنی برابری و آزادی شهروندی، فراموش نکنیم که در اندیشه‌های ما دموکراسی سوسیالیستی به عنوان یک رویکرد با دموکراسی سوسیالیستی به عنوان برنامه متفاوت می‌باشد و دلیل این امر همان است که در دموکراسی سوسیالیستی به عنوان یک برنامه ما باید بر دستورالعمل‌های مشخص و کنکرت برای اجتماعی کردن قدرت‌های سه مؤلفه‌ای جامعه مشخص تکیه کنیم در صورتی که در دموکراسی سوسیالیستی به عنوان یک رویکرد ما به صورت سیستماتیک در چارچوب نظری بر مفاهیم مربوطه تکیه می‌کنیم و وارد عرصه مصداقی و مشخص نمی‌شویم.

ما می‌گوئیم برای فهم سیستماتیک دموکراسی سوسیالیستی باید از «انسان» به دموکراسی و سوسیالیسم برسیم نه از مناسبات اقتصادی و سیاسی حاکم و لذا در این رابطه است که برعکس رویکرد کارل مارکس به دموکراسی که او دموکراسی را برای کسب قدرت سیاسی طبقه پرولتاریا می‌خواست، ما دموکراسی و سوسیالیسم را برای انسان به صورت کلی می‌خواهیم؛ و از اینجا است که در رویکرد ما دموکراسی سوسیالیستی مولود فرهنگ دموکراتیک می‌باشد؛ یعنی تا زمانیکه جامعه به صورت خودجوش و از پائین به دموکراسی و رویکرد دموکراتیک نرسد، امکان دستیابی به دموکراسی سوسیالیستی در آن جامعه وجود ندارد.

ما می‌گوئیم آنچنانکه از آغاز قرن بیست و یکم الی الان در افغانستان و عراق و لیبی و سوریه و غیره در برابر تهاجم امپریالیست جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا به این کشورها شاهدیم (برعکس ادعای بوش پسر که می‌گفت ما برای صدور دموکراسی به این کشورها تهاجم نظامی کرده‌ایم آنها چه خواهند و چه نخواهند باید این دموکراسی ما را

قبول کنند) دموکراسی از جنگ و اشغال نظامی بر نمی‌آید بلکه برعکس، ما می‌گوئیم دموکراسی مولود و سنتز مبارزه مدنی جنبشی جامعه در چارچوب جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبری تکوین یافته از پائین می‌باشد.

ما می‌گوئیم بدون دموکراتیک کردن جامعه نمی‌توان به دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای اقتصادی و سیاسی و معرفتی دست پیدا کرد یعنی تا زمانیکه نتوانیم جامعه بزرگ ایران را دموکراتیک کنیم، نخواهیم توانست در جامعه ایران به دموکراسی سوسیالیستی دست پیدا کنیم. باری در این رابطه است که اگر بخواهیم مشخصه استراتژی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران در ۴۳ سال گذشته حیات درونی و برونی خود در دو فاز عمودی و سازمانی آرمان مستضعفین و فاز افقی و جنبشی ده ساله نشر مستضعفین به عنوان ارگان عقیدتی و سیاسی جنبش پیشگامان مستضعفین ایران فرموله کنیم می‌توانیم بگوئیم که:

الف - تکیه بر رویکرد دموکراتیک کردن جامعه بزرگ ایران در چارچوب جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین به جای رویکرد نظامی چریک‌گرایانه یا ارتش خلقی.

ب - تکیه بر جنبش فرهنگی توسط پروژه اصلاح دینی به عنوان عامل بسترساز اعتلای جنبش‌های مطالباتی اجتماعی و سیاسی به جای تکیه بر استراتژی کسب قدرت سیاسی و کسب رهبری جنبش‌های خودجوش مطالباتی امروز جامعه ایران در دو جبهه مختلف آزادی‌خواهانه طبقه متوسط شهری و برابری‌طلبانه پائینی‌های جامعه بزرگ ایران.

ج - تکیه بر رویکرد گفتمان‌سازی بر پایه دو مؤلفه دموکراسی و سوسیالیسم به جای تکیه بر رویکرد آلترناتیوسازی انقلابی‌گری یا براندازی رژیم چنج امپریالیستی.

د - اعتقاد به تقدم رویکرد جنبشی بر رویکرد حزبی چه در عرصه افقی و چه در عرصه عمودی.

۹ - ما می‌گوئیم جمله آغازین مانیفست کارل مارکس که می‌گوید «تمامی جنگ‌های تاریخ جنگ‌های طبقاتی می‌باشند» درست نیست، هر چند که معتقدیم که بخش بزرگی از جنگ‌های تاریخ جنگ‌های طبقاتی می‌باشند و طبقاتی بودن بخش بزرگ از جنگ‌های تاریخ به معنای آن نیست که این حکم را به همه جنگ‌های انسان تعمیم بدهیم و تمامی جنگ‌های تاریخ را جنگ‌های طبقاتی



تعریف نمائیم. در یک نگاه کلی ما می‌گوئیم جنگ‌های تاریخ را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد که عبارتند از:

الف - جنگ‌های طبقاتی،

ب - جنگ‌های اشغال‌گرایانه و قدرت‌طلبانه،

ج - جنگ‌های مذهبی و اعتقادی.

برای مثال جنگ‌های اشغال‌گرایانه و قدرت‌طلبانه داعش در منطقه خاورمیانه در عراق و سوریه را نمی‌توان در چارچوب جنگ‌های طبقاتی تحلیل کرد آنچنانکه جنگ‌های نادر شاه با هند و جنگ‌های مغولان با کشورهای خاور دور و خاورمیانه هم نمی‌توان در چارچوب جنگ‌های طبقاتی تحلیل نمود که البته این رویکرد ما به تاریخ بر می‌گردد به نوع تبیینی که از فلسفه تاریخ داریم، چراکه در رویکرد ما آنچنانکه در آیات سوره شمس و سوره انسان آمده است:

«وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا - وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا - وَالسَّمَاءِ وَمَا بَنَاهَا - وَالْأَرْضِ وَمَا طَحَاهَا - وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا» (سوره شمس - آیات ۷ تا ۱۰).

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (سوره انسان - آیه ۳) انسان یعنی «انتخاب» و بدون قدرت انتخاب، انسان معنی پیدا نمی‌کند.

ما می‌گوئیم حتی سوسیالیسم برای انسان یک انتخاب می‌باشد نه سنتز و محصول جبری رشد ابزار تولید؛ و لذا به همین دلیل است که هسته مرکزی رویکرد قرآن به انسان و تاریخ و جامعه «پراکسیس یا عمل آگاهانه جهت تغییر می‌باشد».

«وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (سوره نجم - آیه ۳۹).

همین دو خودویژگی «انتخاب» و «پراکسیس» در حرکت انسان در رویکرد قرآن باعث می‌گردد تا رابطه تاریخ و انسان به جای یک رابطه یکطرفه و جبری و ماتریالی است تاریخی، یک رابطه دوطرفه باشد یعنی در رویکرد قرآن «انسان تاریخ می‌سازد و تاریخ انسان را» در نتیجه همین مکانیزم دیالکتیکی تاریخ با عنایت به خودویژگی انتخاب و اختیار و آزادی و آفرینندگی انسان باعث می‌گردد تا آنچنانکه مارکوزه می‌گوید «تاریخ شرکت بیمه نباشد» که به صورت جبری آنچنانکه طرفداران ماتریالیسم تاریخی می‌گویند به سوی هدف‌های از پیش تعیین شده حرکت نماید و موتور حرکت آن هم جنگ‌های طبقاتی صرف باشد.

لذا به همین دلیل است که در رویکرد قرآن فرجام روند تاریخ از پیش تعیین شده نمی‌باشد و حرکت تاریخ باز و چند وجهی می‌باشد؛ که تنها یک وجه آن طبقاتی است. لذا به همین دلیل است که در رویکرد قرآن از آنجائیکه پراکسیس یا عمل آگاهانه انسان جهت تغییر جامعه به عنوان موتور حرکت انسان و جامعه و تاریخ می‌باشد، می‌توان چنین داوری کرد که در رویکرد قرآن تاریخ چیزی نیست جز سنتز پراکسیس انسانی، بنابراین برعکس آنچه که لنین می‌گوید «ما نمی‌توانیم تاریخ را تسری ماتریالیسم دیالکتیکی و ماتریالیسم فلسفی به حوزه جامعه تعریف نمائیم»، زیرا اگر معتقد به چنین تعریفی برای تاریخ شدیم راهی جز این نخواهیم داشت مگر اینکه آنچنانکه کارل مارکس در سر آغاز کتاب «مانیفست» خود می‌گوید «تمامی جنگ‌های تاریخ را طبقاتی، تعریف نمائیم، اعتقاد به هسته مرکزی دو مؤلفه‌ای «انتخاب» و «پراکسیس» یا عمل آگاهانه انسان جهت تغییر جامعه باعث می‌گردد تا اعمال انسان در تاریخ را مولود عوامل و نیروهای جبری مادی ندانیم بلکه برعکس رابطه فعال و خلاق میان انسان و محیط خودش را زیربنای تحول تاریخ و جنگ‌های تاریخی تعریف کنیم.

بنابراین در رویکرد قرآن تاریخ عرصه عمل انسان است نه جبر ابزار تولید و در همین رابطه است که محمد اقبال در فصل پنجم کتاب «بازسازی فکر دینی در اسلام» که مانیفست اندیشه‌های او می‌باشد با رد هر گونه رویکرد پایان تاریخ و ظهور آخر زمانی و ثنویت زرتشتی، در عرصه تاریخ دو وجهی یا دیالکتیکی بودن حرکت تاریخ را تاکید می‌نماید. ♦

ادامه دارد



امروز زیر پوست جامعه دانشگاهی ایران چه می‌گذرد؟

و لذا به همین است که معلم کبیرمان شریعتی در آسیب‌شناسی انقلاب مشروطیت و در مقایسه با انقلاب کبیر فرانسه می‌گوید:

اولاً انقلاب مشروطیت بدون عصر روشنگری اعتلا پیدا کرد.

ثانیاً برعکس انقلاب کبیر فرانسه که بیش از یک قرن زیربنای جنبش فرهنگی و کار تئوریک داشت، انقلاب مشروطیت با چند تا فتوای روحانیت حوزه‌های فقهاتی تکوین پیدا کرد و با چند تا فتوا روحانیت دگماتیست همان حوزه‌های فقهاتی شکست خورد و به پایان رسید.

بدین ترتیب است که علت اصلی شکست انقلاب مشروطیت در داوری ما و شریعتی فقدان و خلاء جنبش فرهنگی به عنوان زیرساخت جنبش اجتماعی و جنبش سیاسی در جامعه فقه‌زده و تصوف‌زده و استبدادزده و سنت‌زده ایران می‌باشد به عبارت دیگر در رویکرد ما و شریعتی تا زمانیکه در جامعه بزرگ ایران جنبش اجتماعی و سیاسی مؤخر بر جنبش فراگیر فرهنگی نباشد، خود این جنبش‌های اجتماعی در درازمدت یک آفت برای جامعه ایران می‌باشد؛ و البته این مصیبتی است که بارها مردم ایران در طول ۱۵۰ سال

باری، بدین ترتیب است که در رویکرد چهارم یا «رویکرد تغییر از طریق حرکت تحول‌خواهانه» مسیری برعکس سه آلترناتیو قبلی آن (که به تغییر از بالا اعتقاد دارند) در برابر جنبش دانشجویی ایران قرار می‌دهد و آن «تغییر از پائین است» و برای دستیابی به تغییر از پائین است که جنبش دانشجویی ایران باید «بر استراتژی تقدم تغییر فرهنگی و تغییر اجتماعی بر تغییر سیاسی تکیه نمایند». بنابراین بدین ترتیب است که تغییر تحول‌خواهانه از طریق جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر تکوین یافته از پائین در جامعه بزرگ و رنگین کمان سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و قومی ایران، باید به صورت محوری در گفتمان جنبش دانشجویی تبیین و تعریف بشود.

البته این مهم تنها در صورتی در جامعه دینی ایران قابل تحقق می‌باشد که علاوه بر اینکه در هیرارشی مراحل استراتژی جنبش دانشجویی باید ابتدا بر جنبش فرهنگی تکیه بشود و سپس در ادامه جنبش فرهنگی باید بر جنبش اجتماعی در جامعه بزرگ ایران تکیه بشود و بر جنبش سیاسی در جامعه بزرگ ایران می‌بایست در ادامه جنبش فرهنگی و جنبش اجتماعی تاکید گردد، جهت دستیابی به جنبش فرهنگی در جامعه ایران از آنجائیکه جامعه ایران یک «جامعه دینی است» و دین در جامعه ایران می‌تواند به عنوان یک پتانسیل عظیم جهت تغییر اجتماعی و مدنی و سیاسی درآید، لذا به همین دلیل برای دستیابی به تحول فرهنگی در جامعه ایران، جنبش فرهنگی در جامعه ایران باید از پروژه بازسازی دینی شروع بشود، به عبارت دیگر، در جامعه ایران تنها توسط جنبش اصلاح دینی است که می‌توان به جنبش فرهنگی دست پیدا کرد و موفقیت هر گونه جنبش اجتماعی و مدنی و سیاسی در این جامعه در گرو تحقق جنبش فرهنگی از پائین می‌باشد.

بر این مطلب بیافزائیم که انقلاب مشروطیت که پیشقراول انقلاب‌های دموکراتیک قاره آسیا بوده است، یک نمونه از حرکت اجتماعی بر پایه تقدم جنبش اجتماعی بر جنبش فرهنگی بوده است؛ و لذا به همین دلیل بود که جنبش سیاسی محصول جنبش اجتماعی چه در انقلاب اول مشروطیت و چه در مرحله دوم انقلاب مشروطیت شکست خوردند

گذشته حرکت تحول‌خواهانه خود آن را تجربه کرده است. عنایت داشته باشیم که غیر از مشروطیت نمونه بارز دیگر این انحراف در سال ۵۷ و در جریان جنبش ضد استبدادی مردم ایران تحقق پیدا کرد. آنچنانکه دیدیم در سال ۵۶ - ۵۷ در شرایطی جنبش اجتماعی ضد استبدادی مردم ایران اعتلا پیدا کرد که جنبش فرهنگی ارشاد شریعتی (به علت بستن حسینیه ارشاد در آبان‌ماه ۵۱ و به علت عدم استمرار جنبش روشنگری ارشاد شریعتی در فرایند پسا بسته شدن حسینیه ارشاد و به علت دستگیری شریعتی و به علت سلطه همه جانبه گفتمان قدرت‌گرای چریکی مدرن در دو شاخه مذهبی و غیر مذهبی در دهه ۴۰ و ۵۰ بر جامعه ایران) به بن بست و رکود کشیده شده بود، ولی به علت بن‌بست اقتصادی و سیاسی و عدم اصلاح‌پذیری رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی، جنبش اجتماعی ضد استبدادی مردم ایران در خلاء جنبش فرهنگی اعتلا پیدا کرد.

در نتیجه همین امر باعث گردید تا آن «جنبش اجتماعی سترون» در فرایند سیاسی شدن آن و در خلاء نیروهای آلترناتیو پیشگام و پیشاهنگ و پیشرو بستری جهت موج‌سواری روحانیت دگماتیست فقهاتی حوزه‌های فقهی شیعه در چارچوب هیولای نظریه ولایت فقیه بشود. یادمان باشد که نیاز توده‌ها در عرصه جنبش‌های اعتراضی اجتماعی و سیاسی خود زمانی به کاریزماها و قهرمان‌ها شکل می‌گیرد که به علت خلاء جنبش فرهنگی و سترون بودن جنبش‌های اجتماعی و سیاسی توده‌ها نتوانند به صورت دینامیک توسط جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده و خودرهبر جمعی به وحدت و سازماندهی و جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین دست پیدا کنند. قرار گرفتن عکس خمینی در سطح کره ماه، در جریان جنبش اجتماعی - سیاسی جامعه ایران در نیمه دوم سال ۵۷ مولود همین نیاز جامعه ایران (در عرصه جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ به علت خلاء جنبش فرهنگی) به قهرمان‌ها و کاریزماها بوده است.

فراموش نکنیم که این رویکرد مردم ایران به کاریزماها و قهرمان‌ها در جریان جنبش به اصطلاح اصلاح‌طلبانه سال‌های ۷۶ به بعد و در جریان جنبش سبز سال ۸۸ باز تکرار گردید. البته هر دو این جنبش‌ها به علت همین رویکرد قهرمان‌خواهی و کاریزماپرستی جامعه ایران (که خود سنتز خلاء جنبش فرهنگی می‌باشد) شکست خوردند و حزب پادگانی خامنه‌ای توسط دستگاه‌های سرکوب‌گر چند لایه‌ای خود توانست بر این جنبش‌ها پیروز بشود. توجه داشته باشیم که جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران تحت رهبری دکتر محمد مصدق و جنبش دموکراسی‌خواهی جامعه ایران در دوران دولت دو ساله او - که نخستین دولت دموکراتیک تاریخ ایران بوده است - باز به لحاظ آسیب‌شناسی از همین آفت خلاء جنبش فرهنگی در رنج بود.

البته تفاوت جنبش ملی کردن صنعت نفت مردم ایران در زمان دکتر محمد مصدق با جنبش مشروطیت در این بوده است که آنچنانکه فوقاً هم مطرح کردیم در مشروطیت جنبش اجتماعی بدون زیرساخت جنبش فرهنگی تحقق پیدا کرد، در صورتی که در دهه ۲۰ و در سال‌های ۵۶ و ۵۷ این جنبش سیاسی جامعه ایران بود که بدون زیرساخت جنبش فرهنگی تکوین پیدا کرد و شکست خورد.

بدین ترتیب است که جنبش دانشجویی ایران در راستای گفتمان‌سازی تطبیقی (نه انطباقی) خود در شرایط تندپیچ امروز جامعه بزرگ ایران باید مبانی استراتژی حرکت خودش را بر پایه سنگ زیربنای جنبش فرهنگی در جامعه بزرگ ایران استوار کند و هر گونه جنبش اجتماعی و جنبش سیاسی در جامعه ایران بدون زیرساخت جنبش فرهنگی مردود اعلام نماید. سوالی که در عرصه گفتمان‌سازی تطبیقی جنبش دانشجویی در این شرایط قابل طرح است اینکه جنبش فرهنگی در جامعه ایران با کدامین مدل سه گانه انطباقی و تطبیقی و دگماتیست قابل تحقق می‌باشد؟

یادمان باشد که طرفداران جنبش فرهنگی با رویکرد



استوار می‌باشد که تنها توسط بازسازی تطبیقی اسلام تاریخی موجود می‌توان در جامعه دینی ایران به جنبش فرهنگی دست پیدا کرد. شعار: «نجات اسلام قبل از نجات مسلمین» اقبال و شریعتی و همچنین شعار: «اسلام منهای روحانیت» یا «اسلام منهای فقاقت» اقبال و شریعتی در چارچوب دستیابی به جنبش تطبیقی فرهنگی قابل فهم و تفسیر و تبیین می‌باشد.

بنابراین بدین ترتیب است که در رویکرد جنبش تطبیقی فرهنگی در جامعه ایران انجام این مهم تنها توسط اسلام بازسازی شده تطبیقی قابل تحقق می‌باشد. به این ترتیب است که جنبش دانشجویی ایران در چارچوب گفتمان‌سازی تطبیق خود در این شرایط باید در راستای دستیابی به جنبش فرهنگی تطبیقی در جامعه دینی ایران (به عنوان سنگ زیربنای جنبش اجتماعی و جنبش مدنی و جنبش سیاسی) بر پروژه بازسازی تطبیقی اسلام تاریخی اقبال - شریعتی در راستای تحول اجتماعی در جامعه فقه‌زده و تقلیدگرا و تکلیف‌محور و تبع‌دگرای ایران تکیه نمایند. ◊

پایان

دگماتیستی که در رأس آنها شیخ مرتضی مطهری قرار دارد جهت دستیابی به جنبش فرهنگی در جامعه ایران معتقد به تکیه بر اسلام فقاقتی حوزه‌های فقهی و حداکثر اجتهاد فقهی در همین اسلام فقاقتی توسط روحانیت حوزه‌های فقهی می‌باشند. تکیه بر فلسفه یونانی‌زده ارسطویی و افلاطونی و تکیه بر نظریه ولایت فقیه خمینی توسط شیخ مرتضی مطهری جهت ایجاد جنبش فرهنگی همه و همه در چارچوب همان رویکرد دگماتیست فقاقتی او قابل تحلیل می‌باشد. البته قبل از شیخ مرتضی مطهری بنیانگذار این رویکرد جنبش فرهنگی دگماتیست در جامعه ایران جلال آل احمد بود که در مبارزه با مدرنیته و مدرنیسم معتقد به تکیه بر سنت در جامعه بزرگ ایران جهت ایجاد جنبش فرهنگی بود که البته در جامعه امروز ایران این رویکرد دگماتیست توسط سید حسین نصر دنبال می‌شود.

اما در خصوص جنبش فرهنگی در جامعه ایران با رویکرد انطباقی باید بگوئیم که منظور ما از جنبش فرهنگی انطباقی در اینجا اشاره به تمامی رویکردهائی است که از ۳۶ سال قبل از تکوین جنبش اجتماعی مشروطیت توسط میرزا یوسف خان مستشارالدوله و سپس میرزا فتحعلی خان آخوندزاده در جامعه ایران استارت زده شده و در ادامه آن توسط گروه ۵۳ نفری تحت رهبری تقی ارانی و صادق هدایت و بعد کسروی و حزب توده و مهندس مهدی بازرگان و غیره دنبال شده است. قابل ذکر است که در تحلیل نهائی، در رویکرد جنبش فرهنگی انطباقی، اعتقاد به این امر است که توسط فرهنگ وارداتی مولود انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب اکتبر روسیه می‌توان در جامعه ایران به جنبش فرهنگی دست پیدا کرد.

اما برعکس دو رویکرد دگماتیست و انطباقی انجام جنبش فرهنگی در جامعه ایران در رویکرد تطبیقی (که بنیانگذاران آن معلمان کبیرمان محمد اقبال و شریعتی و در ادامه آن در طول ۴۳ سال گذشته آرمان مستضعفین و نشر مستضعفین می‌باشند) بر این اصل



فراز و فرود جنبش زنان ایران

رکود یا اعتلا؟ تدافع یا تعادل؟

نگیرند و هرگز حاضر نشوند تا جنبش مطالباتی زنان ایران حتی به صورت غیر مستقیم در خدمت سیاست‌های رژیم چنج امپریالیسم جهانی به سرکردگی امپریالیسم آمریکا و جریان‌های سیاسی خارج‌نشین مدافع سیاسی رژیم چنج آمریکا قرار گیرند.

۳۱ - تجربه افغانستان و عراق و لیبی و سوریه و وضعیت جنبش زنان در این جوامع و در مرحله پسا اشغال نظامی و نابود کردن تمامی زیرساخت‌های اقتصادی و حمایت‌های امپریالیسم آمریکا از رژیم‌های دست‌نشانده در این کشورها مشتی نمونه خروار برای هشیاری جنبش زنان ایران می‌باشد.

۳۲ - دموکراسی در یک جامعه یک کالای وارداتی نیست بلکه یک پروسه و فرایند است که باید به صورت درازمدت توسط جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده همان جوامع تکوین پیدا کنند.

۳۳ - تمرین کردن دموکراسی جنبش زنان توسط پروسه دموکراتیزه کردن جامعه ایران از پائین و دستیابی به جامعه مدنی جنبشی خودجوش و دینامیک و مستقل تکوین یافته از پائین همه و همه می‌تواند به عنوان استراتژی جنبش زنان ایران در راستای عبور از وضعیت تدافعی فعلی باشد.

۳۴ - برعکس جنبش زنان ایران که در طول ۴۰ سال عمر رژیم مطلقه فقهاتی

۲۵ - آنچه که در رابطه با جنبش کارگران هفت تپه و فولاد اهواز در سال ۹۷ حائز اهمیت و درس‌آموز بود اینکه این جنبش توانست با اتخاذ تاکتیک‌های مناسب مطالباتی و تبلیغاتی و افشاگرانه خود، با شاخه دیگر جنبش‌های مطالباتی پیوند پیدا نماید.

۲۶ - جنبش زنان ایران با تاسی از جنبش کارگران نیشکر هفت تپه و فولاد اهواز می‌تواند توسط طرح خواسته‌های خودشان در چارچوب خواسته‌های مطالباتی جنبش‌های خودجوش و خودسازمانده از کارگران تا معلمان تا دانشجویان و بازنشستگان شرایط برای دستیابی به مطالبات خود را فراهم کنند.

۲۷ - جنبش زنان ایران جهت عبور از وضعیت تدافعی فعلی این جنبش باید عنایت داشته باشند که یکی از عوامل تأثیرگذار منفی بر جنبش زنان در طول دو دهه گذشته، دنباله‌روی جنبش زنان ایران از جنبش به اصطلاح اصلاح‌طلبانه در رنگ‌های مختلف سفید و سبز و بنفش درون رژیم مطلقه فقهاتی بوده است. البته مشارکت جنبش زنان در پروژه‌های قدرت‌طلبانه جنبش به اصطلاح اصلاح‌طلبانه در چارچوب تاکتیک «انتخاب بین بد و بدتر بوده است.»

۲۸ - در طول دو دهه گذشته که گفتمان به اصطلاح اصلاح‌طلبانه درون حکومتی بر جامعه ایران سایه انداخته بود، جنبش زنان ایران جهت مقابله با اقتدارگرایان و اصول‌گرایان هزار تکه تلاش کردند تا از طریق صندوق‌های رأی مهندسی شده حزب پادگانی خامنه‌ای و حمایت از جنبش به اصطلاح اصلاح‌طلبانه درون حکومتی خواسته‌ها و مطالبات خود را از زبان آنها مطرح نمایند. غافل از اینکه جریان‌های به اصطلاح اصلاح‌طلبانه درون حکومتی تنها به خاطر بالا بردن قدرت چانه‌زنی خود در عرصه تقسیم باز تقسیم قدرت در بالا بر جنبش زنان ایران تکیه ابزاری و اهرمی می‌کنند.

۲۹ - جریان‌های به اصطلاح اصلاح‌طلبانه درون حکومتی در رنگ‌های مختلف سفید و سبز و بنفش در طول دو دهه گذشته نشان داده‌اند که هرگز حاضر نمی‌شوند در برابر حزب پادگانی خامنه‌ای و جریان‌های تمامیت‌خواه اقتدارگرا و اصول‌گرای حاکم به عنوان نماینده سیاسی جنبش زنان ایران از مطالبات زنان ایران دفاع نمایند.

۳۰ - جنبش زنان ایران برای عبور از وضعیت تدافعی فعلی باید عنایت داشته باشند که تحت تأثیر بوق‌های تبلیغاتی امپریالیست خبری قرار

حاکم جنبش دموکراسی خواهانه خودشان را از جنبش کسب حقوق اجتماعی و حقوق مدنی آغاز کردند، جنبش زنان در جامعه مغرب زمین در راستای جنبش برابری خواهانه خود از جنبش ضد بهره‌کشی آغاز کردند و همین انتخاب جنبش ضد بهره‌کشی در مغرب زمین توسط جنبش زنان آن سرزمین باعث گردید تا علاوه بر اینکه شرایط برای رهایی زنان مغرب زمین از بهره‌کشی مضاعف نظام سرمایه‌داری فراهم بشود، این رویکرد و تاکتیک جنبش زنان مغرب زمین باعث جذب حمایت اکثریت عظیم کارگران و پرولتاریای صنعتی در کشورهای متروپل سرمایه‌داری شد. که البته جذب حمایت زحمتکشان کشورهای متروپل سرمایه‌داری از قرن نوزدهم (توسط جنبش زنان مغرب زمین) شرایط برای اعتلای جنبش زنان و دستیابی جنبش زنان مغرب زمین به مطالبات و خواسته‌های خود فراهم ساخت و در ادامه همین موفقیت پی در پی جنبش زنان مغرب زمین بود که جنبش زنان توانستند نه تنها به خواسته‌های صنفی و اقتصادی و ضد بهره‌کشانه خود دست پیدا کنند، بلکه مهم‌تر از همه اینکه توانستند به خواسته‌های تاریخی و مدنی و اجتماعی و سیاسی خود در عرصه مسیر رهایی بخش دست پیدا کنند. به طوری که در انگلستان در سال ۱۹۲۸ و در فرانسه در سال ۱۹۴۸ و در سوئیس در سال ۱۹۷۳ زنان توانستند از حق رأی برخوردار شوند.

۳۵ - تا دهه سوم قرن بیستم زنان مغرب زمین حتی حق انتخاب کردن و انتخاب شدن و تعیین سرنوشت سیاسی خودشان را هم نداشتند.

۳۶ - مسیر رهایی جنبش زنان اروپا می‌تواند به عنوان یک مدل و تجربه تاریخی در برابر جنبش زنان ایران قرار بگیرد تا در راستای تعیین استراتژی و تاکتیک‌های خود در این شرایط به این واقعیت و حقیقت برسند که در جامعه ایران بدون «تغییر مناسبات ضد انسانی سرمایه‌داری»، جنبش زنان ایران نمی‌تواند حتی به خواسته‌های مدنی و اجتماعی خود دست پیدا کنند.

۳۷ - علاوه بر اینکه نظام سرمایه‌داری حاکم بر جامعه ایران یک نظام غیر متعارف غارت‌گرانه و رانتی و خصولتی و دولتی و نفتی می‌باشد، ریشه اسارت مضاعف و تبعیض حقوق مدنی و اجتماعی و سیاسی زنان ایران، در رویکرد زن‌ستیزانه اسلام فقهاتی و اسلام روایتی نهفته می‌باشد.

۳۸ - تا زمانیکه رویکرد اسلام منهای فقهات شریعتی (که همان اسلام منهای روحانیت شریعتی می‌باشد) در جامعه بزرگ و رنگین کمان جنسیتی و قومی و مذهبی و فرهنگی و سیاسی و زبانی و غیره ایران مادیت پیدا نکند، زن ایرانی نمی‌تواند به آزادی‌های مدنی و آزادی‌های اجتماعی و آزادی‌های سیاسی دست پیدا کند.

۳۹ - مناسبات سرمایه‌داری حاکم علاوه بر اینکه بسترساز بهره‌کشی مضاعف زنان ایران شده است این مناسبات سرمایه‌داری حاکم باعث شده است که «زن ایرانی را به صورت یک کالا در خدمت قدرت‌های سه مؤلفه‌ای حاکم قرار بگیرد» لذا تا زمانیکه با نفی این مناسبات غارت‌گر و رانتی و نفتی و خصولتی و دولتی «از زن ایرانی کالازدائی نشود امکان رهایی زن ایرانی از تبعیضات تحمیلی حقوقی و مدنی و اجتماعی و قضائی و اقتصادی و سیاسی وجود ندارد.»

۴۰ - در دوران رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی دوم در مصاحبه با اوریانا فالاچی در تحلیل خودش از زن ایرانی، مدلی و تحلیلی ارتجاعی‌تر از خمینی از زن ایرانی عرضه کرد.

۴۱ - استراتژی مبارزه رهایی‌بخش جنبش زنان ایران مانند جنبش زنان اروپا باید از مسیر مبارزه با کالائی شدن زن ایرانی در مناسبات سرمایه‌داری حاکم عبور کند.

۴۲ - جنبش رهایی‌بخش زنان ایران در عرصه استراتژی کالازدائی و ضد بهره‌کشی خود توسط همبستگی و پیوستگی با شاخه‌های دیگر جنبش مطالباتی گروه‌های مختلف اجتماعی جامعه ایران از جنبش کارگران تا جنبش معلمان و جنبش بازنشستگان و جنبش دانشجویان و غیره بهتر می‌توانند حتی جنبش ضد تبعیض حقوق مدنی و حقوق اجتماعی خود را دنبال کند و به دستاوردهائی هم دست پیدا کنند.

۴۳ - در عرصه «جنبش کالازدائی کردن در نظام سرمایه‌داری حاکم» در شاخه‌های مختلف مبارزه با «کالائی شدن نیروی کار» و مبارزه با «کالائی شدن آموزش» و مبارزه با «کالائی شدن بهداشت و مسکن» و غیره می‌تواند شرایط برای هژمونی جنبش زنان ایران بر جنبش مطالباتی صنفی و مدنی و اجتماعی و سیاسی امروز جامعه ایران فراهم بکند. فراموش نکنیم که «کالازدائی کردن» در

مناسبات سرمایه‌داری حاکم تنها شعار مشترک تمامی شاخه‌های جنبش مطالباتی ایران می‌باشد، چرا که جنبش کارگران ایران به دنبال «کالازدائی کردن از نیروی کار است»، آنچنانکه جنبش معلمان به دنبال «کالازدائی کردن از آموزش می‌باشد» و جنبش زنان ایران به دنبال «کالازدائی کردن از زن ایرانی است» لذا به همین دلیل است که طرح شعار «کالائی‌زدائی کردن امور در نظام سرمایه‌داری حاکم علاوه بر اینکه کل نظام سرمایه‌داری حاکم را به چالش می‌کشد، باعث پیوند شاخه‌های مختلف جنبش مطالباتی جامعه بزرگ ایران نیز می‌شود.»

۴۴ - از آنجائیکه کالازدائی کردن از نیروی کار و آموزش و بهداشت و مسکن در چارچوب نظام سرمایه‌داری ممکن نمی‌باشد و تنها در چارچوب دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای توسط اجتماعی کردن مثلث قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی امکان کالائی‌زدائی وجود دارد، لذا به همین دلیل است که طرح شعار کالائی‌زدائی کردن در این شرایط علاوه بر وجهه سالبه آن که نفی سرمایه‌داری حاکم می‌باشد، از وجهه ایجابی هم برخوردار است که طرح دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای به عنوان آلترناتیو نظام سرمایه‌داری در جامعه امروز ایران می‌باشد.

۴۵ - جنبش زنان ایران برای دستیابی به مطالبات خود اگر تمامی آیت‌های مطالباتی خود را در پیوند با هم دنبال نمایند و به صورت مکانیکی نخواهند خواسته‌های خود را مطرح کنند، این امر باعث می‌گردد تا این جنبش جهت رهایی از وضعیت تدافعی فعلی و دستیابی به مطالبات حداقلی و حداکثری به این واقعیت برسند که در پله اول در جامعه ایران باید مناسبات سرمایه‌داری حاکم را به چالش بکشند.

۴۶ - در شرایط فعلی که ابر بحران‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و زیست محیطی، کشتی رژیم مطلقه فقهی را به گل نشانده است، بدون تردید به چالش کشیده کشیدن ساختاری مناسبات سرمایه‌داری غارت‌گرانه و رانتی و نفتی و حصولی و دولتی حاکم، علاوه بر اینکه می‌تواند اسلام ولایتی حاکم را به چالش بکشد، توانائی به چالش کشیدن اسلام دگماتیست هزار ساله فقهی و روایتی حوزه‌های فقهی را هم دارد.

۴۷ - به موازات تغییر ساختاری مناسبات سرمایه‌داری مو

جود و کالازدائی از نیروی کار و از زن ایرانی و از آموزش و بهداشت و مسکن و غیره، شرایط برای دستیابی به مطالبات مدنی و اجتماعی و صنفی و اقتصادی و سیاسی زنان ایران فراهم می‌شود.

۴۸ - آنچنانکه کائوتسکی هم می‌گوید «تمدن دموکراسی سه مؤلفه‌ای یک تمدن زنانه است» برعکس «تمدن سرمایه‌داری که یک تمدن مردانه بود و زن به عنوان یک کالا تنها در خدمت نظام سرمایه‌داری بود.»

۴۹ - بدون تردید جوهر جنبش زنان ایران در این شرایط می‌تواند ضد استبدادی و ضد استعماری و ضد استثمار و ضد استخفافی باشد.

۵۰ - وجود ۴۷ میلیون کاربر شبکه اجتماعی در فضای مجازی در جامعه ایران معرف این حقیقت است که حتی روستائیان جامعه بزرگ ایران امروز به شبکه‌های اجتماعی پیوند دارند، همین امر می‌تواند برای جنبش زنان ایران به عنوان بستری مناسب جهت فراگیر کردن حرکت خودشان به اعماق طولی و عرضی جامعه ایران درآید.

۵۱ - تا زمانیکه توازن قوا در عرصه میدانی و فضای مجازی به سود جنبش‌های مطالباتی شکسته نشود، امکان اعتلای همه جانبه جنبش‌های مطالباتی در جامعه ایران وجود ندارد.

۵۲ - جنبش زنان ایران در طول ۴۰ سال گذشته عمر رژیم مطلقه فقهی گرفتار «آتش نابرابری‌ها بوده است نه فقر»، طبیعی است که مبارزه با نابرابری‌ها سخت‌تر از مبارزه با فقر است.

۵۳ - آنچنانکه جنبش‌های مبتنی بر کاریزما در تحلیل نهائی گرفتار پوپولیسم می‌شوند، جنبش‌های بدون پشتوانه نظری هم بالاخره خاموش می‌شوند و نمی‌توانند به صورت درازمدت به حرکت خود ادامه بدهند.

۵۴ - جنبش‌ها اگر از پشتوانه نظری محکم برخوردار باشند در ادامه بدل به گفتمان مسلط بر جامعه می‌شوند و در ادامه استحاله گفتمانی مسلط آن جنبش‌ها است که آنها می‌توانند نهادینه بشوند. ◇

ادامه دارد

اقبال «پیام - آوری» است برای زمان ما، که از نو باید او را شناخت!

«متافیزیک زمان محوری» اقبال در ترازوی ۳۷ «متافیزیک دیالکتیک محوری» شریعتی

خلقت آدم در قرآن که در سوره بقره از آیه ۳۰ تا آیه ۳۸ به تفصیل در باب آن صحبت شده است، قصه یک شخص یا دو شخص به نام آدم و حوا نمی‌داند بلکه برعکس اقبال بر این باور است که قصه آدم در قرآن قصه انسان و بشر است؛ و به همین دلیل است که اقبال آدم را «ابوالبشر یا انسان اول» نمی‌داند و با تاسی از آیه ۱۱ سوره اعراف «وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ...» می‌گوید: «قصه آدم در قرآن که در آیات ۳۰ تا ۳۸ سوره بقره در باب آن صحبت شده است مربوط به بعد از خلقت آدم و انسان در زمین هست نه همان زمان خلقت آدم و انسان و بشر.»

بنابراین در این رابطه است که اقبال نتیجه می‌گیرد که آدم در قرآن نماینده همه بشریت و انسان‌ها هست نه یک فرد خاص؛ و از این جا است که اقبال پس از اینکه قصه آدم در قرآن به همه انسان‌ها تعمیم می‌دهد، از همین قصه آدم در قرآن سه خصیصه و خودویژگی انسان در رویکرد قرآن را مطرح می‌کند که این سه خصیصه عام همه انسان‌ها از نگاه قرآن عبارتند از:

ما که باشیم ای تو ما را جان و جان	تا که ما باشیم با تو در میان
ما عدم‌هاییم و هستی‌های ما	تو وجود مطلق فانی نما
ما همه شیران ولی شیر علم	حمله‌مان از باد باشد دم به دم
حمله‌مان از باد و ناپیداست باد	جان فدای آن که ناپیداست باد
باد ما و بود ما از داد توست	هستی ما جمله از ایجاد توست
لذت هستی نمودی نیست را	عاشق خود کرده بودی نیست را

مولوی - مثنوی - دفتر اول - ص ۱۴ و ۱۵

از جمادی مردم و نامی شدم	از نما مردم به حیوان سر زدم
مردم از حیوانی و آدم شدم	پس چه ترسم کی زمردن کم شدم
حمله دیگر بجز از بشر	تا بر ارم از ملائک بال و پر
وزملک هم بایدم جستن زجو	کلشیء هالک الا وجهه
بار دیگر از ملک پران شوم	آن چه آن در وهم ناید آن شوم
پس عدم‌گردم عدم چون ارغنون	گویدم انا الیه راجعون

مثنوی - دفتر سوم - ص ۱۹۹

پر واضح است که محمد اقبال در چارچوب همین دستگاه متافیزیک حیات‌محور خودش است که می‌تواند به تفسیر معنوی از جهان پردازد، چراکه اقبال جز حیات در کلان وجود چیزی نمی‌دید.

۲ - محمد اقبال لاهوری در چارچوب همین دستگاه متافیزیک خودش است که معتقد است که توسط بیولوژی باید انسان را شناخت نه توسط فلسفه یونانی. پر پیداست که این رویکرد اقبال به انسان زائیده همان رویکرد حیات‌محوری به وجود و انسان هست لذا در این رابطه است که اقبال قصه



الف - آدمی و انسان برگزیده خدا است. «ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَى» (سوره طه - آیه ۱۲۲).

ب - آدمی و انسان خلیفه و جانشین خداوند است. «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...» (سوره بقره - آیه ۳۰).

ج - آدمی و انسان امانت‌دار خداوند هست. «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا...» (سوره احزاب - آیه ۷۲).

البته از نظر اقبال امانتی که از جانب خداوند تحویل انسان گردیده است، همان «من» یا «خودی» هست که حیات در عرصه تطور و تکامل خود در آدمی توانسته است در ساختار وجودی انسان ایجاد نماید؛ و در چارچوب همین «من» و «خود» و فردیت آدمی است که او معتقد است که به خاطر اینکه این «من» و «خود» و فردیت از جنس حیات هست، از بین نمی‌رود و باقی می‌ماند و مبنائی برای خلود انسان است تا آن‌یکه توانسته‌اند لیاقت حشر در قیامت در جهان را کسب کنند، بتوانند در قیامت توسط همین «من» و «خود» و یا حیات متعالی از جوهر اعمال و پراکسیس دنیائی خود بهره‌مند گردند.

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ - وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (سوره زلزال - آیات ۷ و ۸).

بنابراین در این رابطه است که در متافیزیک اقبال بهشت و جهنم دو مکان نیستند، بلکه دو حالت «خود» یا «من» می‌باشند که توسط اعمال دنیائی فرد مادیت پیدا می‌کنند. همچنین در این متافیزیک خلود و حشر حق همه انسان‌ها نیست، بلکه لیاقتی است که افرادی (نه همه انسان‌ها) در دنیا کسب می‌کنند؛ و باز در چارچوب رویکرد فوق به «خود» و «من» به‌عنوان نموداری از تطور و تکامل حیات در وجود انسان است که اقبال توسط دستگاه متافیزیک خود به عنصر «آگاهی» در انسان می‌رسد و «آگاهی» در انسان را همان «من» و یا

«خود» مطرح می‌نماید و مبنای تکوین این «آگاهی» و «خود» و «من» در انسان را با استفاده از آیه ۳۱ سوره بقره قدرت مفهوم‌سازی انسان تعریف می‌کند.

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ - قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ - قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» (سوره بقره - آیات ۳۱ الی ۳۳).

اقبال با تاسی از این آیه قرآن جهت تبیین «آگاهی» یا «من» یا «خود» انسان می‌گوید از خودویژگی‌های انسان در قرآن همین قدرت مفهوم‌سازی هست که مطابق آن آدمی می‌تواند توسط مفهوم‌سازی، اختراع کلیات ذهنی بکند؛ و همین مفهوم‌سازی بستر آگاهی انسان در مؤلفه‌های مختلف آن می‌شود که خود این عامل تکوین «آگاهی» و «من» و «خود» در انسان است.

۳ - از آنجائیکه در متافیزیک اقبال او از حیات شروع می‌کند و پایه تبیین وجود در رویکرد او بر پایه حیات استوار هست و در عرصه تطور و تکامل حیات است که او به انسان می‌رسد و تجلی خداوند در جهان را در چارچوب همین حیات تعریف می‌نماید و بدون تردید اقبال در متافیزیک خودش پس از دستیابی به حیات در عرصه کلان وجود، به پدیده تکامل و نو شوندگی و نوآوری حیات در کلیت وجود برخورد کرده است که برای اقبال و در دستگاه متافیزیک اقبال امکان عبور از این پدیده عظیم وجود نداشته است، به عبارت دیگر اقبال نمی‌توانسته است در چارچوب متافیزیک مبتنی بر حیات خود، بدون اصل تطور و تکامل و نو شوندگی و نوآوری حیات به تبیین جهان دست پیدا کند.

بدین خاطر از اینجا بوده است که اقبال در دستگاه متافیزیک خود به کشف عظیم موضوع «زمان در هستی و حیات» رسیده است. بدون تردید در این رابطه است که محمد اقبال را باید فیلسوف و کاشف زمان در هستی

متافیزیک اقبال تنها توسط کشف عظیم زمان است که می‌تواند تبیین کند که جهان سر و پای حیات است و حیات عین نو شدن است و حیات عین حرکت و غایت است و حیات عین مقصد است و حیات مقصد از پیش تعیین شده ندارد. متافیزیک اقبال تنها توسط کشف عظیم زمان است که می‌تواند دامنه کنشگری زمان را به خود خداوند هم تعمیم دهد. متافیزیک اقبال تنها توسط کشف عظیم زمان است که می‌تواند تبیین نماید که در ساختار کلان وجود ماده مولود حیات است، نه اینکه حیات مولود ماده باشد و حیات تقدم بر ماده دارد؛ و جوهر هستی حیات است نه ماده و بدون زمان، برای حیات امکان تکامل و تطور وجود ندارد؛ و بی‌زمانی تکرار و رکود است و وجود یکپارچه حرکت است؛ و جدائی وجود از حرکت غیر ممکن هست؛ و وجود عین حرکت است؛ و زمان عین حرکت است؛ و زمان در وجود قرار دارد نه وجود در زمان؛ و هیچ چیز در جهان حتی خود خداوند هم نمی‌تواند خالی از زمان بشود. ◇

پایان

نامید؛ و باز به همین دلیل است که باید داوری کرد که متافیزیک اقبال بر ستون زمان استوار هست، چراکه اقبال توسط کشف عظیم زمان در خلقت بود که برای اولین بار توانست تکامل و نو شوندگی و نوآوری حیات در عرصه وجود را تبیین نماید؛ و توسط کشف عظیم زمان در عرصه وجود بود که اقبال توانست، نوآوری و نو شوندگی و تکامل در عرصه حیات را به صورت دینامیک تبیین نماید.

زمان در دستگاه متافیزیک اقبال رمز خلاقیت و نو شوندگی و تکامل در وجود است. در متافیزیک اقبال این زمان است که در عرصه حیات وجود را می‌شکافد و به سوی آینده باز از پیش مقدر نشده پیش می‌رود. متافیزیک اقبال با تکیه بر زمان است که می‌تواند نشان دهد که هستی بسته نیست. متافیزیک اقبال با تکیه بر کشف عظیم زمان واقعی در وجود است که می‌تواند زنده بودن خداوند و نو شوندگی خداوند در عرصه نو شوندگی وجود را تبیین نماید.

متافیزیک اقبال تنها توسط کشف عظیم زمان است که می‌تواند خدای دائماً در حال خلق جدید قرآن را «يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (سوره الرحمن - آیه ۲۹) را تبیین نماید.

وب سایت:

www.pm-iran.org

www.nashr-mostazafin.com

ایمیل آدرس تماس:

Info@nashr-mostazafin.com

چه درس‌هایی «امروز» می‌توانیم

از حرکت «دپیروز» مصدق

برای «فردای» خود بگیریم؟

پروژه رفرم شاه - کندی تحت عنوان به اصطلاح «انقلاب سفید سال ۴۲» باعث گردید که طبقه زمین‌دار رفته رفته از ساختار اقتصادی کشور ایران حذف بشود و به علت همین حذف طبقه زمین‌دار بود که رفته رفته در فرایند پسا به اصطلاح «انقلاب سفید» تزریقی شاه - کندی در سال ۴۲ و جایگزین شدن سرمایه‌های نفتی به جای حمایت طبقه زمین‌دار شرایط برای استحاله دیکتاتوری طبقه‌ای (پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ پهلوی دوم) به دیکتاتوری فردی فراهم گردید.

البته باز هم تاکید می‌کنیم که ما بر این باوریم که آنچنانکه دو کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و ۲۸ مرداد ۳۲ مولود جایگاه نفت در اقتصاد سیاسی کشور ایران بوده است، خود به اصطلاح انقلاب سفید ۴۲ تزریقی شاه - کندی هم سنتز همین جایگاه نفت در اقتصاد سیاسی کشور ایران بود، چراکه امپریالیسم آمریکا توسط به اصطلاح انقلاب سفید شاه - کندی در سال ۴۲ در تلاش بود تا توسط این پروژه شرایط برای ادغام اقتصاد ایران به بازار جهانی در بستر تثبیت سرمایه‌داری وابسته (که بعد از جنگ بین‌الملل دوم در دنیای اردوگاهی بین دو اردوگاه سوسیالیسم دولتی شوروی و اردوگاه سرمایه‌داری جهانی امپریالیسم آمریکا با کسب ۵۰ درصد تولید ناخالص

۱۰ - آنچنانکه مصدق در دفاع خود در دادگاه گفت: «گناه بزرگ من آن است که من بساط بزرگترین امپراطوری جهان را در ایران برچیدم.» باری، مبارزه مصدق با امپریالیسم انگلیس برای آن بود که مصدق معتقد بود شرط لازم برای تحقق و دستیابی به دموکراسی در جامعه بزرگ ایران استقلال کامل و عدم دخالت قدرت‌های امپریالیستی در سرنوشت سیاسی و اقتصادی مردم ایران می‌باشد. لذا جنبش ملی کردن صنعت نفت ایران توسط مصدق در راستای دستیابی به این استقلال بستر ساز دموکراسی در جامعه ایران بود. مصدق به خوبی می‌دانست که از زمانیکه نفت به عنوان یک فاکتور اقتصاد سیاسی وارد کارنامه سیاسی اقتصادی جامعه ایران شده است، دخالت قدرت‌های امپریالیستی (و در رأس آنها امپریالیسم انگلیس از کودتای ۱۲۹۹) به عنوان یک آیتم تعیین کننده سرنوشت سیاسی اقتصادی جامعه ایران درآمده است.

پرو واضح است که از نظر مصدق عامل اصلی کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد ۳۲ امپریالیسم آمریکا با همدستی امپریالیسم انگلیس و دربار کودتائی پهلوی و ارتجاع مذهبی حوزه‌های فقهاتی تحت رهبری بروجرودی و کاشانی و بهیچانی همه و همه مولود «مخالفت مصدق با کنسرسیوم بود» و به همین دلیل بود که کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ باعث گردید تا کنسرسیوم برگردد. بنابراین بدون تردید اگر نفت نبود، نه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ رضاخان صورت می‌گرفت و نه کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تحقق پیدا می‌کرد. از همه مهمتر اینکه به علت همین جایگاه نفت در رابطه با دخالت‌های خارجی و شکل‌گیری نظام توتالیتر پهلوی بود که در فرایند پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ تا بهمن ماه ۵۷ در بستر تثبیت قدرت سیاسی، رژیم توتالیتر پهلوی دو مرحله طی کرد.

مرحله اول از ۲۸ مرداد ۳۲ تا ششم بهمن ۴۲ بود که دیکتاتوری بازتولید شده شاه فراری، پس از بازگشت به ایران (توسط کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) به علت اینکه در پیوند با طبقه زمین‌دار و قدرت روحانی حوزه‌های فقهاتی تکوین پیدا کرد، آن دیکتاتوری مرحله اول پسا کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ پهلوی دوم (به جای دیکتاتوری فردی فراطبقه‌ای محصول سرمایه‌های نفتی) صورت دیکتاتوری طبقه‌ای داشت؛ اما از آنجائیکه در دوران کندی سرمایه‌داری جهانی تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا (برعکس دوران هژمونی امپریالیسم انگلیس) جهت تثبیت منافع خودش در کشور ایران (و همچنین در ادامه آن در کشورهای پیرامونی) تصمیم به استحاله ساختار اقتصادی این کشورها در چارچوب نظام فراگیر سرمایه‌داری جهانی گرفت. همین امر در بستر تزریق

کره زمین قدرت بلامنازع اردوگاه سرمایه‌داری جهانی شده بود) فراهم سازد؛ که البته افزایش اگرنادیسمن شده قیمت نفت در فرایند پسا به اصطلاح انقلاب سفید تزریقی شاه - کندی، کاتالیزوری گردید تا به «استحاله دیکتاتوری طبقه‌ای پهلوی به دیکتاتوری فردی» سرعت ببخشد.

باری، به همین دلیل است که در این رابطه می‌توانیم داوری کنیم که در کازار «دموکراسی و استبداد» دکتر محمد مصدق، نفت یک رانت بوده است و از آنجائیکه این رانت بادآورده در دست دربار پهلوی قرار داشته است، منهای این که این رانت باعث گردید تا رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی به لحاظ مالی توان تجهیز همه جانبه دستگاه‌های چند لایه‌ای سرکوب‌گر خود و تجهیز ارتش و نهادهای دیگر نظامی و انتظامی خود با پیشرفته‌ترین تسلیحات غربی فراهم کند، از همه مهمتر اینکه این رانت باعث گردید تا امپریالیسم جهانی آمریکا و انگلیس جهت غارت سرمایه‌های نفتی مردم نگون‌بخت ایران، از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ رضاخان و قرارداد وثوق الدوله و در ادامه آن کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ و قرارداد کنسرسیوم و همچنین در فرایند پسا به اصطلاح انقلاب سفید تزریقی شاه - کندی و افزایش اگرنادیسمن شده قیمت نفت، شرایط برای نابودی سرمایه ملی و غارت سرمایه‌های نفتی ایران فراهم بشود.

پر واضح است که مصدق از آغاز شروع فعالیت خود (در مجلس ششم دوران رضا شاه تا مجلس پانزدهم و شانزدهم که مصدق توانست ملی کردن صنعت نفت ایران را به تصویب مجلس برساند و تا کودتای ۲۸ مرداد) به جایگاه «درآمد نفت به عنوان رانت دولتی» آگاه بود و لذا در این رابطه بود که او شعار: «اقتصاد بدون نفت» مطرح کرد و تلاش می‌کرد تا توسط دستیابی به «اقتصاد بدون نفت» بسترها برای استقلال کامل سیاسی و اقتصادی کشور ایران که خود شرط لازم جهت دستیابی به دموکراسی در جامعه بزرگ ایران می‌باشد، فراهم نماید. بنابراین، بدین ترتیب بود که شعار «ملی کردن صنعت نفت ایران» توسط مصدق منهای اینکه جوهر رهائی‌بخش برای مبارزه با استعمار نو پسا جنگ بین‌الملل دوم داشت و منهای اینکه جوهر مبارزه سیاسی با استبداد پهلوی اول و دوم داشت، از همه مهمتر اینکه «ملی کردن صنایع نفت ایران» توسط مصدق بستر ساز دستیابی به استقلال کامل، جهت تحقق دموکراسی در جامعه ایران بود. بنابراین به این دلایل بود که از نظر مصدق:

اولاً درآمد نفت یک رانت بود.

ثانیاً این رانت در دست دربار پهلوی بود نه در خدمت مردم ایران.

ثالثاً این رانت مانع تحقق دموکراسی در جامعه ایران می‌شد. رابعاً در کارزار دموکراسی با استبداد در کشور ایران، نفت به عنوان یک سلاح در دست استبداد بود و نفت در خدمت ماشین سرکوب استبداد قرار داشت و نه در خدمت دموکراسی و مردم ایران.

خامساً به علت اینکه درآمد نفتی در کشور ایران از آغاز الی الان رانت حکومتی بوده است و - برعکس کشور نروژ در اختیار مردم ایران نمی‌باشد - این امر باعث شده است تا سرمایه‌های نفتی در کشور ایران بستر ساز عدم توسعه سیاسی و اقتصادی بشوند؛ که در تحلیل نهائی می‌توان داوری کرد که در کشور ایران از آغاز الی الان نفت مانع دموکراسی بوده است.

سادساً آنچنانکه کارل مارکس در کتاب «کاپیتال» در باب رانت می‌گوید: «رانت عبارت است از درآمدی که برای کسب آن زحمت کشیده نمی‌شود» و همین حکومتی شدن درآمد نفتی باعث می‌گردد تا درآمد نفتی جایگزین درآمد مالیاتی در کشور ایران بشود که «جایگزینی درآمد نفتی به جای درآمد مالیاتی، خود بستر ساز بی‌نیازی حکومت‌ها در جامعه ایران از مردم می‌باشد». آنچنانکه در ۴۰ سال عمر رژیم مطلقه فقهتی حاکم شاهد بوده‌ایم که این رژیم با فروش بیش از ۴ هزار میلیارد دلار (که تنها ۷۰۰ میلیارد دلار آن توسط دولت محمود احمدی‌نژاد انجام گرفته است) تمامی این سرمایه‌های بادآورده را صرف هزینه تثبیت قدرت نظامی و پلیسی و سیاسی خود در منطقه و در داخل کشور کرده است.

۱۱ - قبل از اینکه مصدق شعار «ملی کردن صنعت نفت ایران» مطرح کند، حزب توده از مصدق حمایت می‌کرد، تضاد حزب توده با مصدق از زمانی شروع شد که مصدق شعار «ملی کردن صنعت نفت ایران مطرح کرد» و البته به موازات طرح شعار ملی کردن صنعت نفت ایران توسط مصدق بود که حزب توده شعار: «واگذاری امتیاز نفت شمال کشور ایران» به شوروی مطرح کرد، پر پیداست که پیچیدگی این موضوع در آنجاست که چرا شعار ملی کردن نفت ایران توسط مصدق که بر علیه امپریالیسم انگلستان و در نهایت بر علیه امپریالیسم تازه نفس آمریکا بود، باعث طغیان سیاسی حزب توده‌ای شد؟ همان حزب توده‌ای که خود را ضد امپریالیسم و ضد سرمایه‌داری و در عرصه دنیای اردوگاهی پسا جنگ اول بین‌المللی، خود را طرفدار اردوگاه سوسیالیسم دولتی می‌دانست. ◇

پایان

جنبش پیشگامان جهت اعتلای خود آگاهی (طبقاتی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و تاریخی)

جامعه بزرگ ایران، چگونه می‌توانند با پرسش‌های جدید،

پاسخ‌های گذشته را به چالش بکشند؟

خمینی چیزی جز سنتز ترکیب فقه و تصوف و فلسفه سیاسی نخبگان افلاطونی نبود؛ و به همین دلیل «نظریه ولایت فقیه خمینی» در سال ۵۷ و در جریان پیروزی جنبش ضد استبدادی مردم ایران بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی «پاسخی کهنه برای سؤال جدید مردم ایران در جریان انقلاب ضد استبدادی ۵۷ مردم ایران بود» و در نتیجه همین پاسخ کهنه خمینی به سؤال جدید مردم ایران (در خلاء و غیبت پاسخ‌های نو به سؤال جدید مردم ایران توسط پیشاهنگان و روشنفکران و پیشگامان و پیشروان سیاسی مردم ایران بود) که باعث گردید تا آن «پاسخ کهنه بدل به هیولای مهیب استبداد و استثمار و استخفاف و استعمار رژیم مطلقه فقهاتی در طول ۴۰ سال گذشته بر جامعه شوربخت ایران بشود.»

بنابراین در این چارچوب است که پیشگامان امروز جامعه بزرگ ایران جهت بازشناسی گذشته تاریخی جامعه ایران و جهت مقابله کردن با «بازتولید استبداد» در آینده حرکت تحول خواهانه مردم ایران (برعکس آنچه که در ۴۰ سال گذشته فرایند پسا انقلاب ۵۷ با ظهور هیولای مهیب ولایت فقیه شاهد بوده‌ایم) می‌بایست به این واقعیت تاریخی خود آگاهی پیدا کنند که در جنبش مشروطیت، هر چند مردم ایران در عرصه حرکت تحول خواهانه سلبی خود با نفی استبداد و تکیه بر قانون‌گرایی توانستند در مسیر جامعه (استبدادزده و فقه‌زده و سنت‌زده و تصوف‌زده) ایران «سوالی

محمد اقبال لاهوری در بیان خاطرات و بیوگرافی خود می‌نویسد: «یک روز صبح مشغول تلاوت قرآن بودم. پدرم گفت چه می‌کنی؟ گفتم قرآن می‌خوانم. گفت: همیشه قرآن را آنچنان بخوان که گویی بر تو نازل شده است. اقبال می‌گوید همین یک جمله پدرم همیشه مثل نقشی که روی سنگ کنده باشند در دلم اثر گذاشت و از آن به بعد به هر آیه‌ای از قرآن که می‌رسیدم خودم را در جایگاهی قرار می‌دادم که انگار این آیه بر من نازل می‌شود» آنچه منظور ما از نقل این خاطره از محمد اقبال لاهوری بود اینکه پیشگام و پیشگامان برای اینکه بتوانند به صورت تطبیقی قرآن را به حرف درآورند، باید در عرصه پرسش یا طلب به اندازه‌ای رشد کنند که پیامبر اسلام در عصر و زمان خودش رشد و تعالی پیدا کرده بود.

بنابراین از مرحله‌ای پیشگام و پیشگامان می‌توانند به فرایند تطبیقی به حرف درآوردن قرآن دست پیدا کنند که بتوانند در چارچوب طلب و پرسش‌های فریه انسانی و اجتماعی و تاریخی مشخص درد مشترک همسان (بسان پیامبر اسلام در قرن هفتم میلادی) با بشریت پیدا کنند. باری، سوالی که در همین جا و در همین رابطه قابل طرح است اینکه چرا مردم ایران که در مشروطیت توانستند اولین انقلاب دموکراتیک قاره آسیا را به انجام برسانند و مردمی که توانستند در دهه ۲۰ نخستین جنبش جهانی ضد استعمار نو در مرحله پسا جنگ بین‌الملل دوم بر علیه امپریالیسم جهانی تحت رهبری دکتر محمد مصدق به پیروزی برسانند، چرا در فرایند ایجابی جنبش ضد استبدادی سال ۵۷ بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی شکست خوردند؟ و چرا این شکست (مردم ایران در فرایند ایجابی انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷) باعث گردیده است تا در طول ۴۰ سال گذشته (پسا شکست انقلاب ضد استبدادی ۵۷) در فرایند ایجابی) مردم ایران گرفتار مهیب‌ترین هیولای استبداد و استثمار و استخفاف و استعمار تاریخ خود بشوند؟

در پاسخ اجمالی به این سؤال فریه است که باید بگوئیم علت و دلیل این شکست مردم ایران، همان پاسخ کهنه دادن به سؤال جدید مردم ایران در مبارزه ضد استبدادی سال ۵۷ بر علیه رژیم کودتائی و توتالیتر پهلوی بود. همان موضوعی که تاین بی از آن تحت عنوان انحطاط یک جامعه یاد می‌کند، چراکه در فرایند ایجابی انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ تنها پکیج فلسفه سیاسی آلترناتیو رژیم توتالیتر و کودتائی پهلوی، «پکیج ولایت فقیه خمینی بود» که جوهر نظریه ولایت فقیه خمینی چیزی نبود جز آنچنانکه که مخملباف در یکی از فیلم‌هایش می‌گوید: «تصوف یا عرفان وقتی که با فقه ترکیب بشود از دل آن فاشیسم متولد می‌گردد» به عبارت دیگر ولایت فقیه



نو» مطرح کنند، اما در فرایند ایجابی پاسخ به آن «سؤال جدید» از آنجائیکه جامعه سیاسی ایران به حوزه‌های فقهاتی و روحانیت آن حوزه‌های هزار ساله جهت کسب پاسخ به سؤال خود پناه بردند، همین امر باعث گردید تا در فرایند ایجابی انقلاب دموکراتیک مشروطیت (که نخستین انقلاب دموکراتیک قاره آسیا بود) شکست بخورند، چرا که روحانیت حوزه‌های فقهاتی در چارچوب رویکرد دگماتیستی و ذات‌گرایانه و روایت‌گرایانه خود هرگز و هرگز «توان پاسخ نو به سوال‌های جدید مردم ایران در فرایند حرکت دموکراتیک انقلاب مشروطیت و قبل از آن و بعد از آن هرگز و هرگز نخواهند داشت.»

لذا به همین دلیل بود که دو پاسخی که (با پرسش جدید مردم ایران در عصر مشروطیت در برابر سؤال جدید ضد استبدادی مردم ایران) از طرف دو جناح روحانیت چه شیخ فضل الله نوری و چه آخوند خراسانی و نائینی مطرح گردید «بر پایه تائید حق حاکمیت و حق قدرت سیاسی و اجتماعی روحانیت حوزه‌های فقهاتی در دوران غیبت امام زمان قرار داشت، نه بر پایه حق دموکراتیک مردم ایران در تعیین سرنوشت سیاسی خود». فراموش نکنیم که آنچنانکه گرامشی می‌گوید: «وای به مرحله‌ای که گذشته متلاشی بشود، اما نو حاضر نباشد و یا وجود نداشته باشد تا جایگزین کهنه گردد». همین خلاء پاسخ نو به سؤال جدید مردم ایران باعث شکست انقلاب مشروطیت در فرایند ایجابی گردید و کار به آنجا رسانید که جنگ بین دو جناح روحانیت حوزه‌های فقهاتی در فرایند پسا انقلاب مشروطیت شرایط برای بازتولید استبداد محمدعلی شاه قاجار فراهم گرد و بنابه دعوت محمدعلی شاه قاجار، لیاخوف روسی مجلس نمایندگان مردم ایران را به توپ بست؛ و البته باز در همین رابطه بود که در سال ۳۲ شاهد بودیم که مردم ایران در فرایند پسا پیروزی جنبش ضد استعماری و ملی کردن صنعت نفت تحت هژمونی دکتر محمد مصدق در شرایطی که فرایند دموکراتیک و دموکراسی خواهی خود را در مرحله ایجابی دنبال می‌کردند، با گرایش دوباره مردم ایران به روحانیت حوزه‌های فقهاتی جهت کسب پاسخ به سؤال جدید دموکراسی خواهی خود این امر باعث گردید تا با غلبه روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهاتی تحت رهبری ابوالقاسم کاشانی و بروجردی و بهبهانی، دوباره همان فاجعه مشروطیت در عرصه ایجابی حرکت دموکراتیک مردم ایران تکرار بشود؛ و روحانیت با تکیه بر بازتولید استبداد سیاسی مانند گذشته «پاسخی کهنه به پرسش نوین جامعه بزرگ ایران بدهند» که حاصل و سنتز این پاسخ کهنه روحانیت

دگماتیست و ارتجاعی حوزه‌های فقهاتی به پرسش جدید مردم ایران، در سال ۳۲ باعث گردید که همان کودتای شکست خورده ۲۵ مرداد سال ۳۲ (امپریالیسم آمریکا و امپریالیسم انگلیس و دربار کودتائی و توتالیتر پهلوی) در ۲۸ مرداد ۳۲ یعنی سه روز بعد (با حضور دو جناح روحانیت تحت هژمونی کاشانی و بروجردی و بهبهانی همراه با امپریالیسم آمریکا و امپریالیسم انگلیس و دربار کودتائی و توتالیتر پهلوی) کودتای شکست ۲۵ مرداد ۳۲ در ۲۸ مرداد ۳۲ بر علیه تنها دولت دموکراتیک تاریخ ایران به پیروزی برسد.

باز در ادامه همین انحراف بین پرسش جدید و پاسخ کهنه روحانیت حوزه فقهاتی بود که در جریان انقلاب ضد استبدادی سال ۵۷ مردم ایران شاهد بودیم که ۱۸ هزار روحانیت حوزه‌های فقهاتی توسط ۸۰ هزار مسجد و حسینیه توانستند (در خلاء سازماندهی و جامعه مدنی جنبشی تکوین یافته از پائین و در غیبت پیشاهنگان سه مؤلفه‌ای چریک‌گرای مدرن و ارتش خلقی مائوئیستی و تجزب‌گرایان طراز نوین لنینیستی) رهبری خود را بر انقلاب ضد استبدادی مردم شوربخت ایران نهادینه و تثبیت کنند؛ و توسط این تثبیت رهبری بود که خمینی و حواریون او توانستند مانند مشروطیت و سال ۳۲ روحانیت حوزه‌های فقهاتی در لوای نظریه ولایت فقیه این بار هم پاسخی کهنه به سؤال جدید دموکراسی خواهانه و مبارزه ضد استبدادی مردم شوربخت ایران بدهند.

باری با یک نگاه کلی به شکست‌های پی در پی جامعه بزرگ ایران در حرکت تحول‌خواهانه ۱۵۰ سال گذشته خود می‌توانیم چنین نتیجه‌گیری کنیم که عامل کلیدی شکست مردم شوربخت ایران متاسفانه در همین فرمول: «پاسخ کهنه دادن به سؤال نو توسط روحانیت دگماتیست حوزه‌های فقهاتی بوده است» و البته اوج فاجعه در اینجاست که در فرایند پسا انقلاب ۵۷ به خصوص از خرداد ۷۶ الی الان هم این حرکت جامعه ایران به سمت روحانیت جهت پاسخ کهنه به سؤال نو آنها ادامه پیدا کرده است، چراکه آنچنانکه از خرداد ۷۶ الی الان شاهد هستیم، باز مردم شوربخت ایران جهت مقابله با رژیم مطلقه فقهاتی، پاسخ سؤال جدید دموکراسی خواهانه خودشان را از همان سوراخ دعا سابق یعنی روحانیت حوزه‌های فقهاتی تحت رهبری و هژمونی افرادی امثال سیدمحمد خاتمی یا شیخ مهدی کروبی و یا شیخ حسن روحانی و غیره در رنگ‌های مختلف سفید و سبز و بنفش دنبال می‌کنند؛ که البته در



کهنه حوزه‌های فقهاتی را به چالش بکشیم». یادمان باشد که سؤال‌های جدیدی که شریعتی در دهه ۴۰ و ۵۰ مطرح کرد و توسط آن توانست پاسخ هزار ساله روحانیت حوزه‌های فقهی را به چالش بکشد عبارتند از: «از کجا آغاز کنیم؟»، «چه باید کرد؟»، «کدامین اسلام؟»، «اسلام نبوی و یا اسلام اموی؟»، «کدامین شیعه؟»، «شیعه علوی یا شیعه صفوی؟»، «کدامین تسنن؟»، «تسنن محمدی یا تسنن اموی؟»، «کدامین مذهب؟»، «مذهب شرک یا مذهب توحید؟» و غیره بوده است؛ و توسط این پرسش‌های کلیدی بود که معلم کبیرمان شریعتی توانست پاسخ‌های هزار ساله روحانیت حوزه‌های فقهی را به چالش بکشد؛ و شرایط برای «فرمول طلائی خود که همان اسلام منهای روحانیت و اسلام منهای فقهت است، فراهم بکند».

لذا در این رابطه است که داوری کردیم که در اندیشه و دیسکورس و نظریات شریعتی آنچه که مهم‌تر از پاسخ‌های شریعتی به پرسش‌های جدید می‌باشد، «همان پرسش‌های جدید او می‌باشد» که باعث گردید تا پاسخ‌های کهنه هزار ساله روحانیت حوزه‌های فقهاتی را به چالش بکشد؛ و باز در این رابطه بود که داوری کردیم که اگر «پاسخ‌های شریعتی به پرسش‌های جدید پیشگامان کهنه بشوند، هرگز و هرگز خود پرسش‌های شریعتی کهنه نخواهند شد» و بدین ترتیب است که شریعتی در این عرصه می‌تواند برای پیشگامان یک مدل باشد. همچنین پرسش فربهی که محمد اقبال لاهوری در مسیر حرکت تحول‌خواهانه جوامع مسلمان جهان در آغاز قرن بیستم قرار داد این بود که «چرا حرکت انحطاط‌دائی جوامع مسلمان توسط سیدجمال شکست خورد؟» گرچه این سؤال در اواخر عمر و حرکت سیدجمال برای خود سیدجمال و محمد عبده شاگرد او هم مطرح شده بود، ولی هم عمق این سؤال برای اقبال در قرن بیستم بسیار فراگیرتر از پرسش برای سیدجمال و عبده بود و هم پاسخی که اقبال به این پرسش داد بسیار همه جانبه تر از پاسخ سیدجمال و عبده بود. ♦

ادامه دارد

این کادر حرکت افرادی مانند میرحسین موسوی و غیره باز در چارچوب همان پاسخ کهنه روحانیت حوزه‌های فقهاتی قابل تعریف می‌باشد، نه بیشتر از آن قابل تعریف می‌باشد، چراکه آنچنانکه در سال ۸۸ در اعلامیه‌ها و پلاتفرم و برنامه میرحسین موسوی شاهد بودیم، او هم مانند سیدمحمد خاتمی و شیخ مهدی کروبی و شیخ حسن روحانی به دنبال همان «پاسخ کهنه دادن به سؤال نو مردم ایران می‌باشد» که البته پاسخ کهنه میرحسین موسوی همان طلائی کردن دوران دهه شصت خمینی و تلاش میرحسین موسوی جهت بازتولید دوران اوج فاجعه دهه ۶۰ خمینی می‌باشد.

بدین ترتیب همه این موارد این باور را در ما ایجاد می‌کند که عامل شکست تمامی مبارزه ضد استبدادی و دموکراسی‌خواهانه و برابری‌طلبانه مردم ایران (در ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه خودش) همین فرمول: «پاسخ کهنه دادن روحانیت حوزه‌های فقهاتی و اسلام دگماتیست فقهاتی به سؤال جدید مردم ایران می‌باشد» و لذا در چارچوب این فرمول طلائی است که می‌توانیم در تعیین وظایف امروز پیشگامان مستضعفین ایران به این داوری بپردازیم که پیشگامان امروز ایران در راستای دستیابی به فرمول طلائی اسلام منهای فقهت و منهای روحانیت معلم کبیرمان شریعتی به عنوان شاه کلید رهائی از دایره شکست‌های گذشته حرکت تحول‌خواهانه خود، باید بتوانند توسط پرسش‌های جدید، پاسخ‌های کهنه حوزه‌های فقهاتی در طول ۱۵۰ سال گذشته عمر حرکت تحول‌خواهانه جامعه ایران را به صورت همه جانبه به چالش بکشند. یادمان باشد که پیشگامان مستضعفین ایران نمی‌توانند برای به چالش کشیدن پاسخ‌های کهنه روحانیت حوزه‌های فقهی و اسلام دگماتیست فقهاتی به سوال‌های جدید مردم ایران مستقیماً توسط طرح پاسخ‌های نو این پاسخ‌های کهنه را به چالش بکشند، چرا که پاسخ‌های نو بدون طرح پرسش‌های جدید اموری مجرد و انتزاعی و غیر تاریخی می‌باشد که تنها به درد همان حوزه‌های مجردگرا و انتزاعی فقهی روحانیت می‌خورد نه به درد به چالش کشیدن پاسخ‌های کهنه روحانیت در طول هزار سال گذشته عمر حوزه‌های فقهی.

بنابراین بدین ترتیب است که باید بگوئیم که تنها راه به چالش کشیدن پاسخ‌های کهنه حوزه‌های فقهاتی در هزار سال گذشته (و به خصوص در ۱۵۰ سال گذشته حرکت تحول‌خواهانه مردم ایران) توسط پیشگامان مستضعفین ایران در این است که با طرح «سؤال‌های نو مانند شریعتی در دهه ۴۰ و ۵۰ بتوانیم همراه با پاسخ‌های نو پاسخ‌های



بدون «اندیشه و تئوری دموکراتیک»

رویکرد «دموکراسی سه مؤلفه‌ای سیاسی و اقتصادی و معرفتی»

یا «دموکراسی سوسیالیستی» مورد اعتقاد ما،

نمی‌تواند نظریات ما را توضیح بدهد

مالیات مردم آمریکا تأمین می‌شد) در چارچوب بازسازی اقتصاد بیابان شده این دو کشور، بازار سرمایه‌گذاری و غارت‌گری برای بورژوازی هار جهانی فراهم گردید.

۱۱ - حل «مساله ملی» در جامعه بزرگ و رنگین کمان (فرهنگی و قومیتی و مذهبی و غیره) ایران، تنها در چارچوب دموکراسی سه مؤلفه‌ای اقتصادی و سیاسی و معرفتی ممکن می‌باشد، چراکه در عرصه دموکراسی سه مؤلفه‌ای اجتماعی کردن قدرت سیاسی و قدرت اقتصادی و قدرت معرفتی، «مساله ملی غیر از مساله ناسیونالیسم می‌باشد» و به همین دلیل است که مساله ملی اگر در چارچوب فدرالیسم کشوری (نه فدرالیسم منطقه‌ای) تعریف نمائیم، در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران فدرالیسم کشوری (نه فدرالیسم منطقه‌ای) تنها در چارچوب نظام دموکراتیک دست یافتنی می‌باشد؛ و لذا در این رابطه است که تا زمانیکه سیستم‌های سیاسی و اقتصادی و معرفتی جامعه ایران دموکراتیزه نشوند، «مساله ملی به صورت فدرالیسم کشوری قابل تحقق نمی‌باشند». هر چند که حل مساله ملی در جوامع فدراتیو تا کنون به دو شکل دینامیکی و مکانیکی صورت گرفته است که شکل‌بندی مکانیکی فدرالیسم چه به صورت فدرالیسم

۱۰ - نئولیبرالیسم (که از بعد از جنگ بین‌الملل دوم به عنوان یک رویکرد مسلط سرمایه‌داری جهانی درآمد) در عرصه «پیوند بین بازار و دولت» حرکت نظری و عملی خود را در ادامه رویکرد لیبرالیسم وحشی سه قرن پیشینی گذشته عمر سرمایه‌داری شکل داد. قابل ذکر است که در فرایند اولیه لیبرالیسم، تمام تلاش نظریه‌پردازان لیبرالیستی بر «جدائی دولت از بازار» استوار بود که البته فرایند اولیه نئولیبرالیسم با کینز آغاز شد؛ که محصول اولیه آن «دولت رفاه» بود. هر چند که طرفداران سوسیال دموکراسی (انترناسیونال دوم برنشتاینی) دولت رفاه را نمایش سوسیال دموکراسی مورد اعتقاد خود تعریف می‌کردند، اما در حقیقت دولت رفاه نمایش همان سرمایه‌داری کینزی می‌باشد که از بعد از جنگ بین‌الملل دوم به علت عقب‌نشینی سرمایه‌داری و برخورد رفرمی کردن با مطالبات جنبش کارگری شکل گرفتند.

البته از بحران اقتصادی ۲۰۰۸ جهان سرمایه‌داری، طبقه بورژوازی کشورهای متروپل جهت مهار کردن این بحران فراگیر و جهت مقابله با نئولیبرالیسم تاچری (که حتی موجودیت جامعه انسانی را هم نفی می‌کرد) دوباره بر نئولیبرالیسم کینزی روی آوردند؛ و فونکسیون دولت در چارچوب مکانیزم‌های سرمایه‌داری مهار بحران ۲۰۰۸ تعریف نمودند که در رأس این کشورهای متروپل سرمایه‌داری می‌توانیم به کشور امپریالیسم آمریکا اشاره کنیم. فراموش نکنیم که مهمترین فونکسیون بحران مالی ۲۰۰۸ برای جهان سرمایه‌داری، چند قطبی کردن جهان سرمایه‌داری بود که از بعد از فروپاشی شوروی و بلوک شرق در دهه آخر قرن بیستم، هژمونی جهان سرمایه‌داری در عرصه اقتصادی و سیاسی و نظامی، به صورت منوپل در اختیار امپریالیسم آمریکا قرار گرفته بود، همچنین منهای چند قطبی شدن جهان سرمایه‌داری توسط فونکسیون بحران ۲۰۰۸ می‌توان از تاثیرات دیگر آن بحران، به گرایش کنسروالیسم بورژوازی هار جهانی اشاره کرد که برای فهم جایگاه بورژوازی هار جهانی تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا، در فرایند پیشا بحران ۲۰۰۸ کافی است که عنایت داشته باشیم که این بورژوازی هار جهانی، تحت هژمونی امپریالیسم آمریکا، از آنجائیکه دو حمله نظامی امپریالیسم، به دو کشور افغانستان و عراق در صد در صد دست بخش خصوصی و بورژوازی هار جهانی قرار داشت، بدین خاطر امپریالیسم آمریکا با صرف هزینه ۵ تریلیون دلار به این دو کشور حمله و اشغال نظامی کرد و با نابود کردن تمامی زیرساخت‌های اقتصادی این دو کشور و بدل کردن این دو کشور (مانند کشور لیبی) به بیابان‌های سوخته، منهای هزینه ۵ تریلیون دلاری (که از



کشوری و چه به صورت فدرالیسم منطقه‌ای، شکل تزریقی و تحمیلی و از بالا و از طریق قدرت‌های داخلی و خارجی و به صورت غیر دینامیک صورت گرفته است آنچنانکه در جریان فدرالیسم کردستان عراق شاهد بودیم که از بعد حمله اول نظامی امپریالیسم آمریکا به کشور عراق، این فدرالیسم به صورت مکانیکی بر مردم کردستان عراق تزریق شد و همین جوهر مکانیکی فدرالیسم باعث گردید که مسعود بارزانی در راستای جاه‌طلبی سیاسی خود در انتخابات سال گذشته نبود کند؛ اما در فدرالیسم دینامیک، توسط جایگزین کردن پروژه دموکراتیک به جای پروژه ناسیونالیسم بورژوازی قرن نوزدهمی، با تکیه بر اصل «حق تعیین سرنوشت اقلیت‌های قومی تا مرز جدائی» امکان دستیابی به حل دموکراتیک مساله ملی فراهم می‌گردد.

بر این مطلب بیافزائیم که از آنجائیکه در شکل دینامیک «فدرالیسم کشوری در چارچوب دموکراتیزه کردن جامعه از پائین حاصل می‌شود» همین خودویژگی (فدرالیسم کشوری به صورت دموکراتیک) باعث می‌گردد تا در جامعه بزرگ و رنگین کمان (قومیتی و فرهنگی و مذهبی و غیره) ایران، خود دستیابی به «فدرالیسم کشوری و حل مساله ملی» در راستای کسب «دموکراسی» جدای از حل «مساله زنان» و حل «مساله طبقاتی» و حل «مساله آزادی» و غیره امکان‌پذیر نباشد، به عبارت دیگر تنها با گفتمان دموکراتیک است که در جامعه امروز ایران می‌توان به «وحدت دینامیک» تکوین یافته از پائین در چارچوب جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و مستقل دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه دست پیدا کرد؛ و پروژه فدرالیسم کشوری (نه فدرالیسم منطقه‌ای) تنها در چارچوب نظام دموکراتیک می‌تواند باعث حل مساله ملی در جامعه بزرگ و رنگین کمان ایران بشود.

۱۲ - اگر مانند ابراهام لینکن دموکراسی سیاسی (نه دموکراسی سه مؤلفه‌ای اقتصادی و سیاسی و معرفتی) «حکمرانی بر مردم توسط مردم تعریف نمائیم» حتی برای دستیابی به این دموکراسی سیاسی مجبوریم که:

اولاً بر دو مشخصه اصلی دموکراسی یعنی مشارکت سیاسی و تکثر اجتماعی و سیاسی و فرهنگی تکیه کنیم.

ثانیاً انواع مختلف سه گانه «آزادی فردی و آزادی اجتماعی و آزادی سیاسی در پیوند با یکدیگر تعریف نمائیم» و هرگز مانند لیبرالیسم با مطلق کردن آزادی فردی، دو مؤلفه آزادی اجتماعی و آزادی سیاسی را در پای آزادی فردی ذبح نکنیم.

ثالثاً توجه داشته باشیم که «دموکراسی یک پروژه تمام شده نیست» بلکه برعکس «دموکراسی یک پروسس است که به

تدریج در عرصه عمل و نظر حاصل می‌شود» به عبارت دیگر «حرکت برای دموکراتیک کردن جامعه باید صورت فرابندی داشته باشد، نه دفعی و مکانیکی» و قطعاً به صورت دفعی نمی‌توانیم به دموکراتیک کردن دموکراسی از پائین به صورت دینامیک دست پیدا کنیم.

رابعاً باید عنایت داشته باشیم که «مبانی دموکراسی سیاسی عبارتند از برابری و آزادی شهروندی است» لذا تا زمانیکه که نتوانیم به این مبانی دست پیدا کنیم، هرگز امکان دستیابی به دموکراسی سیاسی با تعریف ابراهام لینکنی یعنی حکمرانی بر مردم توسط مردم و برای مردم وجود ندارد.

باری، در این رابطه است که می‌توانیم به دو نوع از دموکراسی یعنی دموکراسی افقی (دموکراسی تکوین یافته از پائین به بالا) و دموکراسی عمودی (دموکراسی تزریق شده از بالا مانند دوران مصدق) اشاره داشته باشیم.

خامساً لازمه بسترسازی جهت دستیابی به دموکراسی در چارچوب تعریف ابراهام لینکنی عبارتند از:

الف - مطالبات دموکراتیک.

ب - نهادهای دموکراتیک.

ج - اهداف دموکراتیک که البته دستیابی به این همه ممکن نیست مگر اینکه توسط تحول فرهنگی به صورت دموکراتیک در جامعه استبدادزده و فقه‌زده تکلیف‌گرا و تقلیدگرا و تبعدگرای ایران بتوانیم به جامعه مدنی جنبشی خودجوش و خودسازمانده و مستقل دو جبهه بزرگ آزادی‌خواهانه و برابری‌طلبانه دست پیدا کنیم.

سادساً لازمه دستیابی به دموکراسی سیاسی با تعریف ابراهام لینکن، دستیابی به همزیستی مسالمت‌آمیز به صورت دینامیک در داخل کشور و منطقه و بین‌المللی می‌باشد.

سابعاً آزادی و دموکراسی در این چارچوب در گرو تحقق سه مؤلفه:

الف - پلورالیسم سیاسی و فرهنگی و مذهبی و اجتماعی.

ب - سکولاریسم حکومتی (نه سکولاریسم سیاسی و سکولاریسم اجتماعی و سکولاریسم کلامی).

ج - دموکراسی سوسیالیستی سه مؤلفه‌ای یا اجتماعی کردن مؤلفه‌های قدرت سیاسی و اقتصادی و معرفتی می‌باشد. ◇

پایان



دینامیزم درونی وحی نبوی پیامبر اسلام، بستر ساز

دینامیزم درونی اسلام تاریخی و اسلام معنوی می باشد

اسلام تاریخی و اسلام معنوی در عرصه همین ساختار پیچیده وحی نبوی پیامبر اسلام قابل تعریف می باشد؛ و لذا در این رابطه است که ما بر این باوریم که برای فهم «دینامیزم اسلام تاریخی و اسلام معنوی» می بایست این مهم در عرصه «تبیین وحی نبوی پیامبر اسلام، در دیسکورس قرآن تبیین و تعریف و تشریح بشود.»

یادمان باشد که بدون فهم دینامیزم وحی نبوی پیامبر اسلام، دینامیزم اسلام تاریخی و اسلام معنوی قابل تبیین نمی باشد، بر این مطلب بیافزائیم که تبیین دینامیزم وحی نبوی پیامبر اسلام خود در گرو «تبیین چند موضوع محوری وحی نبوی در قرآن است» که اینها عبارتند از:

۱ - آیا وحی نبوی پیامبر اسلام (آنچنانکه محمد اقبال در فصل اول کتاب گران سنگ بازسازی فکر دینی خود تحت عنوان معرفت و تجربه دینی تعریف می نماید) یک نوع تجربه دینی است؟ یا اینکه بین تجربه دینی پیامبر اسلام (در فاز ۱۵ ساله حرائی خود) و وحی نبوی او تفاوت و تمایزی وجود دارد؟

۲ - آیا آنچنانکه محمد اقبال لاهوری در عرصه تبیین وحی نبوی پیامبر اسلام، این «نوع وحی را مولود و حاصل تجربه دینی پیامبر اسلام می داند» (و به موازات آن همین رویکرد او به تکوین وحی نبوی

تبیین و فهم «دینامیزم اسلام» در گرو تبیین و فهم «پدیده وحی نبوی» (نازل شده بر پیامبر اسلام) در رویکرد قرآن می باشد چراکه «وحی نبوی پیامبر اسلام» علاوه بر اینکه آبخور اولیه تکوین قرآن و دین اسلام می باشد، از آنجائیکه مادیت همیشگی این وحی نبوی پیامبر اسلام خود «قرآن» می باشد که در کنار سنت پیامبر اسلام و عقل برهانی استقرائی بشر (آنچنانکه محمد اقبال لاهوری در فصل پنجم کتاب گران سنگ بازسازی فکر دینی در اسلام خود، تحت عنوان روح فرهنگ و تمدن اسلامی تبیین کرده است) برای همیشه تعریف کننده اسلام تاریخی و اسلام معنوی می باشد که البته این تعریف همیشگی قرآن و سنت پیامبر اسلام و عقل برهانی استقرایی بشر، از اسلام تاریخی و اسلام معنوی، «نیازمند به وجود دینامیزم در وحی و قرآن و اسلام جهت برخورد تطبیقی با زمان و محیط در شرایط مختلف تاریخی می باشد» به عبارت دیگر بدون این دینامیزم وحی و قرآن و اسلام، گرفتار شدن اسلام در ورطه اسلام دگماتیسم روایتی و فقهاتی و زیارتی و ولایتی امری محتمل می باشد.

باری، در چارچوب همین پیوند دینامیزم اسلام با وحی نبوی پیامبر اسلام است که می توان گفت که هر چند در قرآن بیش از ۷۰ بار از کلمه وحی و مشتقات آن استفاده شده است و فونکسیون و کارکرد کلمه وحی در شش نوع مختلف در قرآن به کار گرفته شده است و وحی در معنای لغتی آن به معنای «شاره سریع و انتقال مطلب از طریق مخفی و غیر عادی می باشد» با همه اینها «وحی نبوی» در قرآن (که همان وحی نازل شده در طول ۲۳ سال دوران مکی و مدنی بر پیامبر اسلام می باشد) از خودویژگی های خاص خود برخوردار می باشد که باعث شده است تا موضوع «وحی نبوی پیامبر اسلام در قرآن بحثی بسیار پیچیده و مبهم بشود» و شاید بتوان گفت که این پیچیدگی ساختار و ذات وحی نبوی پیامبر اسلام در قرآن، خود موضوعی است که حل کامل آن پیچیدگی برای همیشه توسط عقل برهانی استقرائی بشر غیر ممکن می باشد.

نگارم دوش در مجلس به عزم رقص چون برخواست

گره بگشود بر ابروی بر دل های یاران زد

حافظ

البته در این رابطه نباید فراموش کنیم که کلید رمز فهم ساختار قرآن و

پیامبر اسلام) این امر باعث نمی‌گردد تا قرآن (در رویکرد محمد اقبال) «بیان تجربه نبوی پیامبر اسلام بشود» و در ادامه آن قرآن و متن دین (در رویکرد اقبال) امری بشری (نه امر قدسی) گردد؟

۳ - آیا اعتقاد و باور محمد اقبال بر قرآن به عنوان محصول تجربه دینی پیامبر اسلام باعث نمی‌شود که «انسان فاعلی جایگزین خدا فاعلی» در قرائت پیامبر اسلام از جهان وجود بشود؟

۴ - آیا آنچنانکه محمد اقبال لاهوری وحی و قرآن را سنتز و مولود و محصول تجربه نبوی پیامبر اسلام (در فاز ۱۵ ساله حرائی) تعریف می‌کند، این امر باعث نمی‌گردد تا در عرصه تشریح وحی نبوی پیامبر اسلام، «انسان (که همان پیامبر اسلام می‌باشد) رکن بشود و خداوند در حاشیه برود؟»

۵ - آیا اعتقاد محمد اقبال به «تجربه نبوی بودن قرآن» باعث نمی‌گردد تا «قرآن به جای نزول کامل آسمانی، بدل به محصول اندازه ظرف وجودی و اجتماعی و فرهنگی پیامبر اسلام بشود؟»

۶ - آیا اعتقاد محمد اقبال به قرآن به عنوان محصول تجربه دینی پیامبر اسلام باعث نمی‌گردد تا «متن قرآن» (به جای یک متن قدسی) بدل به متن بشری بشود؟

۷ - آیا اعتقاد محمد اقبال به قرآن به عنوان محصول تجربه دینی پیامبر اسلام باعث نمی‌شود تا در رویکرد او به جای اینکه «پیامبر اسلام تابع دین باشد، دین اسلام تابع پیامبر اسلام گردد؟»

یادمان باشد که در روایت محمد اقبال از جهان وجود و قرآن و اسلام این پیامبر است که تابع خداوند و اسلام و دین و قرآن می‌باشد نه بالعکس؛ یعنی «آنچه دین است، پیامبر اسلام گفته است» و «دین بودن دین تنها در پیوند و اتصالش با خداوند قابل تعریف می‌باشد» و «هرگز دین خداوند محور قرآن، نمی‌توان به دین انسان محور تبدیل کرد» چراکه آنچنانکه کتاب فردوسی شاهنامه می‌نامند، «قرآن را باید خدانامه تعریف کرد» زیرا بیش از ۹۰ درصد آیات قرآن در این رابطه قابل تعریف می‌باشند. فراموش نکنیم که در روایت محمد اقبال (در کتاب بازسازی فکر دینی) از توحید، نبوت، آخرت، خدا، انسان و جهان:

اولاً خداوند خالق و فاعل و دائماً در حال خلق جدید همراه

با حیات و تکامل و حرکت و زمان در تمامی عرصه‌ها حاضر است.

ثانیاً پیامبر اسلام عبد و رسول خداوند می‌باشد و لاغیر.

ثالثاً در رویکرد محمد اقبال بین طبیعت و ماوراء الطبیعت دیوار چین وجود ندارد؛ و بین ذهن کانتی و ذهن آئینه‌ای پیامبر اسلام فاصله‌ای وجود ندارد.

باری، بدین ترتیب است که (در رویکرد محمد اقبال) در عرصه «تجربه دینی» پیامبر اسلام به عنوان آبشخور و منبع وحی نبوی، اقبال علاوه بر اینکه «معرفت دینی را از هندسه دین جدا نمی‌کند» و در چارچوب «اجتهاد در اصول و فروع دین» او به موازات «تغییر در هندسه دین، معرفت دینی را مورد تحول همه جانبه قرار می‌دهد» و توسط اجتهاد در اصول و فروع دین، او دیوار چین بین فنومن و نومن دین را حذف می‌نماید؛ و توسط سلاح اجتهاد در اصول و فروع دین، او دین و قرآن صامت را ناطق می‌سازد؛ و توسط همین تجربه دینی پیامبر اسلام به عنوان آبشخور وحی نبوی و قرآن و دین اسلام است که اقبال «رابطه دو طرفه بین خداوند و پیامبر اسلام تبیین می‌نماید» و «دینامیزم اسلام و وحی و قرآن را بر پایه همین رابطه دو طرفه بین خداوند و پیامبر اسلام در عرصه تجربه دینی تعریف می‌نماید» بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که در چارچوب رابطه یکطرفه بین خداوند و پیامبر اسلام در عرصه تکوین وحی نبوی و قرآن امکان تبیین دینامیزم وحی نبوی و قرآن و در نهایت اسلام جود ندارد.

مع الوصف، بدین ترتیب است که می‌توان گفت که موضوع تبیین دینامیزم وحی نبوی پیامبر اسلام یک موضوع کلامی در چارچوب «تبیین رابطه خداوند و پیامبر اسلام در عرصه پروسه تکوین وحی نبوی و قرآن توسط تجربه دینی پیامبر اسلام می‌باشد» بنابراین اگر بخواهیم تمامی رویکردهای نظریه پردازان مسلمان در این رابطه آرایش بدهیم، می‌توانیم کل رویکردهای نظریه پردازان مسلمان در عرصه تبیین رابطه بین خداوند و پیامبر اسلام در پروسه تکوین وحی نبوی به سه دسته تقسیم نمائیم:

۱ - رویکرد دگماتیستی به وحی نبوی.

۲ - رویکرد انطباقی به وحی نبوی.

۳ - رویکرد تطبیقی به وحی نبوی.

یعنی خداوند محمد را خلق کرده است و محمد قرآن را خلق کرده است» لذا در چارچوب صغری و کبری ارسطویی نتیجه می‌گیرند که خداوند در تحلیل نهائی خالق قرآن است.

ثانیاً این رویکرد انطباقی برعکس رویکرد دگماتیستی که «قرآن را کلمه الله و مخلوق خداوند می‌دانند، یک کتاب بشری تعریف می‌کنند که تابع شخصیت پیامبر اسلام و فرهنگ عربستان قرن هفتم میلادی می‌باشد» بنابراین در این رویکرد انطباقی، منهای اینکه در قرآن خطا راه یافته است و منهای اینکه پیامبر اسلام نقش فاعل و خالق دارد و منهای اینکه در این رویکرد پیامبر اسلام تابع وحی نبوی و قرآن نمی‌باشد و منهای اینکه دیگر قرآن برای عصر ما کتاب هدایت‌گری نیست و منهای اینکه در این رویکرد انطباقی، وحی تابع محمد می‌باشد و منهای اینکه در این رویکرد قرآن گرفتار محدودیت فرهنگی و قومی و منطقه‌ای زمان محمد است و منهای اینکه در این رویکرد حتی بلاغت و طول آیات قرآن تحت تأثیر قبض و بسط حالات روانی پیامبر اسلام می‌باشد و منهای اینکه در این رویکرد انطباقی، عرفان صوفیانه (دنیاگیر و اختیارستیز و عقل‌پرهیز) به لحاظ جوهر و مضمون متکامل‌تر از وحی نبوی پیامبر اسلام می‌باشد، از همه مهمتر اینکه طرفداران این رویکرد انطباقی به وحی نبوی، «قرآن را خواب‌نامه و یا رویاهای پیامبر تعریف می‌کنند» و معتقدند که کل قرآن خواب‌نامه پیامبر اسلام است و همچنین قرآن شرح خواب‌های پیامبر اسلام است و غیر موسی که وحی به صورت کلامی و مستقیم از خداوند دریافت کرده است، دیگر پیامبران ابراهیمی همگی در خواب وحی نبوی خود را تجربه کرده‌اند و از این موضوع نتیجه می‌گیرند که چون قرآن خواب‌نامه پیامبر اسلام است، پس قرآن تولید پیامبر است نه تولید خداوند و در این رابطه قرآن رنگ شخصیت پیامبر اسلام گرفته است و قرآن نمایش فرهنگ عقب‌مانده زمان پیامبر اسلام در عرصه جهان‌بینی و تاریخ و زمان می‌باشد. ◇

ادامه دارد

در رویکرد دگماتیستی به وحی نبوی پیامبر اسلام، در بستر رویکرد «خدامحوری مطلق یکطرفه» رابطه خداوند (به عنوان منبع اصلی صدور وحی نبوی) با پیامبر اسلام رابطه یکطرفه از خداوند به پیامبر می‌باشد و پیامبر اسلام تنها نامه‌رسان و ضبط صوت و راوی و سرپل انتقال بی‌طرف از خداوند به بشر می‌باشد و در این رویکرد قرآن «کلمه الله لایتغیری می‌باشد» که برای همیشه «بشریت مجبور و موظف و مکلف به اجرای طابق النعل بالنعل احکام معاملاتی آن می‌باشند» که بیش از ۹۰ درصد این احکام معاملاتی ذکر شده در قرآن (که فقه قرآن را تشکیل می‌دهند) به صورت امضائی (نه تأسیسی) پیامبر اسلام از احکام دوران جاهلیت عربستان اقتباس کرده است؛ و اجتهاد در این رویکرد دگماتیستی، نه تنها مشمول اصول اسلام نمی‌شود و نه تنها در این رویکرد «اجتهاد» (در اصول و فروع آنچنانکه محمد اقبال می‌گوید) به عنوان «موتور دینامیزم اسلام و قرآن» قابل تعریف نیست، بلکه مهمتر از همه اینکه آنچنانکه شیخ مرتضی مطهری می‌گوید: «این اجتهاد (اصول و فروع) بدل به اجتهاد فقهی در دست مجتهدین حوزه‌های فقه‌ای می‌شود» تا توسط آن احکام فقه‌ای اسلام هزار ساله روایتی حوزه‌های فقهی را به شکل گشای الی‌الابد تمامی مشکلات بشریت تا قیام قیامت تبدیل کنند، بنابراین در این رویکرد توسط مکانیکی و یکطرفه کردن رابطه خداوند با پیامبر اسلام در بستر پروسه تکوین وحی نبوی و قرآن و به حاشیه راندن نقش پیامبر اسلام در این عرصه، سرانجامی جز بازگشت به رویکرد اسلام دگماتیستی و نفی اجتهاد در اصول و فروع کل اسلام به عنوان موتور دینامیزم اسلام نخواهند داشت.

اما در «رویکرد انطباقی به وحی نبوی پیامبر اسلام»، طرفداران این رویکرد (برعکس طرفداران رویکرد دگماتیستی به وحی نبوی پیامبر اسلام که در چارچوب خدامحوری و رابطه مکانیکی یکطرفه خدا با پیامبر اسلام به تبیین رویکرد دگماتیستی خود را تبیین می‌کنند) بر این باورند که:

اولاً دستگاه پروسس تکوین وحی نبوی به صورت یکطرفه و مکانیکی «محمدمحور» می‌باشد نه خدامحور، چراکه در رویکرد انطباقی آنها «قرآن تألیف پیامبر اسلام است و پیامبر اسلام در رابطه با تألیف قرآن هم راوی است و هم گوینده و هم شنونده و هم مؤلف است» و رابطه قرآن با خداوند در این رویکرد انطباقی، «یک رابطه طولی می‌باشد،

چند سنی و یک کوفی «عدالت»

در روکرد امام علی



«إِلَى أَنْ قَامَ ثَلَاثُ الْقَوْمِ نَافِجًا حَضْبِيهِ بَيْنَ نَثِيلِهِ وَ مُعْتَلِفِهِ وَ قَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضَمُونَ مَالَ اللَّهِ خَضْمَةَ الْإِبِلِ نَبْتَةَ الرَّبِيعِ إِلَى أَنْ أَنْتَكْتَ عَلَيْهِ فَتَلَهُ وَ أَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلَهُ وَ كَبَّتْ بِهِ بَطْنَتَهُ. فَمَا رَاعَنِي إِلَّا وَ النَّاسُ كَعُرْفِ الصُّبْعِ إِلَى يَنْتَالُونَ عَلَيَّ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ حَتَّى لَقَدْ وَطِئَ الْحَسَنَانِ وَ شَقَّ عَطْفَايَ مُجْتَمِعِينَ حَوْلِي كَرَبِيضَةَ الْغَنَمِ فَلَمَّا نَهَضْتُ بِالْأَمْرِ نَكَنْتُ طَائِفَةً وَ مَرَقْتُ أُخْرَى وَ قَسَطُ آخَرُونَ كَأَنَّهُمْ لَمْ يَسْمَعُوا اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لَا فَسَادًا وَ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ - شخص سومی از آن جمع (عثمان) به خلافت برخاست، او هنرش انباشتن شکم و خالی کردن آن بود، به همراه او فرزندان پدرش (بنی امیه) برخاستند و چونان شتری که علفهای با طراوت بهاری را با خوشی می‌خورند بنی امیه در دوران عثمان مال خدا و مردم می‌خوردند، سال‌ها بر این امر گذشت تا پایان کار خلافت عثمان فرا رسید و رشته‌های عثمان پنبه شد و کردار او در جامعه باعث گردید تا به حیانتش خاتمه دهند برای من روزی که جنبش مردمی ضد عثمان پس از هلاکت او برای سپردن خلافت به سمت من آمدند بس هیجان‌انگیز بود چرا که می‌دیدم آن جنبش با ازدحامی سخت مانند قحط زدگانی که به غذا برسند برای سپردن خلافت به دست من، از هر طرف به طرف من هجوم آوردند اشتیاق انبوه مردمان جنبش به طرف من آنچنان از حد گذشت

۴ - اگر گفتمان امام علی «گفتمان عدالت‌خواهانه و برابری‌طلبانه تعریف نمائیم» باید عنایت داشته باشیم که این گفتمان امام علی تنها مربوط به دوران چهار سال و نه ماه حکومت و خلافتش بر جوامع مسلمین بوده است، نه مربوط به دوران ۲۵ سال سکوت خلافت ابوبکر و عمر و عثمان و نه مربوط به دوران ۲۳ سال حیات نبوی پیامبر اسلام در دو فاز مکی و مدنی‌اش. بدین خاطر این امر نشان دهنده آن می‌باشد که امام علی در عرصه تعریف و تعیین گفتمان عدالت‌طلبی خود اقدام به یک حرکت مجرد انتزاعی نظریه‌پردازی نکرده است، بلکه بالعکس گفتمان خودش را از دل مبارزه و جنبش‌های مطالباتی جوامع مسلمین در آن شرایط کشف کرده است بدون تردید، اگر در آن شرایط خواسته جنبش‌های مطالباتی مردم در جوامع مسلمین، به جای جنبش عدالت‌خواهی، جنبش آزادی‌خواهی یا جنبش ضد نژادی‌پرستی و یا جنبش صلح‌طلبی و غیره می‌بود، امام علی در همان رابطه در تعریف گفتمان و مدل نظری و عملی خودش بر همان مطالبات جنبش‌ها تکیه می‌کرد و هرگز حاضر نمی‌شد به صورت مجرد و انتزاعی و یکطرفه و انطباقی گفتمان عدالت‌خواهانه یا برابری‌طلبانه مورد اعتقاد خودش بر جوامع مسلمین از بالا تزریق بکند؛ و در همین رابطه است که خود او در باره وضعیتش در دوران ۲۵ سال سه خلیفه اینچنین توصیف می‌نماید:

«لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَيْرِي وَ وَ اللَّهِ لَأُسَلِّمَنَّ مَا سَلِمْتَ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَيَّ خَاصَّةً التَّمَّاسَا لِأَجْرِ ذَلِكَ وَ فَضْلِهِ وَ زُهْدًا فِيمَا تَنَافَسْتُمُوهُ مِنْ زُخْرَفِهِ وَ زِبْرَجِهِ - و راستی که شما خود می‌دانید که من از دیگران به خلافت سزاورترم و به خدا سوگند تا زمانی به مسالمت رفتار می‌کنم که امور مسلمین سالم بماند و تنها به شخص من ستم بشود و این کار را به جهت فضیلت آن و بی‌رغبتی در زینت و جلوه‌گری‌های آنچه شما در راه آن با یکدیگر رقابت می‌ورزید انجام می‌دهم» (نهج البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۷۳ - ص ۱۰۲ - سطر ۹ به بعد).

بنابراین رویکرد عدالت‌طلبانه و برابری‌خواهانه امام علی علاوه بر اینکه حاصل جمع‌بندی او از دوران خلافت عثمان و نابرابری‌ها و تبعیضات طبقاتی و اجتماعی و سیاسی و قومی و قبیله‌ای عصر عثمان در جوامع مسلمان بود، خود مولود جمع‌بندی امام علی (از جنبش‌های مطالباتی بود که سرانجامش منجر به براندازی خلافت عثمان شد) بوده است.

که دو فرزندم حسن و حسین در زیر پای انبوه مردمان جنبش کوبیده شدند و لباس‌های تن من پاره گردیدند اما هنگامیکه به امر زمامداری برخاستم سه گروه ناکثین و مارقین و قاسطین به مخالفت با من برخاستند ناکثین آن‌هایی بودند که عهد و پیمان خود را با من شکستند و مارقین آن‌هایی بودند که از راه منحرف شدند و قاسطین آن‌هایی بودند که ستمکاری پیشه خود کردند. گویی این سه دسته سخن خداوند را نشنیده بودند که فرموده است: ما سرای ابدیت را برای کسانی قرار خواهیم داد که در روی زمین برتری بر دیگران نجویند و فساد به راه نیندازند و عاقبت کارها به سود مردمی است که تقوا می‌ورزند» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۳ - ص ۴۹ - سطر ۷ به بعد)

باری، آنچه می‌توان از گفتمان و رویکرد عدالت‌طلبانه امام علی در دوران ۴ سال و نه ماهه خلافتش بر جوامع مسلمین فهم کرد اینکه:

الف - «عدالت برای امام علی امری انضمامی بوده است نه انتزاعی و مجرد از اجتماع و تاریخ.»

ب - «عدالت برای امام علی در عرصه مبارزه با تبعیضات طبقاتی و اقتصادی امری دو مؤلفه‌ای بوده است که یک مؤلفه آن مبارزه با نابرابری‌های طبقاتی بوده است و مؤلفه دوم آن مبارزه با فقر بوده است». آنچنانکه در این رابطه بوضوح می‌توان داوری کرد که «برای امام علی مبارزه با نابرابری‌های طبقاتی و اقتصادی مهمتر از مبارزه با فقر بوده است» و البته در این رابطه نباید فراموش کنیم که برای امام علی مبارزه همه جانبه با نابرابری‌های اقتصادی عاملی نبوده است که او مبارزه با فقر مطلق فراموش نماید بطوریکه در این رابطه در نامه ۴۵ خطاب به عثمان بن حنیف می‌گوید:

«وَلَوْ شِئْتَ لَاهْتَدَيْتُ الطَّرِيقَ إِلَى مُصَفَّى هَذَا الْعَسَلِ وَ لَبَابِ هَذَا الْقَمَحِ وَ نَسَائِجِ هَذَا الْقَزِّ وَ لَكِنْ هَيِّهَاتَ أَنْ يَغْلِبَنِي هَوَايَ وَ يَقُوْدَنِي جَسَعِي إِلَى تَخْيِيرِ الْأَطْعَمَةِ وَ لَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ الْيَمَامَةِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِي الْقُرْصِ وَ لَا عَهْدَ لَهُ بِالسَّبْعِ أَوْ أُبَيْتِ مَبْطَانًا وَ حَوْلِي بَطُونٌ غَرْتِي وَ أَكْبَادٌ حَرَى أَوْ أَكُونَ كَمَا قَالَ الْقَائِلُ: وَ حَسْبُكَ دَاءٌ أَنْ تَبَيْتَ بَبْطَنَهُ وَ حَوْلَكَ أَكْبَادٌ تَحْنُ إِلَى الْقَدِّ أَفْنَعُ مِنْ نَفْسِي بَأَنَّ يُقَالُ هَذَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا أَسَارَ كَهْمُ فِي مَكَارِهِ الدَّهْرِ أَوْ أَكُونَ أُسْوَةً لَهُمْ فِي جَسُوبَةِ الْعَيْشِ فَمَا خُلِقْتُ لِيَسْغَلَنِي أَكْلُ الطَّيِّبَاتِ كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هَمَّهَا عِلْفُهَا أَوْ الْمُرْسَلَةَ شَغَلَهَا تَقَمُّمُهَا تَكَ تَرَشُ مِنْ أَعْلَافِهَا وَ تَلْهُوُ عَمَّا يَرَادُ بِهَا أَوْ أَتْرَكَ سُدَى أَوْ أَهْمَلْتُ عَابِتًا أَوْ أَجْرَّ حَبْلَ

الضَّلَالَةَ أَوْ أَعْتَسِفَ طَرِيقَ الْمَتَاهَةِ - اگر من بخواهم به عسل صاف و مغز گندم و بافته‌های پرنیان برای خود دست پیدا کنم به را حتی می‌توانم ولی هییهات چگونه هوای نفس می‌تواند بر من غلبه کند در حالی که ممکن است در حجاز و یمامه کسی باشد که طمعی در یک قرص نان داشته باشد و سیری را به یاد نداشته باشد و یا اینکه چگونه من با شکمی پر بخوابم و پیرامون من، شکم‌های گرسنه باشند آیا امروز من خودم را به این قناعت کنم که به من بگویند: این امیرالمؤمنین است، ولی من در سختی‌ها با آنان مشارکت نداشته باشم و یا در تحمل سختی‌ها الگوی آنها نباشم؟ زیرا من آفریده نشده‌ام تا مانند چهارپایان با خوردن غذاهای گوارا خودم را مشغول کنم» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - نامه ۴۵ - ص ۴۱۸ - سطر یک به بعد).

ج - «عدالت برای امام علی امری اجتماعی است نه امری فردی» و لذا به همین دلیل است که امام علی در دوران چهار سال و نه ماهه خلافتش تلاش می‌کرد (تا به جای «رویکرد فقهتی که عدالت را به صورت فردی تعریف می‌کنند و عدالت را فقط در عادل بودن روحانی امام جمعه و جماعت و یا قاضی تعریف می‌کنند») عدالت را «اعطاء كل ذي حق حقه» تعریف نماید؛ و «عدالت را در چارچوب حق و حقوق تعریف کند نه در کادر تکلیف و تقلید و تعبد و فقه حوزه‌های فقهتی.»

«أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيكُمْ حَقًّا بَوْلَايَهُ أَمْرِكُمْ وَ لَكُمْ عَلَيَّ مِنَ الْحَقِّ مِثْلُ الَّذِي لِي عَلَيكُمْ فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ وَ أَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ لَا يَجْرِي لِأَحَدٍ إِلَّا جَرَى عَلَيْهِ - پس از حمد خداوند، او حقی را برای من به عهده شما قرار داده است و مانند حقی که من بر شما دارم، شما نیز حقی بر عهده من دارید. حق، گسترده‌ترین اشیاء در توصیف و تعریف است در صورتی که همین حق تنگ‌ترین اشیاء در اجرا می‌باشد - حق چیزی است که به نفع کسی به جریان نمی‌افتد، مگر این که روزی دیگر به ضرر او بشود و به ضرر کسی جاری نمی‌شود مگر اینکه روزی دیگر به سود او به جریان افتد» (نهج‌البلاغه صبحی الصالح - خطبه ۲۱۶ - ص ۳۳۲ - سطر ۱۳ به بعد).

د - «رویکرد امام علی به عدالت یک رویکرد ذات‌گرایانه نیست بلکه بالعکس رویکرد امام علی به عدالت یک رویکرد تاریخی است» به عبارت دیگر برعکس رویکرد ارسطویی به عدالت (که یک رویکرد ذات‌گرایانه می‌باشد و ارسطو توسط عینک ذات‌گرایانه عدالت را امری عام و کلی و مجرد و خارج از ظرف زمان و مکان تعریف می‌نماید) امام علی با «رویکرد و عینک تاریخی عدالت

را تعریف می‌نماید» و در چارچوب همین رویکرد تاریخی به عدالت است که «امام علی عدالت را امری انضمامی می‌داند و به صورت مشخص و کنکرت در رابطه با جامعه مشخص به صورت زمانی و مکانی تعریف می‌کند» هر چند که در رویکرد امام علی «عدالت امری فرادینی می‌باشد» مبارزه پیامبران ابراهیمی و در رأس آنها پیامبر اسلام با نظام بت‌پرستی در راستای مبارزه با استحاله کردن امور تاریخی (زمینی و اجتماعی و انسانی) به امور ذات‌گرایانه (آسمانی) بوده است.

فراموش نکنیم که نظام سه مؤلفه‌ای قدرت در راستای نهادینه کردن قدرت سه مؤلفه‌ای خود بر جامعه بشری یا بر پائینی‌های جامعه تلاش می‌کردند تا «توسط آسمانی کردن نظام زمینی، قدرت سه مؤلفه‌ای خود را بر پائینی‌های جامعه بشری نهادینه کنند» آنچه‌انکه در این رابطه شاهدیم که رژیم مطلقه فقه‌ای حاکم در چارچوب نظریه ولایت فقیه خمینی در طول ۴۰ سال گذشته جهت نهادینه کردن قدرت سه مؤلفه‌ای خود بر جامعه نگون‌بخت ایران پیوسته تلاش کرده است تا توسط «برتری مشروعیت آسمانی بر مقبولیت مردم» از کانال خدا و پیامبر و امام زمان و تعریف فقیه و روحانیت و خمینی و غیره به عنوان جانشینی امام زمان در عصر غیبت برای خود از نمد افتاده مشروعیت آسمانی کلاهی بدوزند و توسط این کلاه بوده است که روحانیت حوزه‌های فقه‌ای و رژیم مطلقه فقه‌ای در طول ۴۰ سال گذشته پیوسته بر باور مردم ایران از بالا تزیق کرده‌اند که مشروعیت روحانیت حاکم بر جامعه ایران یک مشروعیت آسمانی می‌باشد که توسط خدا و پیامبر و امام زمان این مشروعیت آنها از قبل تأیید شده است. لذا هیچ قدرتی توان به چالش کشیدن این مشروعیت آسمانی روحانیت حاکم را ندارند و البته در رویکرد روحانیت فقه‌ای حاکم در چارچوب نظریه ولایت فقیه خمینی (که در قانون اساسی ولایت‌مدار این رژیم به خصوص در دو اصل ۱۱۰ و ۱۷۷ قانون اساسی موجود این نظریه ولایت فقیه خمینی به صورت نظام حقوقی نهادینه شده است و تمامی اختیارات سه مؤلفه‌ای قدرت «زر و زور و تزویر» درید قدرت مقام معظم ولایت و فقه‌ای قرار داده است) موضوع انتخابات مهندسی شده در راستای کسب مقبولیت مردمی امری صوری و برگ‌انجیری جهت پوشش مشروعیت همه جانبه آسمانی آنها می‌باشد؛ و بدون تردید هر گونه رویکردی و مکانیزمی که مشروعیت آسمانی رژیم مطلقه فقه‌ای را به چالش بکشد برای این هیولای قدرت غیر قابل تحمل می‌باشد؛ و در این رابطه اگر نیروهای درونی حکومت هم باشند آنچه‌انکه در سال ۸۸ شاهد بودیم این رژیم با کثیف‌ترین ترندها به قلع و قمع آن رویکردها می‌پردازد، چرا که از سال ۴۶ که این نظریه در نجف توسط

خمینی (با تکیه بر ۱۹ روایت تز ولایت فقیه ملا احمد نراقی و پیوند رویکرد نخبه‌گرایانه افلاطونی جهت جایگزین کردن فقهای حوزه فقهی به جای فلاسفه افلاطونی و اقتباس از اصل ولایت در دیسکورس اهل تصوف و تاسی از رویکرد ضد مشروطیت جلال آل احمد) تکوین پیدا کرد، خمینی توانست نظریه ولایت فقیه خود را توسط تکیه کلامی بر اصل ولایت نبوی پیامبر اسلام و غیبت امام زمان و حق جانشینی برای فقهای و در رأس آن خود او به عنوان جانشین پیامبر و امام زمان در جامعه ایران ولایت مطلقه آسمانی خودش را بر جامعه ایران تزیق و تحمیل و نهادینه کند؛ و مشروعیت این ولایت (آنچه‌انکه در حکم دولت موقت مهدی بازرگان در بهمن ۵۷ شاهد بودیم) برای خودش به صورت آسمانی تعریف کند.

یادمان باشد که نظریه ولایت فقیه منتظری که (از سال ۵۸ در جریان خبرگان قانون اساسی به کمک حسن آیت و حمایت مظفر بقائی) باعث گردید تا نظریه ولایت فقیه خمینی وارد چرخه جدید تئوری فقهی حوزه‌های فقه‌ای بکند (و در این رابطه حسینعلی منتظری به نشر یک دوره کتب فقهی و حدیثی پرداخت) با نظریه ولایت فقیه خمینی متفاوت بود؛ و لذا در همین رابطه بود که نه خمینی نظریه فقهی ولایت فقیه منتظری قبول داشت و نه خود منتظری در ادامه استمرار حاکمیت نظام مطلقه فقه‌ای توانست بر این نظریه ولایت فقیه خودش پایدار و معتقد بماند؛ و البته دلیل اختلاف منتظری و خمینی بر سر نظریه ولایت فقیه در این بود که منتظری با تاسی از تز ولایت فقیه ملا احمد نراقی دوران فتحعلی شاه قاجار، می‌خواست از طریق ۱۹ روایت او به طرح روایتی و فقهی این موضوع بپردازد، در صورتی که در رویکرد خمینی تز ولایت فقیه او مخلوطی از نظریه‌های مختلف (از تز ولایت انسان کامل اهل تصوف گرفته تا ولایت نخبگان افلاطونی و ولایت نبوی کلامی پیامبر اسلام و در نهایت با جایگزین کردن روحانیت به جانشینی امام زمان در عصر غیبت) بود و به همین دلیل بود که خمینی این ولایت را به صورت آسمانی و باطنی تبیین می‌کرد و در باب قدرت ولایت فقیه (که در دو اصل ۱۱۰ و ۱۷۷ قانون اساسی ولایت‌مدار رژیم مطلقه فقه‌ای نهادینه حقوقی شده است) او می‌گفت آنچه در قانون اساسی رژیم مطلقه فقه‌ای آمده است حداقل قدرت ولی فقیه می‌باشد؛ و آنچه‌انکه در نامه او به خامنه‌ای دیدیم او می‌گفت: «ولی فقیه حتی حق تعطیل کردن نماز و روزه و حج و عبادات مسلمانان را هم دارد.»

ادامه دارد



«قاعده» یا «استثناء»؟

بنابراین با عنایت به موارد فوق می توان دآوری کرد که:

اولاً امام حسین از قبل بر پایه تحلیل مشخصی که از شرایط مشخص دوران خلافت معاویه داشت، معتقد بوده است که تا زمانیکه معاویه زنده است و حکومت می کند شرایط برای حرکت او آماده نمی باشد. برای فهم این مهم تنها کافی است که جنبش حق طلبانه ضد خلافت یزید توسط امام حسین با جنبش ظلم ستیزانه ضد معاویه حجرین عدی مقایسه کنیم. بدون تردید هر دو این جنبش از جوهر واحد حق طلبانه برخوردار بودند و رهبری هر دو جنبش از پتانسیل لازم جهت مدیریت آن دو جنبش حق طلبانه برخوردار بودند و هم حجرین عدی و هم امام حسین از شاگردان بزرگ مکتب امام علی بودند؛ و البته هم جنبش حق طلبانه حجر بن عدی در مرج العذراء و جنبش امام حسین در کربلا به صورت ظاهر شکست خوردند؛ و به لحاظ نظامی معاویه در مرج العذراء و یزید در کربلا پیروز شدند به لحاظ قساوت و جنایت هم معاویه در مرج العذراء و یزید و اعوان و انصارش در کربلا سنگ تمام گذاشتند و اوج جنایت به نمایش گذاشتند اما نکته ای که در این رابطه قابل توجه می باشد، اینکه چرا کربلا در عرصه تاریخ نسبت به مرج لعذراء توانست از جایگاه مشعشع تری برخوردار بشود؟

در پاسخ به این سؤال باید بگوئیم که تنها تفاوت این دو جنبش حق طلبانه در معماری زمان و مکان آن نهفته می باشد، به عبارت دیگر بدون تردید اگر امام حسین مانند حجر بن عدی در دوران معاویه جنبش حق طلبانه خودش را آغاز می کرد، دستگاه شانناژ و سرکوب معاویه - عمرو بن عاص توان آن را داشتند تا مانند جنگ صفین و بر سر نیزه کردن قرآن ها و جریان حکمیت و طغیان خوارج، حرکت را به سود خود تغییر دهند. پر واضح است که در این رابطه امام حسین در چارچوب تحلیل مشخص از شرایط مشخص زمان معاویه که داشت برای شروع جنبش حق طلبانه خود منتظر مرگ معاویه بود؛ و لذا در ۲۵ رجب سال ۶۰ به موازات شنیدن خبر مرگ معاویه توسط امتناع از بیعت با یزید جنبش خود را آغاز کرد.

ثانیاً امام حسین جنبش حق طلبانه خودش را با یزید به صورت فرایندی به انجام رسانید. به این ترتیب که تا ۲۷ رجب سال ۶۰ که او در مدینه بود او استارت جنبش حق طلبانه خودش را توسط «امتناع از بیعت با یزید» زد و از آنجائیکه برای امام حسین مسجل شده بود که دستگاه امنیتی و سرکوب گر یزید در فرایند پسا امتناع بیعت او در مدینه جنبش حق طلبانه او را در نطفه خفه خواهند کرد، لذا به همین دلیل بود که در فرایند دوم حرکت خودش جهت بسترسازی اعتلای

جنبش حق طلبانه اش، تصمیم به هجرت از مدینه به مکه گرفت و بدین خاطر در این رابطه است که بر خلاف رویکرد شریعتی، ما بر این باور هستیم که هجرت امام حسین از مدینه به مکه در ۲۷ رجب سال ۶۰ اصلاً و ابداً در راستای کربلا و عاشورا و شهید شدن نبوده است بلکه برعکس هجرت امام حسین از مدینه به مکه تنها در راستای بسترسازی برای اعتلای جنبش روشنگری امام حسین بوده است تا توسط تبلیغ و ترویج و تهییج جوامع مسلمین و استفاده کردن از تریبون تبلیغاتی مکه برای فراگیر کردن زمینه ذهنی و نظری حرکتش و همچنین جمع آوری اخبار از وضعیت سیاسی اجتماعی جوامع مسلمین و شهر امن بودن مکه او بتواند استراتژی حرکتش را به صورت آگاهانه انتخاب نماید.

باید توجه داشته باشیم که شهر مکه در آن شرایط از تمامی این خودویژگی ها برای امام حسین برخوردار بود به عبارت دیگر امام حسین با هجرت از مدینه به مکه هم می توانست در مکه با تمامی جوامع مسلمین که برای حج عمره و تمتع آمد و رفت می کردند در تماس باشد و اخبار و وضعیت آن جوامع را فهمم نماید و به تحلیل مشخص از شرایط مشخص در آن شرایط دست پیدا کند و هم می توانست از شهر مکه به عنوان تریبون تبلیغی و تهییجی و ترویجی جنبش حق طلبانه خودش استفاده نماید و هم به لحاظ شهر امن بودن مکه شرایط برای سرکوب حرکت امام حسین توسط دستگاه های سرکوب گر یزید فراهم نبود، لذا



به همین دلیل این عوامل باعث گردید تا در ۲۷ رجب سال ۶۰ امام حسین (برعکس عبدالله بن زبیر که به صورت مخفیانه در شب و از بیراهه‌ها از مدینه به مکه کوچ کرد) در روز روشن و در مسیر معمولی و زیر نگاه دستگاه‌های امنیتی یزید به همراه خانواده و حواریون خاص خودش از مدینه به مکه هجرت کند.

پرویداست که «شعارهای مرگان‌دیشانه» امام حسین در هنگام هجرت (که شریعتی در این رابطه بر آن تکیه کرده است و از این شعارهای مرگان‌دیشانه امام حسین در هنگام خروج از مدینه مثل شعار «خُطِّ الْمَوْتُ عَلٰی وُلْدِ آدَمَ...» او برداشت حرکت شهادت‌طلبانه از هجرت امام حسین از مدینه کرده است) به تاسی از پدرش امام علی بوده است که آنچنانکه در خطبه‌های ۵ و ۲۸ و غیره مشهود است، امام علی جهت به نمایش گذاشتن ایمان خودش و برای اینکه مخاطبین او با رویکرد قدرت‌طلبانه و دنیاطلبانه حرکت امام علی را تحلیل نکنند، امام علی توسط طرح بی‌مقداری دنیا برای خودش و رویکرد مرگان‌دیشانه در تلاش بوده است تا ایمان و اعتقاد به راهش به مخاطبین تسری بدهد، بنابراین طرح شعارهای مرگان‌دیشانه امام حسین در مسیر حرکت از مدینه به مکه تنها باید در چارچوب همان رویکرد امام علی مورد مطالعه قرار بدهیم نه اینکه آنچنانکه شریعتی در «شهادت» و «پس از شهادت» مطرح می‌کند، طرح شعارهای مرگان‌دیشانه امام حسین را به صورت یک استراتژی برای امام حسین در آوریم و در چارچوب پیشگویی امام حسین نسبت به کربلا و شهادت و عاشورا تحلیل و تبیین نمائیم.

ثالثاً باور ما بر این امر قرار دارد که تا زمانیکه در مسیر حرکت امام حسین به طرف کوفه، او خبر شهادت مسلم بن عقیل (که فرستاده او به کوفه بود) دریافت نکرده بود، امام حسین هرگز به عاشورا و کربلا فکر نمی‌کرد و تمامی تصمیم و اندیشه و هدفش رسیدن به کوفه و مدیریت کردن جنبش عدالت‌طلبانه رو به اعتلای مردم کوفه بود.

رابعاً تصمیم امام حسین جهت هجرت از مکه به کوفه در مدت ۱۲۵ روز اقامت در مکه گرفته شد چراکه امام حسین حتی در روز سوم شعبان سال ۶۰ که وارد مکه شد، اصلاً و ابداً تصمیم به رفتن به کوفه نگرفته بود؛ و اصلاً تا ۱۵ رمضان سال ۶۰ دعوتی از مردم کوفه به امام حسین نرسیده بود؛ و بدون تردید اولین دعوت مردم کوفه از امام حسین در ۱۵ رمضان سال ۶۰ به دست امام حسین رسید و تا زه در ۱۵ رمضان سال ۶۰ امام حسین دعوت مردم کوفه را تنها به عنوان یکی از گزینه‌های پیش روی خود در نظر داشت نه همه گزینه‌ها.

خامساً امام حسین در ۱۲۵ روز اقامت خود در مکه (از سوم شعبان تا هشتم ذی الحجه سال ۶۰) در کنار تمامی صاحب‌نظران بزرگ اپوزیسیون که در مکه بودند از عبدالله بن عمر تا عبدالله بن زبیر و تا عبدالله بن عباس و غیره در کنار جمع‌آوری اخبار و اطلاعات از تمامی جوامع مسلمین به صورت تمام وقت در باب تعیین استراتژی حرکتش در حال دیالوگ و گفتگو بود. بطوریکه برای مثال هم عبدالله بن عمر و هم عبدالله بن عباس با رفتن امام حسین به کوفه مخالف بودند و عبدالله بن عباس که از شاگردان برجسته امام علی بود و از استراتژی‌های قابل توجه اپوزیسیون بود رفتن به یمن و جنگ چریکی به امام حسین پیشنهاد می‌کرد.

بدین ترتیب از نیمه دوم ذی القعدة سال ۶۰ بود که امام حسین «استراتژی جنبشی» رفتن به کوفه را انتخاب کرد و در ادامه آن مسلم بن عقیل را به آنجا فرستاد و البته از بعد از پیام اولیه مثبت مسلم بن عقیل به امام حسین بود که او تصمیم نهائی برای رفتن به کوفه گرفت. یادمان باشد که کوفه پایتخت امام علی در دوران چهار سال و هفت ماهه خلافتش یعنی از سال ۳۵ تا ۴۱ بود؛ و فراموش نکنیم که ۲۰ سال قبل از این مردم شهر کوفه برای مدت نزدیک به ۵ سال عدالت علی را در عرصه نظر و عمل تجربه کرده بودند و گرچه معاویه بزرگان مردم کوفه اعم از حجر بن عدی‌ها و عمر و بن حنظل خزاعی‌ها و رشید هجری‌ها و میثم تمارها را از بین برده بود، ولی هنوز تعلیمات نظری و عملی امام علی در حافظه تاریخی مردم کوفه وجود داشت به عبارت دیگر در میان جوامع رنگین کمان اسلامی مردم کوفه تنها جامعه‌ای از جوامع مسلمان بودند که عدالت علی را در عرصه نظر و عمل به صورت مستقیم و بلافصل تجربه کرده بودند.

یادمان باشد که کوفه اصلاً اردوگاه نظامی بود که از اول هم به عنوان یک اردوگاه نظامی تأسیس شده بود و این شهر در زمان خلیفه دوم عمر بن الخطاب ساخته شد و قبلاً حیره بود، این شهر را سعد وقاص به دستور عمر بن الخطاب ساخت همان مسلمانانی که سرباز بودند در کوفه در اردوگاه ساکن گردیدند تا به صورت مستمر آماده حمله باشند، بنابراین کوفه مرکز جدید الحداثی بود که در زمان عمر برای نیروی‌های نظامی و ماموران دولت که در مسیر ایران و حجاز در حال رفت بودند ساخته شده بود و لذا هنوز بافت قومی و قبیلی در آن نهادینه نشده بود؛ و در چارچوب این مؤلفه‌های بود که امام حسین در جمع‌بندی‌های خودش در ۱۲۵ روز اقامت در مکه بر آن تکیه می‌کرد.

سادساً آنچنانکه در رویکرد امام علی در نهج‌البلاغه و در دوران پسا وفات پیامبر اسلام شاهد بوده‌ایم امام علی اصلاً و ابداً رویکرد



کسب قدرت سیاسی نداشته است و چه در سال ۱۱ هجری که پیامبر اسلام وفات کرد و ابوسفیان پیشنهاد کسب قدرت سیاسی به او داد و امام علی آنچنانکه در خطبه شماره ۵ نهج البلاغه در این رابطه فرموده است «دست رد به سینه ابوسفیان می‌زند و به ابوسفیان می‌گوید قدرت سیاسی برای من امروز مثل یک میوه نارس می‌باشد و لقمه‌ای گلوگیر است» و در شورای عمر هم در برابر درخواست عبدالرحمان بن عوف که حق و تو از طرف عمر داشت نسبت به اجرای رویه شیخین جواب رد داد و حاضر به قبول خلافت و کسب قدرت سیاسی نشد و در سال ۲۵ هجری هم در جریان تقاضای قبول خلافت از طرف جنبش عدالت‌خواهانه مردم مصر و مدینه آنچنانکه در خطبه ۹۳ نهج البلاغه به صراحت آمده است، امام از قبول خلافت و قدرت سیاسی امتناع می‌کرد و آنچنانکه خود امام در خطبه ۳ نهج البلاغه مطرح می‌کند بالاخره آن جنبش بزرگ قبول خلافت را بر او تحمیل کردند.

شعار امام علی در برابر فشار قبول خلافت از طرف آنها این بود که آنچنانکه در خطبه ۹۳ نهج البلاغه مطرح شده است امام علی به مردم می‌گفت «من مشاور شما باشم بهتر است تا امیر بر شما بشوم». پر واضح است که خود امام علی نسبت به کسب قدرت سیاسی بی‌میل بوده است و کسب قدرت سیاسی را در راستای حرکت و هدف خود نمی‌دیده است و البته تکوین شیعه از زمان امام علی (نباید به عنوان یک فرقه مذهبی که امروز شاهدیم و از زمان آل بویه در قرن چهارم هجری و صفویه در قرن دهم هجری تشکیل شده است در نظر بگیریم بلکه بالعکس شیعه) صورت حزب اقلیت اپوزیسیون داشته است که در راستای اعتلای جنبش رهائی‌بخش پیامبر اسلام و جنبش عدالت‌خواهانه امام علی در فرایند پسا وفات او مبارزه می‌کرده‌اند و این مبارزه قطعاً تا زمان امام حسین ادامه داشته است و بدون تردید امام حسین هم مانند پدرش امام علی نسبت به کسب قدرت سیاسی و تلاش در جهت کسب قدرت سیاسی مقابله می‌کرده است و لذا در همین رابطه است که برعکس داوری صالحی نجف‌آبادی (در کتاب «شهید جاوید» خود که تلاش می‌کند تا حرکت امام حسین از مدینه و مکه به سمت کوفه برای کسب قدرت سیاسی تعریف کند) داوری ما (هر چند که داوری شهادت‌طلبانه شریعتی نسبت به حرکت امام حسین نقد می‌کنیم) بر این امر قرار دارد که حرکت امام حسین از مکه به کوفه در راستای اعتلا بخشی به جنبش حق‌طلبانه خودش و جنبش عدالت‌خواهانه پدرش و جنبش رهائی‌بخش پیامبر اسلام بوده است نه تلاش برای کسب قدرت سیاسی که اصلاً جائی در دیسکورس امام علی و امام

حسین نداشته است.

سابعاً امام حسین در هشتم ذی الحجه در همان جوش و خروشی که حجاج جهت رفتن به منی و عرفات داشتند، پشت به مکه کرد و از مکه خارج شد و مسیر کوفه را در پیش گرفت و منزل ل منزل آمد تا به نزدیک سرحد عراق رسید و البته این درست در زمانی بود که جنبش عدالت‌خواهانه مردم کوفه توسط سپاه عبیدالله بن زیاد سرکوب شده بود؛ و حواریون اصلی امام حسین در کوفه یعنی مسلم و هانی شهید شده بودند و عبیدالله زیاد برای ترساندن مردم ریسمان به جنازه‌های مسلم و هانی بسته بود و در کوچه و بازارهای کوفه می‌کشیدند و البته در سرحد عراق که هنوز چند روز راه تا کوفه باقی مانده بود خبر به امام حسین رسید و از آنجا بود که امام حسین با تلاوت آیه ۲۳ احزاب فصلی نو در فرایند حرکتش ایجاد کرده بود.

«مَنْ الْمُؤْمِنِينَ رَجَالَ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا تَبْدِيلًا - بعضی از مؤمنین به پیمان خودشان با خدا وفا کردند و در راه حق شهید شدند و بعضی دیگر انتظار می‌کشند که کی نوبت آنها می‌رسد» (سوره احزاب - آیه ۲۳).

از اینجا بود که آن دسته از همراهان امام حسین که برای کوفه او را همراهی می‌کردند و حاضر نبودند در کربلا با او باشند امام حسین را رها کردند و رفتند و تنها کسانی باقی ماندند که: «لم يبق معه الا اهل بيته و صفوته - فقط خاندان و نیکان اصحابش باقی ماندند» که تقریباً جمع این اصحاب به ۴۰ نفر می‌رسید و در اینجاست که امام حسین همین ۴۰ نفر زن و بچه و اصحاب خاص خودش را در یک خیمه جمع می‌کند و پس از خواندن خطبه ۲۸ نهج البلاغه: «...فَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ أَذْبَرَتْ وَ أَدْنَتْ يَوْمَئِذٍ...» (صبحی الصالح - ص ۷۱ - سطر ۴ به بعد) اولین شعار عاشورائی خودش را که دلالت بر «حق‌طلبانه بودن» جوهر جنبش او می‌کرد با صدای بلند اعلام می‌کند.

«أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يَعْمَلُ بِهِ، وَ إِلَى الْبَاطِلِ لَا يَتَنَاهَىٰ عَنْهُ، لِيرَغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا - آیا نمی‌بینید به حق عمل نمی‌شود؟ آیا نمی‌بیند جلو باطل‌ها را نمی‌گیرند در چنین شرایطی است که مؤمن باید از جان خود بگذرد و لقاء پروردگارش را در نظر بگیرد» (بحارالانوار - ج ۴۴ - ص ۳۸۱) ◇

ادامه دارد

تبیین «دین پیامبرانه» در مسیر



«جنبش رهائی بخش بشریت»

پیامبر اسلام

عقل استقرائی به جای عقل انتزاعی ارسطویی در انسان) توسط قرآن (به عنوان رمز اعجاز قرآن) باید یاد کنیم؛ که البته محمد اقبال این مهم را در فصل پنجم کتاب گران سنگ بازسازی فکر دینی در اسلام تحت عنوان روح فرهنگ و تمدن اسلامی (ص ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷) تبیین می‌نماید. آنچه در رابطه با رویکرد محمد اقبال نسبت به اعجاز قرآن تحت عنوان «بستر سازی تولد عقلانیت برهانی استقرائی» یا (جایگزین کردن عقل استقرائی به جای عقل انتزاعی یونانی زده ارسطویی بشریت) در قرن هفتم میلادی توسط قرآن (به وسیله تکیه قرآن برای اولین بار بر تکرر منابع معرفتی یا منابع ثلاثه تجربه درونی یا درون کاوی و طبیعت‌گرایی و تاریخ) قابل توجه می‌باشد اینکه اقبال «عقل استقرائی» سنتز بستر سازی قرآن (در قرن هفتم میلادی در بشریت) یک «عقل مستقل» تعریف می‌نماید نه یک عقل «خودبنیاد» و لذا در چارچوب همین «عقل مستقل» است که اقبال به «پیوند مستمر بین قرآن و عقل مستقل انسان در فرایند ختم نبوت پیامبر اسلام باور دارد.»

پر واضح است که در صورتی که محمد اقبال (به جای تکیه بر عقل مستقل

باری در خصوص همین رمز اعجاز قرآن است که در طول ۱۴ قرن گذشته بین متکلمین و نظریه پردازان و متفکرین مسلمان اختلاف رأی و نظر وجود داشته است. بطوریکه جمعی رمز اعجاز قرآن در «بلاغت» آن تعریف کرده‌اند و جمعی دیگر رمز اعجاز قرآن در «پیشگویی امور» تحلیل نموده‌اند و بعضی دیگر رمز اعجاز قرآن را در «نظم ریاضی» آیات قرآن تعریف کرده‌اند و بعضی رمز اعجاز قرآن را در «ترسیم مسیر معراج وجودی انسان» تبیین نموده‌اند و البته عده‌ای هم رمز اعجاز قرآن را در «بستر سازی جهت تولد عقلانیت برهانی استقرائی در بشر» توصیف کرده‌اند.

آنچنانکه در این رابطه به عنوان تعیین مصداق این رویکردهای مختلف در باب اعجاز قرآن می‌توانیم از سید محمد حسین طباطبائی صاحب تفسیر المیزان و شیخ مرتضی مطهری به عنوان مصداق طرفداران رویکرد بلاغتی قرآن (به عنوان رمز اعجاز قرآن) یاد نمائیم و از مهندس مهدی بازرگان و فرزندش مهندس عبدالعلی بازرگان به عنوان مصداق طرفداران رویکرد نظم ریاضی قرآن (به عنوان رمز اعجاز قرآن) یاد کنیم و از معلم کبیرمان شریعتی به عنوان مصداق طرفداران «قدرت پیشگویی قرآن» که شریعتی در ابتدای تفسیر سوره روم پیام امید به روشنفکر مسئول مطرح می‌نماید به عنوان رمز اعجاز قرآن مطرح نمائیم و از سید محمود طالقانی صاحب تفسیر پرتوی از قرآن به عنوان مصداق طرفداران قدرت پتانسیل قرآن در کشف مسائل علوم طبیعی و علوم اجتماعی به عنوان رمز اعجاز قرآن یاد نمائیم و از مولوی به عنوان مصداق طرفداران رویکرد «ترسیم مسیر معراج وجودی انسان» توسط قرآن به عنوان رمز اعجاز قرآن یاد نمائیم.

رخ ماه بیوسید چو بر بام بلندید

به معراج برآئید چو از آل رسولید

مولوی

از هم مهمتر از حضرت مولانا علامه محمد اقبال لاهوری به عنوان مصداق طرفداران رویکرد «بستر سازی تولد عقلانیت برهانی استقرائی» (جایگزین کردن



استقرائی مولود قرآن) بر «عقل خودبنیاد» تکیه می‌کرد او دیگر نمی‌توانست «بر ضرورت پیوند بین عقل خودبنیاد و قرآن در دوران ختم نبوت اعتقادی داشته باشد» چراکه از مشخصه «عقل خودبنیاد بی‌نیازی به هدایت‌گری برون از خویش (و من الجملة از قرآن) است» البته وجود این مهم در رویکرد محمد اقبال (در خصوص پیوند بین عقل مستقل استقرائی انسان با قرآن در دوران ختم نبوت) باعث گردیده است که بعضی مانند شیخ مرتضی مطهری (به علت عدم توانائی در فهم این مهم در اندیشه محمد اقبال) در مقدمه جلد پنجم اصول فلسفه رئالیسم تبیین پروژه ختم نبوت محمد اقبال را به ختم دیانت تعریف نماید (نه ختم نبوت). فراموش نکنیم که تا زمانیکه سه مؤلفه محوری:

۱ - ختم نبوت همراه با ختم ولایت.

۲ - عقل مستقل استقرائی (که غیر عقل خودبنیاد می‌باشد).
۳ - بازفهمی مستمر قرآن توسط بازسازی مستمر اسلام تاریخی توسط اجتهاد در اصول و فروع آن، در منظومه معرفتی محمد اقبال فهم نکنیم هرگز نمی‌توانیم «پروژه پیوند بین قرآن و عقل مستقل استقرائی انسان محمد اقبال فهم کنیم» چراکه خود اقبال از یکطرف در تعریف رابطه قرآن با عقل مستقل استقرائی انسان می‌گوید:

نقش قرآن تا درین عالم نشست

نقش‌های پاپ و کاهن را شکست

فاش گویم آنچه در دل مضمحل است

این کتابی نیست چیزی دیگر است

چون به جان در رفت جان دیگر نشود

جان چو دیگر شد جهان دیگر شود

مثل حق پنهان و هم پیداست این

زنده و پاینده و گویاست این

اندرو تقدیرهای غرب و شرق

سرعت اندیشه پیدا کن چو برق

با مسلمان گفت جان بر کف بنه

هر چه از حاجت فزون داری بده

آفریدی شرع و آئینی دگر

اندگی با نور قرآنش نگر

از بم و زیر حیات آگه شوی

هم ز تقدیر حیات آگه شوی

(کلیات اشعار اقبال - فصل جاوید نامه - ص ۳۱۷ - سطر ۱ به

بعد)

و از طرف دیگر در تعریف رابطه عقل مستقل استقرائی با قرآن می‌گوید:

پس خدا بر ما شریعت ختم کرد

بر رسول ما رسالت ختم کرد

رونق از ما محفل ایام را

او رسل را ختم و ما اقوام را

خدمت ساقی‌گری با ما گذاشت

داد ما را آخرین جامی که داشت

لا نبی بعدی ز احسان خداست

پرده ناموس دین مصطفی است

قوم را سرمایه قوت ازو

حفظ سر وحدت ملت ازو

حق تعالی نقش هر دعوی شکست

تا ابد اسلام را شیرازه بست

دل ز غیر اله مسلمان بر کند

نعره لا قوم بعدی می زند

(کلیات اشعار اقبال - فصل رمز بی‌خودی - ص ۷۰ - سطر ۱ به

بعد)

بر این مطلب بیافزائیم که محمد اقبال لاهوری گرچه در ابیات فوق در رابطه با «پیوند دو طرفه بین قرآن و عقل مستقل استقرائی» اینچنین داوری می‌کند و از آن دفاع می‌نماید، در جای دیگر در داوری «بین عقل بنیادی و عقل مستقل استقرائی» به نقد عقل خودبنیاد می‌پردازد:

از من ای باد صبا گوی بدانای فرنگ

عقل تا بال گشود است گرفتارتر است

برق را این بجگر می زندان رام کند

عشق از عقل فسون پیشه جگردارتر است
چشم جز رنگ گل و لاله نه بیند ورنه
آنچه در پرده رنگ است پدیدارتر است
عجب آن نیست که اعجاز مسیحا داری
عجب این است که بیمار تو بیمارتر است
دانش اندوخته‌ئی دل زکف انداخته‌ئی
آه زان نقد گران مایه که در باخته‌ئی
حکمت و فلسفه کاری است که پایانش نیست
سیلی عشق و محبت به دبستانش نیست
بیشتر راه دل مردم بیدار زند
فتنه‌ئی نیست که در چشم سخندانش نیست
دل زناز خنک او به نپیدن نرسد
لذتی در خلش غمزه پنهانش نیست
دشت و کھسار نوردید و غزالی نگرفت
طوف گلشن زد و یک گل بگریبانش نیست
چاره این است که از عشق گشادی طلبیم
پیش او سجده گذاریم و مرادی طلبیم
عقل چون پای درین راه خم اندر خم زد
شعله در آب دوانید و جهان بر هم زد
کیمیاسازی او ریگ روان را زر کرد
بر دل سوخته اکسیر محبت کم زد
وای بر سادگی ما که فسونش خوردیم
رهزنی بود کمین کرد و ره آدم زد
هنرش خاک بر آورد زتهدیب فرنگ
باز آن خاک بچشم پسر مریم زد
شرری کاشتن و شعله درودن تا کی
عقده بر دل زدن و باز گشودن تا کی
عقل خودبین دگر و عقل جهان‌بین دگر است
بال بلبل دگر و بازوی شاهین دگر است
دگر است آن که برد دانه افتاده زخاک

آن که گیرد خورش از دانه پروین دگر است
دگر است آن که زند سیر چمن مثل نسیم
آن که در شد به ضمیر گل و نسیرین دگر است
دگر است آن سوی نه پرده گشادن نظری
این سوی پرده گمان و ظن و تخمین دگر است
ای خوش آن عقل که پنهان دو عالم با اوست
نور افرشته و سوز دل آدم با اوست
(کلیات اشعار اقبال - فصل پیام شرق - ص ۲۵۸ - از سطر ۱ به بعد)
آنچه از سه دسته ابیات فوق محمد اقبال قابل فهم است
اینکه:
اولاً فونکسیون قرآن در انسان در دوران ختم نبوت از طریق
«ایمان تجربی» و وجودی و اگزیستانسی حاصل می‌شود نه
از طریق «ایمان معرفتی». قابل ذکر است که در دیسکورس
محمد اقبال سه گونه ایمان در وجود مؤمن مسلمان قابل
تکوین می‌باشد که عبارتند از:
۱ - «ایمان معرفتی» که از کانال معرفت ذهنی برای
مسلمان حاصل می‌شود.
۲ - «ایمان تجربی» که از کانال وجودی و اگزیستانسی
برای مسلمان حاصل می‌گردد.
۳ - «ایمان اجتماعی» که در بستر پراتیک اجتماعی
جامعه‌سازانه برای مسلمان حاصل می‌گردد. اقبال در ابیات
فوق فونکسیون قرآن در «هدایت‌گری عقل مستقل استقرائی
مسلمان از طریق ایمان وجودی تبیین می‌کند» و لذا در این
رابطه است که می‌گوید:
چون به جان در رفت جان دیگر شود
جان چو دیگر شد جهان دیگر شود
ادامه دارد